



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما السلام

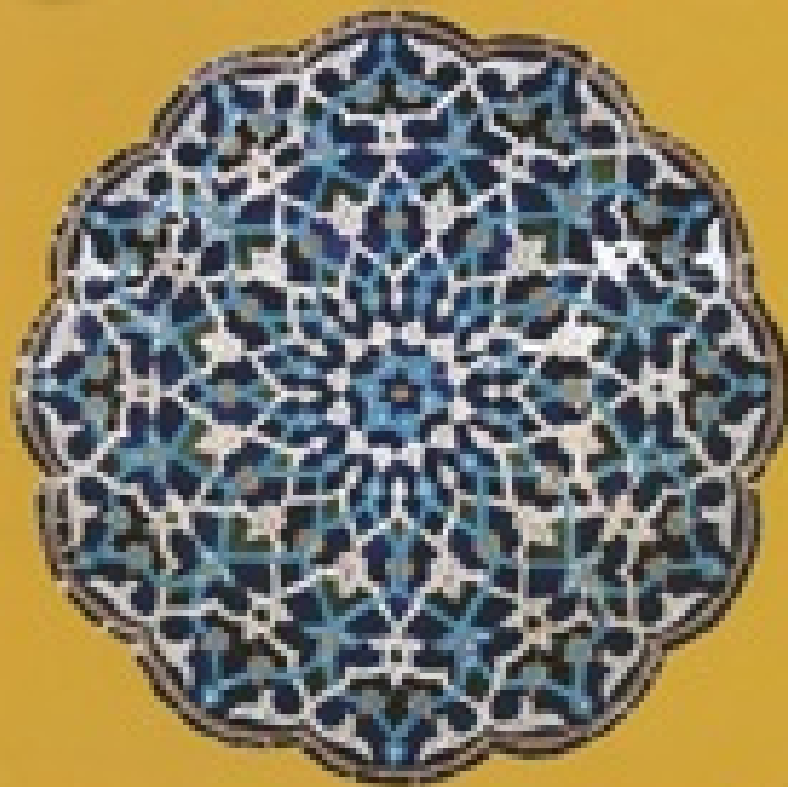
www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

باز تعریف

تجمل گزایی

از منظر

قرآن کریم



مهدی عارفی جو

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

باز تعریف تجمل گرایی از منظر قرآن کریم

نویسنده:

مهدی عارفی جو

ناشر چاپی:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۹	باز تعریف تجمل گرایی از منظر قرآن کریم
۹	مشخصات کتاب
۹	تقدیم به
۹	سپاس
۹	مقدمه
۱۰	طرح موضوع
۱۱	اهمیت بحث
۱۲	اهداف پژوهش
۱۲	پیشینه پژوهش
۱۴	پرسش های پژوهش
۱۴	فرضیه های پژوهش
۱۴	روش پژوهش
۱۴	فصل اول: معناشناسی واژگان
۱۴	اشاره
۱۵	گفتار اول: معنای واژه «زینت»
۱۶	گفتار دوم: معنای واژه «جمال و تجمل»
۱۷	گفتار سوم: معنای واژه «ریش»
۱۸	گفتار چهارم: معنای واژه «تبرج»
۱۸	گفتار پنجم: معنای واژه «زخرف»
۱۸	گفتار ششم: معنای واژه «حلیه»
۱۹	فصل دوم: تعریف زیبایی
۱۹	اشاره

- گفتار اول: بررسی تعریف پذیری زیبایی ۱۹
- گفتار دوم: عینی یا ذهنی بودن مفهوم زیبایی ۲۱
- فصل سوم: جمال الهی، والاترین زیبایی ۲۳
- فصل چهارم: ارزش و جایگاه تجمل و زیبایی ۲۵
- اشاره ۲۵
- گفتار اول: تجمل و زیبایی در نظام آفرینش ۲۵
- گفتار دوم: گرایش فطری زیباجویی انسان ۲۶
- فصل پنجم: رابطه تجمل و زیبایی با مفاهیم مشابه ۲۷
- اشاره ۲۷
- گفتار اول: رابطه زیبایی جویی با پرستش ۲۷
- گفتار دوم: تجمل و زیبایی و کمال ۲۸
- گفتار سوم: تجمل و زیبایی و اخلاق نیک ۲۹
- گفتار چهارم: رابطه زیبایی جویی با ارزش ۳۰
- گفتار پنجم: تجمل و زیبایی و حقیقت ۳۲
- گفتار ششم: تجمل و زیبایی و عشق و نشاط و لذت ۳۳
- فصل ششم: مفهوم تجمل گرایی افراطی ۳۶
- اشاره ۳۶
- گفتار اول: تفاوت تجمل پرستی با رفاه طلبی ۳۷
- گفتار دوم: گونه شناسی فعالیت های اقتصادی بشر ۳۷
- گفتار سوم: مصادیق تجمل گرایی افراطی ۳۷
- گفتار چهارم: مفهوم اسراف ۳۹
- گفتار پنجم: مفهوم تبذیر ۴۰
- گفتار ششم: مفهوم اتراف و مترف ۴۰
- گفتار هفتم: تجمل گرایی، عادت بشری ۴۱

- گفتار هشتم: تجمل پرستی و پس رفت جامعه ۴۲
- گفتار نهم: مسئولان و لزوم پرهیز از تجمل گرایی افراطی ۴۳
- فصل هفتم: روا بودن تجملات و سفارش به آن ۴۴
- اشاره ۴۴
- گفتار اول: زوایی تجمل گرایی از منظر قرآن کریم ۴۴
- گفتار دوم: روایی تجمل گرایی از منظر روایات اهل بیت (علیهم السلام) ۴۷
- گفتار چهارم: سفارش به تجمل گرایی ۴۹
- گفتار پنجم: عبادت و تجمل گرایی ۴۹
- گفتار ششم: تجمل گرایی و تن پوش پاکیزه ۵۲
- فصل هشتم: نکوهش مشی اسراف و بازداشت از تجمل پرستی ۵۳
- اشاره ۵۳
- گفتار اول: فرعون و سرنوشت افراط در تجمل گرایی ۵۶
- گفتار دوم: قارون و افراط در تجمل گرایی ۵۷
- گفتار سوم: نهی از دل بستگی به تجملات ۶۰
- گفتار چهارم: دل بستگی به تجملات و فرمان ناپذیری از رهبر جامعه اسلامی ۶۲
- گفتار پنجم: ضرورت بی رغبتی به تجملات برای رشد و تقرب به خدا ۶۴
- گفتار ششم: کاربست سبک مصرف و پرهیز از تجمل گرایی افراطی ۶۴
- گفتار هفتم: ساده زیستی و سبک زندگی نبوی ۶۵
- گفتار هشتم: تجمل گرایی افراطی، نشانه مرگ معنوی ۶۵
- گفتار نهم: برخورداری از رفاه و پرهیز از حب به تجملات ۶۶
- گفتار دهم: تبرج و خود نمایی، محرکی برای تجمل پرستی ۶۸
- فصل نهم: اهم زمینه های پیدایش تجمل گرایی افراطی ۷۳
- اشاره ۷۳
- گفتار اول: غفلت ۷۳

- گفتار دوم: ضعف شخصیتی و خودنمایی ۷۸
- گفتار سوم: فزونی ثروت و عدم نگرش خدا محور به آن ۸۰
- فصل دهم: پی آمد های تجمل گرایی افراطی ۸۷
- اشاره ۸۷
- گفتار اول: به خطر افتادن سلامت روان ۸۸
- گفتار دوم: برتری جویی ۹۳
- گفتار سوم: محرومیت از هدایت الهی ۹۶
- گفتار چهارم: افول ثروت و سرمایه ۹۷
- حاصل سخن ۹۹
- کتابنامه ۱۰۰
- درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان ۱۰۷

باز تعریف تجمل گرایی از منظر قرآن کریم

مشخصات کتاب

نگارش: مهدی عارفی جو

تقدیم به

بسم الله الرحمن الرحيم

تیر اعظم، رحمه للعالمین و رافه للمؤمنین، نورالله الذی یستضاء به حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه وآله والسلم، شجره النبوة، موضع الرسالة و مختلف الملائكة.

و جانشینان بر حق او به ویژه نخستین آنان، باب حکمه رب العالمین و خازن وحیه و عیبه علمه، اسد الله الغالب، علی بن ابی طالب علیه السلام و نیز غریب الغرباء و قتیل الظمَاء حضرت سید الشهداء حسین بن علی علیه السلام او که سرخی عاشقی را بر سینه آفتاب نشانده تا تلائم و حرارتش حیات بخش عالمی باشد به گستره تاریخ.

و تقدیم به او که بر این خورشید اقتدا نمود تا سرخی عشق را به افق سبز انتظار پیوند دهد، المتخیره الإعادة الملة و الشریعة، المؤمل الإحیاء الکتاب و حدوده، حجه بن الحسن العسکری عجل الله تعالی فرجه الشریف.

سپاس

حمد و ثنای بی حد مخصوص خداوندی که نعمت اندیشه ورزی و قدرت کسب معرفت را به انسان ارزانی داشت تا از آن بهره گرفته و مراتب تعالی را ببیند؛ همو که سزاوار ستایش ابدی و ازلی است.

خداوند زیبا و زیبا آفرینی که انسان را به عنوان اشرف مخلوقات در زیباترین صورت و سیرت خلق نمود تا وی والاترین زینت زمین از میان آفریدگان باشد و نیز نعمت بی دریغ خویش را ارزانی مان داشت.

اکنون که به فضل پروردگار یکتا و با لطف و عنایت اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام این نوشتار را به اتمام رساندم وظیفه خویش می دانم تا از بزرگواری که در تهیه این پژوهش این حقیر را یاری رسانده اند کمال قدردانی را نمایم.

مقدمه

خداوند تبارک و تعالی مستجمع والاترین صفات و عالی ترین مقام ها است و بلکه خود صاحب و آفریننده این صفات می باشد، او که ابدی و لایزالی است صفاتش نیز چنین است.

یکی از صفات الهی زیبایی و جمال است و از طرفی هر صفتی از حق به مخلوق تسری می یابد، و هر موجودی جزئی از آن صفات را دارا می باشد و آن را به نمایش می گذارد.

زیبایی نیز از این امر مستثنی نیست؛ به تعبیری دیگر زیبایی حق و کامل، خداوند متعال است و از جانب خدا در خلق به ودیعه نهاده شده است.

از دگر سو یکی از صفات خداوندی زیبایی خواهی است که به طور قطع در موجودات نیز شعاعی از آن نمودار است و هر موجودی به حکم فطرت و غریزه خویش به دنبال زیبایی ها است و از آنجا که همه موجودات مخلوق خداوند تبارک و تعالی هستند: «الله

خالق کلّ شیء» (الزمر/۶۲)

و خداست که همه چیز را آفریده است و هر چه را آفریده در نهایت زیبایی و آراستگی خلق کرده است: «الذی احسن کلّ شیء خلقه» (السجده/۷)

از همین رو این جهان سراسر زیبایی و زینت شده است و بنابر این، هر کدام از موجودات می‌توانند بانندکی پی جویی، زیبای خود را پیدا نموده و در کنارش به آرامش برسند و نیاز فطری خویش را ارضاء نمایند و بدین ترتیب این موجودات خود محدود بوده و وفق اهدافشان بسیار ساده و فرودین است و به همین جهت در قالبی محدود به نهایت لذت می‌رسند.

در این میان، انسان، مسجود ملائکه و به عنوان اشرف مخلوقات و خلیفه خداوند بر روی زمین قرار دارد و از همه موجودات به خداوند نزدیک تر است که به همین دلیل نیز صفات الهی در او عالی تر از موجودات دیگر ظهور و بروز دارد. زیبایی و زیبایی خواهی نیز از همین سنخ می‌باشد که این نشان می‌دهد وی بیش از سایر موجودات نیاز به زیبایی دارد و به دنبال آن است لکن چون وجودش رو به کمال است و کمال خواه می‌باشد در تعالی هیچ صفتی سیری پذیری ندارد و هیچ نیازی در او نیست که به اغناء و رضایت برسد چه اینکه این جهان محدود بوده و نمی‌تواند پاسخگوی او باشد و این باعث می‌شود تا این موجود هیچ گاه به سکون و آرامش کامل نگراید و بلکه همواره در صدد یافتن راهی برای ارضاء خواسته‌ها و نیازهای خویش است.

حال آنکه مسیر پُر فراز و فرود و خطر پذیر پاسخگویی به نیازها؛ بدون همراه برای این نابلد راه بسیار سخت و جان فرسا است و حتی وی را به شکست و درّه هلاکت می‌کشاند.

به همین جهت اگر انسان‌ها به ثقل اکبر و در کنار آن ثقل اصغر تمسک بجویند از هر خطری در امان خواهند بود و در سلامت مسیر کمال را طی می‌نمایند و در سرای پسین به آرزوی خویش نائل می‌گردند.

از همین رو در این نوشتار سعی بر این شده است تا با تبیین مفهوم و نوع نگره قرآن به تجملات و تجمل گرایی، زمینه تمسک جستن از این کتاب آسمانی در این ساحت برای رهروان حق و عدالت میسر گردد و بتوان سبک زندگی مورد انتظار دین اسلام را در زمینه تجملات در نهاد خانواده و بالطبع اجتماع پیاده سازی نمود؛ باشد که مقبول صاحب و حافظ این کتاب، خداوند قاهر دانا قرار گیرد.

الهی تقبل هذا القلیل من العبد الحقیر والحمد لله رب العالمین

طرح موضوع

عنصر تجملات و زیبایی یکی از مهم ترین مقولاتی است که در آفرینش وجود دارد و خداوند خود زیباترین است و هر چه از این زیبای مطلق آفریده شده نیز به سیره زیبایی متصف است که این امر باعث گردیده تا نظام آفرینش سراسر به حضور آفریدگان زیبا زینت داده شود؛ بنابر این، تمام عالم دارای تجملات است.

در این میان انسان به عنوان اشرف مخلوقات گرایش بسیاری به تجملات و زیبایی دارد و به خالق خویش اقتدا کرده و همچون او دوستدار زیبایی و تجملات است و می‌خواهد از این عنصر به شکل گسترده در زندگی استفاده نماید.

به همین جهت در این نوشتار سعی گشته تا با معناشناسی واژه تجمل و واژگان مشابه آن و نیز تبیین مفاهیم مرتبط با موضوع مذکور و از منظر قرآن کریم، زینت و تجمل گرایی وجودش مطلوب، بلکه ضروری است و گاه بدان امر نموده است اما این دین با ارائه دلایل و ویژگی‌هایی، افراط در تجمل گرایی را مذموم می‌داند و با تبیین زمینه‌ها و آثار چنین گرایش افراطی نسبت بدان هشدار می‌دهد.

اهمیت بحث

یکی از امیال نهفته در ذات انسان غریزه زینت و احساس تجمل است؛ انسان چه مرد و چه زن همواره با آراستن خود به انواع تجملات همچون لباس زیبا، به کارگیری بوی خوش، داشتن اندام مناسب و پوشیدن انواع جواهرات و تزیینات خواسته است بخشی از شخصیت خویش را به نمایش بگذارد اگر چه جلوه غریزه تجمل گرایی در مورد زنان از نمود خاصی برخوردار است اما هرگز قلمرو آن محدود به زمان و مکان خاص و فرد خاصی نمی باشد.

که در این میان، بسیار شده است که انسان‌ها در گرایش به زینت و تجملات راه افراط و تفریط را پیش کشیده و از مسیر منحرف گردیده اند.

از این رو و در زمان پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و السلام سعی شد تا مردم از راه افراط و تفریط دور و مشی اعتدال پیشه نمایند که برای رسیدن به این مهم با تشکیل حکومت اسلامی به مرکزیت مدینه و با استفاده از قدرت حاکمیت و همزمان با توسعه قلمرو اسلام، تمدن اسلامی پی ریزی و اجرایی شد که طی آن نشانه‌های کفر و شرک از ظاهر و باطن و اندیشه‌های جامعه اسلامی رخت بر بست و شعائر اسلامی جایگزین آن شد و این روند رو به رشد ادامه داشت و بیش از پیش تمدن اسلامی در جامعه نهادینه می شد تا آن که نبی اعظم صلی الله علیه و آله و السلام رحلت فرمودند و پس از ایشان حاکمانی بر مسند قدرت تکیه زدند که تن پوش حکومت برای آنان دوخته نشده بود و این مفسدان شایسته آن نبودند و به همین جهت تا پیش از حکومت علوی جامعه از تمدن اسلامی عقب ماند و این مهم به کناری رفت و فراموش گردید که در زمان حکومت علوی سعی بر احیای این تمدن شد که البته بدخواهان آن حکومت اجازه و فرصت احیای کامل را ندادند و اندکی بعد، حکومت، دگر بار به دست فاسقان و مفسدان افتاد و این روند ادامه داشت و اگر چه در این رهگذر برخی حکومت‌های شیعی مانند آل بویه و حکومت سادات مرعشی در شمال ایران و امثال آن‌ها وجود داشت لکن نوعاً دچار ضعف شده و نسخ گشت تا آن که در سال ۱۳۵۷ ه.ش با اراده ملت ایران و رهبری هوشمندانه معمار کبیر انقلاب اسلامی حضرت امام خمینی قدس الله نفسه الزکیه حکومت اسلامی دگر بار تشکیل گردید و در جغرافیایی به وسعت ایران نظامی با حاکمیت صالحان آغاز گردید که از همان ابتدا ابتدا بر احیای تمدن اسلامی بود لکن باز نیز بدخواهان فرصت را سلب نمودند و با تحمیل جنگ و ترور سعی کردند مانع از رسیدن به موفقیت این نظام گردند تا آن که در سال‌های اخیر با رهبری حکیمانه امام خامنه‌ای آئیده بروج القدس و قدرت گرفتن نظام مذکور گفتمان تمدن سازی نوین اسلامی دگر بار مطرح گردید و بنا بر انتظار معظم له می باید جوانان و دانشگاهیان در این حوزه ورودی وسیع و هوشیارانه داشته باشند چه اینکه به فرموده حضرتشان مصداق عینی و خارجی برای پیشرفت با مفهوم اسلامی آن ایجاد تمدن نوین اسلامی است. و این تمدن دو ساحت دارد: یک ساحت ابزاری و دیگری ساحت حقیقی و اساسی است که این مورد دوم تعریف می شود به سبک زندگی اسلامی و در ابر منظومه مفهومی تمدن نوین اسلامی سبک زندگی مهم ترین نقش را ایفا می نماید که خود این سبک نیز مجموعه‌ای است منظومه وار که ساحت‌های مختلف زندگی را شامل می شود و زینت و تجملات یکی از کلیدی ترین این بخش‌ها است چه اینکه همواره تاریخ خط مقدم هجوم دشمنان اسلام به باور داشت‌ها و بنیه جوامع اسلامی از طریق تجملات و زینت‌ها بوده و بالطبع خط مقدم آسیب پذیری جوامع اسلامی نیز همین عنصر می باشد بدین نحو که دشمنان اسلام با ملحوظ دانستن گرایش شدید انسان به زینت و تجملات به سرگرم نمودن مسلمانان به این امور مباردت نموده و آنان را غافل از ارزش‌های انسانی و اسلامی می نمایند و در این صورت است که هویت اسلامی فراموش گشته و دیگر چنین جامعه‌ای دارای قدرت نخواهد بود چه اینکه در مکتب دفاعی اسلام آنچه به عنوان قدرت مطرح است بیش و پیش از آنکه تسلیحات نظامی و ادوات جنگی باشد قدرت ایدئولوژیکی این دین است و این امر باعث گردیده تا دشمنان اسلام در طول تاریخ و از زمان نبوی تا بدین روز با وجود قدرت برتر مادی نتوانند پیروز نبرد گردند اما آن زمان که باور داشت‌ها و ایدئولوژی‌های اسلام در جوامع مربوط به آن به فراموشی سپرده شد

دیگر آن جامعه قدرت نداشته و سلطه کفار را بر خود خواهد دید که نمونه محسوس آن اکثر جوامع اسلامی بلکه تمام آنان در دنیای امروز است به جز جامعه قدرتمند ایران اسلامی که به همین جهت نیز این نظام بر خود فرض می‌داند تا به ترسیم تمدن نوین اسلامی همت گمارد و در این میان این پژوهش نیز خود را موظف دانسته تا با پرداخت به موضوع تجملات و تجمل گرایی، باز تعریفی از آن را با عنایت به قرآن کریم به عنوان ثقل اکبر ارائه نماید و در واقع با توجه به شاخص‌هایی که کتاب مذکور در این زمینه بیان نموده نوع نگره این کتاب مقدس نسبت به سبک تجملات و زینت‌ها در زندگی مسلمانان پردازد تا راهنمایی برای تشنگان اسلام و پیروان سبک زندگی مطلوب آن و پاسخی باشد برای مکاتب و نحله‌هایی که برخی اعتقاد به مادی گرایی محض داشته و آخرت جویی و حتی آخرت پژوهی را امری بیهوده دانسته‌اند و نیز دیگر مکاتبی که زهد پیشگی مطلق و رُهبانیت را ارزش دانسته و معتقدند زمانی آدمی در سعادت و مسیر هدفش گام بر می‌دارد که رُهبانیت پیشه کرده و زندگی دنیا را ترک گوید و هیچ میزان وابستگی بدان نداشته باشد و جالب آن که این نحله‌ها محدود به دین و مذهب خاصی نشده و هم در اسلام چنین جرایانات انحرافی وجود دارد و هم در سایر ادیان و بنابر این، شبهات مطروحه فراادیانی و فرا محیطی است و این در صورتی است که اسلام چون دیگر برنامه‌هایش گفتمان اعتدال و میانه روی را مطلوب دانسته و بدان می‌پردازد.

اهداف پژوهش

- ۱- رسیدن به مفهوم و نوع نگره قرآن به تجملات .
- ۲- نگرش علمی و فارغ از داوری سیاسی به موضوع تجملات و تجمل گرایی. چه اینکه در دنیای امروز بیش و پیش از آن که بدین موضوع، علمی نگریسته شود، نگاهی سیاسی بوده و حکومت‌ها و مناشی قدرت، خود را در آسیب شناسی و تصمیم‌گیری در این زمینه دخیل دیده و به دنبال رسیدن به منافع و اهداف خود از طرح این مباحث هستند.
- ۳- تبیین سبک زندگی اسلامی در ساحت کاربست تجملات، به گونه‌ای که بتواند الگوی مناسب و واضحی برای زندگی دوستداران این دین بوده و پاسخگوی شبهات نحل مختلف درباره ممدوح یا مذموم دانستن زینت‌ها و تجملات در زندگی و دل بستن یا عدم وابستگی به آن باشد.

پیشینه پژوهش

تجملات ابر مفهومی هستند که از گذشته تا کنون مورد توجه عامه مردم و نیز نخبگان جامعه بوده است و هر کدام از خواص جامعه به فراخور حوزه فعالیت‌های خویش سعی نموده‌اند که به گونه‌ای در این موضوع ورود داشته باشند هر چند گاه سطحی و ناشیانه یا حتی غلط و نابخردانه.

پیش از ظهور اسلام نوع رفتارهایی که به مقوله تجملات بوده یا دچار افراط و دنیا پذیری و تجمل پرستی بوده که مکاتب مادی گرا از جمله سر منشاءهای آن هستند و یا دچار تفریط و زهد گزینی مطلق بوده است که مکتب عرفانی بودیسم و آئین زرتشت وادیان تحریف شده یهودیت و مسیحیت مواردی هستند که نسبت به بهره‌گیری از تجملات روی خوش نشان نداده‌اند و بعضاً نیز تحریم و یا دعوت به سوی رهبانیت نموده‌اند.

لکن دین اسلام با شعار اعتدال به ظهور رسید و این آئین که تکمیل‌کننده و خاتم‌ادیان پیشین خود بود و باید پاسخگوی تمام نیازهای واقعی انسان‌ها باشد، دارای جامعیتی بی‌نظیر است که برای همه عرصه‌های زندگی بشر برنامه‌ای ویژه و حکیمانه داشته و ارائه می‌دهد.

آئین مذکور به دور از هر گونه پیش‌داوری به رد و طرد کامل آئین‌های پیشین خود پرداخت بلکه چون امضاءکننده آئین‌های

قبلی بود روش تحکیمش نیز متناسب با همین ویژگی اجرا شد بدین معنا که در روش تحکیم اسلامی، احکام به دو گونه کلی تأسیسی و امضائی تقسیم شده و به همین جهت گاه فرمان به نسخ قوانین می دهد و یا آنکه اصلاح می نماید و گاه آن را تأیید می کند.

در این میان تجملات نیز از دسته احکام امضائی و اصلاحی بوده و به گواهی آیات و روایات، اسلام در مورد آنان مشی طرد و نسخ را پیش نگرفته است؛ به تعبیر دیگر اصل آراستگی و تجمل گرایی را پذیرفته و ممنوع نکرده است: «قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ...» (الاعراف/۳۲).

لکن در میان آیات مختلف قرآن با ارائه ویژگی هایی برای تجملات و گرایش به آن ها محدوده ای تعیین نموده است. تبیین این ویژگی ها و توضیح و تفسیر آن بر عهده نبی اعظم صلی الله علیه و آله و السلام «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ» (النحل/۴۴) و اهل بیت طاهرینش علیهم صلوات الله بوده که این امور باعث شد تا مردم با سبک زندگی مطلوب اسلامی در حوزه تجملات آشنا شده و آهنگ کاریست آن را در زندگی خویش داشته باشند که ناگاه حکومت پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و السلام به دست ناهلان افتاد و آنان که خود سمبل تجمل پرستی و زینت گرایی شدید و اسراف و اتلاف بودند، مردم را نیز از باورداشت های خود و میراث نبوی دور نمودند و جامعه مخصوصاً زمان عثمان بن عفان رو به سقوط اخلاقی و انحطاطات اجتماعی رفت و تجمل پرستی و دنیا گرایی محض بیش از هر زمان دامن گیر جامعه اسلامی گشت که البته با وقفه کوتاه پنج ساله در زمان حکومت علوی پس از آن در گربار این روند ادامه یافت؛ البته نباید در این میان نقش اصلاح گرایانه حکومت علوی و نیز تلاش های ائمه اطهار علیهم صلوات الله را نادیده گرفت لکن آنچه وجود داشت مخالفت جریان ستیزه جویی بود که هم در زمانه علوی این مشی را بر خلاف مقاصد شوم خود و مایه ضرر به خویش دیده و با آن مبارزه نمودند و هم در دوران دیگر ائمه علیهم صلوات الله که حتی دارای حکومتی هم نبودند به شکلی شدیدتر دیده می شد که همین امور باعث گردید تا خوی اسراف و دنیا منشی از جامعه اسلامی رخت بر نبندد.

از همین رو نخبگان به ویژه عالمان پیرو مکتب اهل بیت عصمت علیهم صلوات الله بر خود فرض دیدند تا با اشاعه فرهنگ و سبک زندگی مورد انتظار اسلام به سیره پیشوایان خویش تمسک نموده و یارای آن بزرگواران باشند که از همین رو پژوهش هایی در این زمینه صورت گرفت که عمدتاً به شکل گردآوری فرمایشات و نصایح آن بزرگواران بود از جمله علی بن مهزیار اهوازی که از یاران امام رضا علیه السلام و امام جواد علیه السلام بود، کتابی تالیف نمود با عنوان «التجمل و المروءة».

و نیز معاصر وی، حسین بن سعید اهوازی (م ۲۵۴ق) تمام فقه را در ابوابی دسته بندی نموده و مجموعه ای بنام ثلاثون تالیف کرده که یکی از کتاب های آن «المروءة» است.

همچنین معاصر ایشان، محمد بن عیسی بن عبید یقطین (م ۲۵۴ق) کتابی به نام «التجمل و المروءة» تالیف نمود. احمد بن خالد برقی نیز دیگر عالمی است که در این زمینه دو کتاب نگاشت، یکی کتاب «الزینة» و دیگری «الزینة» بوده است؛ احمد بن محمد بن حسین قمی (م ۲۵۰ق) یکی دیگر از رهروان ائمه علیهم صلوات الله می باشد که در این باره کتاب «التجمل» و کتاب «الزینة» را تالیف نموده است.

این روند علمی پس از سپری شدن دوران حضور ائمه علیهم صلوات الله نیز ادامه پیدا کرد و محدثین و فقها کتب و اصول روایی جا مانده از اصحاب ائمه علیهم صلوات الله را جمع آوری نموده و احکام و مسائل پیش آمده فقهی را از میان آن ها استنباط و استخراج می نمودند که نخستین مجموعه فقهی و جامعی که به دست ما رسیده مجموعه روایی محمد بن یعقوب کلینی (م ۳۲۴ق) به نام کافی است که ایشان در جلد ششم این مجموعه کتابی تحت عنوان «الذی و التجمل» با ۵۳۳ روایت آورده است و از این دوران به بعد که عصر فقها و مجتهدین آغاز می شود کتب فقها بیشتر جنبه استنباطی و اجتهادی داشته و اکثراً به مسائل مبتلا به توجه کرده اند لذا

کمت‌ر رساله مستق‌لی دراین زمینه در زمان معاصر به چشم می خورد.

بنابر این، گرچه در میان عالمان مسلمان به بحث از زینت در قرآن و حدیث اهتمام ورزیده شده و در کتب تفسیری، اخلاقی، فقهی و حدیثی به آن بذل توجه شده لیکن تا به امروز پژوهش جامع و دقیقی نسبت به نگرش قرآن به تجملات انجام نگرفته و عمدتاً به پاره ای از مطالب مرتبط با این مهم پرداخته اند که به طور کلی و ناقص است که البته زحمات آنان قابل ستایش و تقدیر است.

پرسش‌های پژوهش

مهم ترین پرسش‌هایی که در این پژوهش در صدد پاسخگویی به آن‌ها هستیم، عبارتند از:

۱. مفهوم و مقصود از زینت در قرآن چیست؟
۲. تجمل گرایی چیست و افراط در آن چگونه است؟
۳. زمینه‌های ایجاد تجمل گرایی افراطی چیست؟
۴. پی آمد های افراط در تجمل گرایی کدام است؟

فرضیه‌های پژوهش

در راستای پاسخگویی به سؤالات پژوهش، فرضیه‌های مورد نظر عبارتند از:

۱. زینت در قرآن به معنای هر آن چیز زیبایی است که ضمیمه چیز دیگری شود و آن را آراسته و زیبا نماید و این مفهوم متضاد زشتی می باشد.
۲. مراد از تجمل گرایی افراطی رغبت نمودن به تجملات و توجه به ظواهر زندگی و نوعی زیبایی دوستی است که از مشی اعتدال به کناره و انحراف رفته و راه افراط را بی‌ماید.
۳. از منظر سبک زندگی اسلامی، زینت و تجمل گرایی وجودش مطلوب، بلکه ضروری است و گاه بدان امر نموده است اما این دین با ارائه دلایل و ویژگی‌هایی، افراط در تجمل گرایی را مذموم می داند و با تبیین زمینه‌ها و آثار چنین گرایش افراطی نسبت بدان هشدار می دهد.

روش پژوهش

پژوهش حاضر، از حیث روش تحقیق توصیفی-تحلیلی است و روش گردآوری اطلاعات، کتابخانه‌ای می باشد. ابزارهای گردآوری اطلاعات نیز عبارت است از: مطالعه و فیش برداری، استفاده از سیستم‌های اطلاع‌رسانی رایانه‌ای مانند سایت نورمگز (<http://noormagz.com>) و مجموعه مقالات و کتاب‌هایی در کتابخانه تخصصی علوم قرآن، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، کتابخانه مدرسه عالی هنر، کتابخانه دانشگاه علوم و معارف قرآن.

فصل اول: معنانشناسی واژگان

اشاره

نخستین مرحله در هر پژوهشی، روشن نمودن معنای لغوی موضوع پژوهش است. از این رو، ما نیز پیش از هر سخنی به معنای واژه «زینت» و سپس معنای واژگان مشابه آن می پردازیم.

گفتار اول: معنای واژه «زینت»

در کتب معروف لغت برای کلمه «زینت» معانی مختلفی ذکر شده است که در نهایت یک معنا از آن ایفاد می‌گردد. از جمله:

۱. «الزَّيْنُ نَقِيضُ الشَّيْنِ... وَالزَّيْنَةُ جَامِعٌ لِكُلِّ مَا يَتَزَيَّنُ بِهِ»: زیبایی نقیض زشتی است... و زینت هر آنچه که به واسطه آن آراسته شود را در بردارد.

۲. «الزَّاءُ وَالْيَاءُ وَالنُّونُ أَصْلٌ صَحِيحٌ يَدُلُّ عَلَى حُسْنِ الشَّيْءِ وَتَحْسِينِهِ فَالزَّيْنُ نَقِيضُ الشَّيْنِ»: ماده «زین» یک ریشه دارد و بر زیبایی و زیبا سازی دلالت می‌کند و متضاد آن «شین» به معنای زشتی و ننگ است.

۳. «الزَّيْنَةُ الْحَقِيقِيَّةُ»: ما لا يشين الإنسان في شيء من أحواله لا في الدنيا، ولا في الآخرة، فأما ما يزينه في حاله دون حاله فهو من وجه شين، والزَّيْنَةُ بِالْقَوْلِ الْمَجْمَلِ ثَلَاثٌ: زِينَةُ نَفْسِيَّةٍ كَالْعِلْمِ، وَالْإِعْتِقَادَاتِ الْحَسَنَةِ، وَزِينَةُ بَدَنِيَّةٍ، كَالْقُوَّةِ وَطُولِ الْقَامَةِ، وَزِينَةُ خَارِجِيَّةٍ كَالْمَالِ وَالْجَاهِ: زِينَتٌ حَقِيقِيَّةٌ أَنْ شَيْءٌ مِنْهَا يَجْعَلُ الْإِنْسَانَ فِي حَالٍ تَشْتَدُّ فِيهَا دُنْيَا وَآخِرَتُهُ زَيْتٌ نَمِي سَارِدًا. أما آنچه که انسان را در حالتی غیر از حالت دیگر زینت دهد از جهتی به معنای زشتی است ولی زینت در کوتاه سخن سه گونه است: زینت نفسانی مانند علم و اعتقادات نیکو، و زینت بدنی مثل نیرومندی و بلندی قامت، و زینت خارجی یعنی مثل مال و مقام.

۴. «الزَّيْنُ، خِلَافُ الشَّيْنِ وَجَمْعُهُ أَزْيَانٌ... الزَّيْنَةُ وَالزَّوْنَةُ اسْمُ جَامِعٍ لِمَا تَزِينُ بِهِ»

ابن منظور در ذیل آیه ۳۱ سوره مبارکه نور در معنای واژه زینت در آن آیه اشاره به زینت باطنی و ظاهری نموده و می‌نویسد: «معناه لا يبدین الزَّيْنَةُ الْبَاطِنَةَ كَالْمِخْنَقَةِ وَالْخَلْخَالِ وَالذَّمْلَجِ وَالسُّوَارِ وَالذِّي يَظْهَرُ هُوَ الثِّيَابُ وَالْوَجْهُ»:

زنان زینت باطنی مثل گردن‌بند، خلخال، بازوبند و انگو را آشکار نکنند و لباس و صورت زینت ظاهری است.

۵. «زَانَ: الشَّيْءُ صَيَّرَهُ (زَيْناً) مِنْ يَابٍ سَيَّارٍ وَ (أَزَانَهُ) (إِزَانَةً) مِثْلُهُ وَالْإِسْمُ (الزَّيْنَةُ) وَ (زَيْنَتُهُ) (تَزِينًا) مِثْلُهُ وَ (الزَّيْنُ) نَقِيضُ الشَّيْنِ»

۶. «زین آراستن و زینه آرایش و تزین آراستن است و زان یزن زینا یعنی نیکو گردانیدن، زیبا کردن، آرایش دادن و آراسته نمودن است».

۷. «حَقِيقَةُ الزَّيْنَةِ عِبَارَةٌ عَنْ حَسَنِ فِي ظَاهِرِ شَيْءٍ سِوَاءِ كَانِ بِالْعَرَضِ أَوْ بِالذَّاتِ، فَالزَّيْنَةُ فِي الْمَرْأَةِ: كُلُّ مَا يَتَرَاءَى وَيَتَظَاهَرُ وَيَتَجَلَّى مِنْ مَحَاسِنِ الْمَرْأَةِ، فَتَشْمَلُ الْوَجْهَ وَالْيَدَيْنِ وَسَبَقَ فِي الْحَلِيِّ أَنَّهُ مَخْصُوصٌ بِالزَّيْنَةِ الْعَرَضِيَّةِ، بِخِلَافِ الزَّيْنَةِ وَقَدْ غَفَلَ عَنْ هَذِهِ الْحَقِيقَةِ: بَعْضُ الْمُؤَلِّفِينَ وَفَسَّرُوا الزَّيْنَةَ بِالْحَلِيَّةِ»: حقیقت زینت، عبارت است از نیکویی در ظاهر هر چیز، خواه عرضی یا ذاتی باشد پس زینت در زن هر آن چیزی است که از زیبایی‌ها و نیکویی‌های آشکار می‌شود که مشتمل بر صورت و دست‌هاست و بر حلی (حلیه) تقدم دارد چه اینکه آن مخصوص زینت عرضی است و بعضی مؤلفین از این حقیقت غفلت کرده و زینت را تفسیر به حلیه کرده‌اند.

بنابر این، در میان اربابان لغت «زینت» هر آن چیزی است که به وسیله آن چیز دیگری آراسته و زیبا می‌شود یعنی زیبا سازی می‌نماید که به دو گونه ظاهری و باطنی و به نظر برخی به سه گونه نفسانی، بدنی و خارجی تقسیم می‌شود و این مفهوم متضاد زشتی می‌باشد.

اغلب مفسران نیز همان مطلبی را در تعریف معنای «زینت» اشاره نموده‌اند که لغویون تعریف کرده‌اند، اکنون نظر برخی از مفسران را به اختصار مطرح می‌کنیم:

۱. «الزَّيْنَةُ هِيَ اللَّبْسَةُ الْحَسَنَةُ وَيَسْمَى مَا يَتَزَيَّنُ بِهِ زَيْنَةً كَالثِّيَابِ الْجَمِيلَةِ وَالْحَلِيَّةِ وَنَحْوِ ذَلِكَ»: پوشیدنی‌های حسن و نیکو زینت نامیده شده و وسائلی و چیزهایی که به وسیله آن زینت می‌کنند مانند لباس جمیل و زیبا، زیور و امثال آن نیز می‌گویند.

۲. «الزینة ماترینت به المرأة من الحلی او الکحل او الخضاب»: زینت به چیزهایی گفته می‌شود که زن خود را به آن‌ها آرایش می‌دهد مانند زیور یا سرمه یا حنا.

۳. «الزینة تحسین الشئ بغیره من لبسه او حلیه او هیئه»: زینت، آراستن چیزی به وسیله چیز دیگری از جامه یا زیور است. وی در جای دیگری درباره نظر کردن به زینت زنان می‌گوید: «الزینة زینتان ظاهره و باطنه فالظاهره لایجب سترها ولا یحرم النظر الیها»: زینت بر دو قسم است، آشکار و پنهان. زینت آشکار لازم نیست پوشیده شود و می‌توان به آن نظر افکند.

۴. «الزینة ما یتزین به من لباس او حلی او فراش او غیر ذلک»: زینت یعنی چیزی که مایه آراستگی است، از قبیل زیورآلات، لباس، فرش و جز این‌ها.

۵. «اعلم أنّ الزینة اسم یقع علی محاسن الخلق التي خلقها الله تعالی و علی سائر ما یتزین به الانسان من فضل لباس او حلی و غیر ذلک»: بدان که زینت اسمی است که بر محاسن خلق اطلاق می‌شود که خدای تعالی آفرید آن‌ها را و نیز دیگر نوع آن، آنچه که به وسیله اش انسان از لباس فاخر یا زیور و مثل آن زینت می‌کند.

۶. «الزینة ما یتزین به الناس من الملبوس أو غیره من الاشياء المباحة کالمعادن التي لم یرد نهي عن التزین بها والجواهر ونحوها»: زینت آن چیزی است که به وسیله آن مردم از پوشیدنی‌ها زینت داده می‌شوند یا غیر آن از اشیاء مباحی همچون معادن که نهی از تزین به وسیله آن‌ها نشده و زیورآلات و مثل آن.

۷. «الزینة هو الجمال الذي یضم علی الشئ ليقصد الشئ لأجله فیقع غیر ما قصد و یقصد غیر ما وقع»: زینت به معنای زیبایی است که ضمیمه چیز دیگری شود، تا به خاطر زیبایش، آن چیز دیگر محبوب و جالب شود در نتیجه آن کسی که به طرف آن چیز جذب شده، چیزی را خواسته که در آن نیست و آنچه را که در آن هست نخواسته.

ایشان همچنین در جایی دیگر می‌فرمایند که زینت، هر چیز زیبا و دوست داشتنی است که ضمیمه چیز دیگری می‌شود و به آن زیبایی می‌بخشد و آن را مرغوب و محبوب قرار می‌دهد و طالب زینت به طمع رسیدن به آن حرکت می‌کند و در نتیجه از فواید آن چیز هم منتفع می‌شود، مانند لباس زیبا که انسان آن را به جهت زیبایش می‌پوشد و ضمناً بدنش نیز از سرما و گرما محفوظ می‌ماند. ۸. «زینت به معنای زیبایی و آراسته شدن است خواه در جهت مادی باشد و یا در جهت معنوی و خواه آن زینت عرضی باشد و یا خواه از خود ذات شیء»

علامه مصطفوی خود در جای دیگری می‌نویسد: «زینت در اصل مصدر است برای بنای نوع و سپس با کثرت استعمال در مورد خود آن آرایش اطلاق شده»

همان‌گونه که ملاحظه شد نظرات مفسران با آنچه لغویون مطرح نموده‌اند دارای هم‌پوشانی است و عمدتاً «زینت» را همان زیبا سازی و متضاد با زشتی و نیز دارای دو گونه مادی و معنوی و ذاتی و عرضی دانسته‌اند.

در این میان برخی نیز اصل محبوبیت و ایجاد حب از بابت زینت شدن چیزی و لذت بری از آن چیز را اشاره کرده‌اند که این باعث می‌شود فرد مجذوب مزین شده و خواه ناخواه از منافع آن نیز بهره‌مند گردد.

«زینت» و مشتقات آن در ۲۸ سوره قرآن به کار رفته که از این میزان ۳۱ بار در سوره مکی و ۱۴ بار در سوره مدنی استعمال شده، هم‌چنین این واژه و ساخت‌های دیگر آن در ۴۳ آیه به طور کلی در سوره مختلف به کار رفته و مجموعاً در قرآن کریم ۴۵ بار به صورت متفاوت مطرح شده است.

و وجوه مختلف زینت در قرآن اشاره شده است از زینت دنیا، زینت لباس، زینت مال، زیور زنان و زیور ایمان و... که مجموعاً ۲۰ وجه می‌باشد.

- در کتب معروف لغت برای کلمه «جمال» معانی مختلفی ذکر شده است که از جمله می توان به موارد ذیل اشاره نمود :
۱. ابن فارس دو ریشه برای ماده «جمل» یاد می کند که یکی انباشتگی فیزیکی که جُمَله (مجموعه) ، جَمَل (شتر) و جَمَل (ریمان ضخیم) از کاربرد های آن است و دیگری زیبایی و حسن در مقابل زشتی و قبح.
 ۲. «الجمال الحسن الكثير و ذلك ضربان احدهما جمال يخصّ الانسان في نفسه او بدنه او فعله والثاني مايوصل منه إلى غيره»: جمال یعنی حسن و زیبایی بسیار و بر دو نوع است؛ اول آنگونه زیبایی که ویژه جان و بدن و کار انسان است و دوم زیبایی در سایر پدیده های عالم غیر از انسان.
 ۳. «الجمال الحسن يكون في الفعل والخلق... والجمال بالضمّ والتشديد اجمل من الجميل»: جمال به معنی نیکویی در کار و آفرینش است... و جُمَل زیباتر از جمیل است.
 ۴. «هذا المفهوم إيمان من جهة الصورة و ظاهر الخلقه كالجمال الظاهري فإنّ الجمال هوالتناسب والإعتدال في الأعضاء في كل شئ بحسبه و إيمان من جهة المعنى والنفس كالصبرالجميل وجمال النفس؛فإنّالصبرالجميل أن يقع مع الرضا ومن دون أن يشوبه خلاف وجمال النفس هو أنّ تتصف النفس بالصفات الروحانيّة النورانيّة بالتناسب والإعتدال»: این مفهوم یا از جهت صورت و ظاهر خلقت است که همچون زیبایی ظاهری است پس این زیبایی تعریف می شود در تناسب و اعتدال در اعضا و اجزای هر چیزی به حسب آن و یا از جهت معنوی و نفسانی است مثل صبر زیبا و نیکو و زیبایی نفس، پس صبر زیبا آن است که با رضایت و به دور از خلط با اختلاف و تضاد باشد و زیبایی نفس آن است که نفس به صفات روحانی و نورانی به تناسب و اعتدال متصف و برخوردار باشد.
 ۵. «جمال یعنی رونق، حسن، خوبی و (لکم فیها جمالاً) یعنی و برای شما در آن ها رونق و تجملی است» .
- پس «جمال» دارای دو معنای کلی انباشتگی و زیبایی و حسن است که این امر مرتبط با ریشه کلمه می باشد و آن زمان که به معنای زیبایی باشد این زیبایی در حد بسیار است و یا در ارتباط با انسان یعنی جان و کار و زندگی او است و یا سایر پدیده های غیر از وی و در ارتباط با خود انسان نیز یا بحث از زیبایی ظاهری خلقت او همچون تناسب و اعتدال در اعضا است و یا زیبایی معنوی که برخورداری با تناسب و اعتدال از صفات روحانی در وجود خویش است.
- تجمل نیز به معنای زیور بستن، آذین کردن، خودآراستن، مال و اثاثه گران بها داشتن، خودآرایی، جاه و جلال، خدم و حشم و ... آمده که جمع آن تجملات است. و نیز به آنچه که موجب نشان دادن شأن و شکوه و زیبایی باشد، تجمل گویند.

گفتار سوم: معنای واژه «ریش»

- واژه «ریش» در کتب لغوی عمدتاً خیر و نیکویی و وفور نعمت و در ارتباط با پوشش دانسته شده است:
۱. «ریش الرء والياء والشين اصل واحديدلّ على حسن الحال ومايكتسب الإنسان من خيرفالریش:الخير»: این ماده دلالت می کند بر حالت نیکو و به آن چیزی که انسان از خیر کسب می کند پس ریش یعنی خیر و نیکویی.
 ۲. «ریش الطائر معروف وقد يخصّ الجناح من بين سائره ولكون الریش للطائر كالثياب للإنسان استعيرللثياب»: بر پرندۀ از میان پرهای بدنش و این واژه به معنای بال او است و به خاطر اینکه پر برای پرندۀ مثل لباس و جامه برای انسان است لذا واژه برای لباس استعاره شده است.
 ۳. «الریش والرياش الخصب والمعاش والمال والأثاث واللباس الحسن الفاخر»: ریش و ریاش وفور نعمت و خرمی و زندگی و مال و وسائل و لباس نیکو و فاخر است.
 ۴. «الریش مافیه الجمال ماخوذ من ریش الطائرلمافیه من انواع الجمال والزینة وربما يطلق على اثاث البيت ومتاعه»: ریش به معنای هر

پوششی است که مایه زینت و جمال باشد، این کلمه در اصل به معنای پر مرغان است و به اعتبار اینکه پر مرغ مایه زینت است در غیر مرغ نیز استعمال می شود و چه بسا به اثاث خانه و متاع آن نیز اطلاق شود.

۵. «مراد از ریش زینت است خواه طبیعی باشد مثل مو و غیره و خواه مصنوعی مثل لباس فاخر و غیره»

بنابر این، «ریش» خیر و نیکویی و وفور نعمت و خرمی است که طبیعی یا مصنوعی بوده و هر پوششی که مایه زینت باشد در این مفهوم جای می گیرد؛ در این بین برخی به علت کار بست این کلمه برای لباس نیز اشاره کرده اند که پیش تر گذشت.

گفتار چهارم: معنای واژه «تبرج»

نمایاندن و آشکار کردن معنایی است که نوعاً برای واژه «تبرج» ذکر شده است:

۱. «وإذا أبدت المرأة محاسن جیدها و وجهها»: آن گاه که زن زیبایی های گریبان و چهره را بنمایاند.

۲. «تبرجت المرأة أی تشبّهت به فی اظهار المحاسن»: یعنی در اظهار نیکی ها به او تشبیه و همانندی پیدا کرد.

۳. «التبرج اظهار الزینة للناس الأجنب وهو المذموم فاما للزوج فلا»: تبرج عبارت است از آشکار نمودن زینت برای نامحرم که این عمل سرزنش شده است پس اگر برای همسر باشد عیبی ندارد.

۴. «البرج کل ظاهر مرتفع... والتبرج اظهار المرأة زینتها ومحاسنها للرجال»: به هر چیز آشکاری که بر بلندی باشد، برج می گویند... تبرج آشکار کردن زن زینت و زیبایی خود را برای مردان.

۵. «اظهار کردن زینت زنان در راه ها یا نشان دادن نیکوئی ها... آنچه انجام می دهند بعضی از مردم در این زمان از مختلط بودن زنان با مردان و کشف صورت ها و پراکنده کردن موها».

۶. «تبرج آشکار کردن آرایش است که باید آن را پوشاند و تبرج به معنای تکبر در راه رفتن نیز هست».

نمایاندن و آشکار کردن از معانی است که برای «تبرج» اشاره شد و برخی به همانندی میان دو امر نیز اشاره کرده اند، علاوه بر این که منظور برخی دیگر از برابری مفهومی تبرج و تکبر در راه رفتن این است که چون در هر دو امر یک هدف مشخص یعنی نمایاندن وجود دارد.

گفتار پنجم: معنای واژه «زخرف»

«زخرف» را عمدتاً برابر نهادی برای زینت دانسته اند:

۱. «الزخرف الزینة المزوّقة ومنه قیل للذهب زخرف»: زخرف، زینت و آرایشی زرین و طلائی است و از این معنی طلا را هم زخرف گفته اند.

۲. «زینة واکمله وکلّ مازوّق وزین»: به معنای زینت و کمال حسن چیزی است.

۳. «و یقال زخرفه اذا حسنه وزینة ومنه قیل للنقوش والتصاویر زخرف»: وقتی گفته می شود زخرفه، معنایش این است که فلان چیز را زینت کرد و زیبایش نمود و به همین جهت به نقش و نگار و تصاویر زخرف گفته اند.

آنچه مشخص شد «زخرف» به معنای زینت و کمال زیبایی و حسن چیزی است.

گفتار ششم: معنای واژه «حلیه»

واژه «حلیه» نیز دارای ارتباط نزدیک معنایی با زینت است که در کلام اربابان لغت بدان اشاره شده است:

۱. ابن فارس برای «حلو» دو ریشه عمده ذکر می کند: یکی، خوشایند و دل خواه نفس بودن که حلو به معنای شیرین است و حلوی

از این نوع است و دیگری زیبا کردن و آراستن که «حُلَى المرأة» به معنای زیورهای زن، از نمونه های آن است.

۲. «الْحُلَى كُلُّ حَلِيَّةٍ حَلِيَّتٍ بِهَا امْرَأَةٌ أَوْ سَيْفًا وَ نَحْوَهُ وَالْجَمْعُ حُلَى»: حلی آن است که هر آنچه با آن آراسته می شوند از زن و شمشیر و امثال آن و جمع آن حُلَى است.

۳. «حلیه و حلی عبارت است از جواهرات و سنگ های معدنی گران قیمت مثل طلا و نقره و عقیق و فیروزه و زمرد که انسان ها در آرایش خود و چیزهایی که مربوط به آن ها است از آن استفاده می کنند».

۴. «أَنَّ الْحَلِيَّ يَسْتَعْمَلُ فِي الزَّيْنَةِ الْمَرْضِيَّةَ الظَّاهِرِيَّةَ وَالزَّيْنَةَ أَكْثَرَ اسْتِعْمَالِهَا فِي مَا يَتَظَاهَرُ وَيَتَرَاءَى مِنْ نَفْسِ الشَّيْءِ»: کلمه حلی (حلیه) در زینت های ظاهری استفاده می شود و «زینة» بیشتر در آن زیبایی استفاده می شود که از نفس شیء ظاهر و آشکار شده باشد. آنچه بیان گشت روشن می کند که «حلیه» را در دو معنای کلی دل خواه نفس بودن و آراستن دانسته اند و البته برخی آن را وسائل زینتی دانسته و مصادیقی را عنوان کرده اند و نیز عده ای تفاوتی میان این واژه و زینت دیده اند بدین که حلیه صرفاً درباره زینت های ظاهری می باشد.

فصل دوم: تعریف زیبایی

اشاره

زیبایی مفهومی است که از گذشته تا کنون دانشمندان علم لغت، فلاسفه و زیباشناسان و عرفا سعی در ارائه تعریفی از آن بوده اند و هر یک به این امر پرداخته اند گرچه برخی از آنان نیز آن را غیر قابل تعریف می دانند. از طرفی در باب اطلاق یا نسبیّت و نیز عینی یا ذهنی بودن مفهوم زیبایی نظرات گوناگونی مطرح است که می طلبد در این نوشتار بدان اشاره گردد.

گفتار اول: بررسی تعریف پذیری زیبایی

تعریف مقوله ای منطقی است که کار آن مشخص کردن حدود موضوع است. زیبایی را نمی توانیم به درستی تعریف کنیم، به ناچار باید سخن آناتول فرانس را بپذیریم که ماهرگز به درستی نخواهیم دانست که چرا یک شیء زیبا است اما این مطلب مانع نگردیده که صاحب نظران و هنرمندان به تعریف زیبایی نپردازند. در تعاریف دانشمندان از زیبایی می توان آن ها را به دو دسته تقسیم نمود: دسته نخست در تعریف زیبایی به شعری زیبا و یا جملاتی دل انگیز و خیال آفرین و گاهی آرمانی یا تجربی اکتفا کرده اند و دسته دوم بر مبنای فلسفه ای خاص به تعریف منطقی از زیبایی پرداخته اند. اکنون به برخی از تعاریف ارائه شده از زیبایی توسط دانشمندان اشاره می کنیم. دانشوران علم لغت عمدتاً آن را با تعاریف نزدیکی آورده اند از جمله: «نظم و هماهنگی که همراه عظمت و پاکی، در شیء وجود دارد و عقل و تخیل و تمایلات عالی انسان را تحریک می کند و لذت و انبساط پدید می آورد». در تعاریف کتب زیباشناسی و هنر موارد متعددی به چشم می آید از جمله گرانت آلن این گونه معتقد است که «زیبایی چیزی است که موجب حداکثر تحرک و حداقل خستگی گردد».

پیر گاستالا می گوید: «زیبایی فقط شعوری است حساس و نشانه های زیبایی جز نشان توانگری و استعفای طبع خود ما نیست». وی در جای دیگر می گوید: «زیبایی یک هماهنگی و هارمونی است که لذات ما را در یک خط سیر معین متشکل می کند و سبب

اندیشه زیبایی می‌گردد».

هربرت رید پس از بیان وجود دوازده تعریف رایج برای زیبایی معتقد است که تعریف خویش که تعریف جسمانی محض است اساسی‌ترین می‌باشد و می‌گوید: «زیبایی عبارت است از وحدت روابط صوری در مدرکات حسی ما، که یگانه تعریف اساسی است».

برخی دیگر اصطلاح زیبا را حسی برای بیان یک نگرش و حالت می‌دانند و می‌گویند:

«اصطلاحاتی چون زشت و زیبا از حیث کاربرد به قدری گنگ و مبهم اند و از نظر معنا و مفهوم به اندازه ای ذهنی که نمی‌توان اشیای موجود در جهان را با دقت به زشت و زیبا تقسیم کرد».

دیدگاه‌ها و زاویه دیدها در مورد زیبایی متفاوت است. شاید این مسئله از این جا ناشی شده که اصطلاح زیبا، حسی جز بیان یک نگرش و حالت نیست و این نگرش را نیز افراد مختلفی در حالات متفاوتی از امور به کار می‌گیرند».

از دیدگاه فلاسفه جمال و زیبایی صفتی است که در اشیاء مورد ملاحظه قرار می‌گیرد و حالت رضایت و شادمانی درون آدمی به وجود می‌آورد.

ارسطو می‌گوید: «زیبایی عبارت است از هماهنگی و تناسب و نظم عالی اجزاء در کل به هم پیوسته».

افلاطون زیبایی را چیزی می‌داند که مفید باشد و می‌گوید: «انسانی که عشق به زیبایی در دلش راه یافته است، از زیبایی جسم به زیبایی روح و سپس به زیبایی نهادها و قوانین و خود علوم و بالاخره به عشق به خود زیبایی می‌رسد».

علامه شهید مطهری نیز در کتاب فلسفه اخلاق به نظر افلاطون درباره زیبایی اشاره می‌کند که وی معتقد است: «زیبایی عبارت است از هماهنگی اجزاء با کل یعنی اگر یک کل داشته باشیم مانند یک ساختمان که در و دیوار و سقف و سایر اجزای آن با تناسب خاصی ساخته شده باشد». علامه تعریف وی را به نقد کشیده و یادآور می‌شود که تعریف افلاطون در حدش معلوم نیست تعریف درستی باشد و ثانیاً تعریف کاملی نیست.

ایشان باین که در یکی از آثار خود از این تعریف استفاده کرده و می‌نویسد: «جمال‌های حسی ناشی از تناسب است یعنی تناسب یک عامل اساسی در پیدایش زیبایی حسی است. تناسب در امور معنوی و روحی نیز عامل جمال و زیبای روحی است». ولی این تعریف را کامل نمی‌پذیرد و معتقد است بر فرض این که این تعریف صحیح باشد، خود تناسب یک نسبت خاص است که نمی‌توان در زیبایی‌ها آن را بیان نمود.

ابن سینا زیبایی را چنین تعریف می‌کند که: «زیبایی و شکوه هر چیز عبارت است از این که (آن شیء) به گونه ای است که باید باشد» و از منظر وی سه مقوله داشتن نظم و تالیف و اعتدال که در نتیجه تناسب حاصل می‌شود مقوم زیبایی هستند.

فارابی معتقد است: «جمال و بهاء و زینت هر موجودی به این است که برترین وجود ممکن به او اعطا شده باشد و به کمالات ممکن وجودی نائل شود و چون بیان شد که وجود موجود نخست، برترین موجودات است بنابراین، جمال و زینت وی هر نوع زیبایی و زینتی را در پرتو خود محو می‌نماید و همین‌طور است وضع جمال و بهاء ذاتی او که وجود آن‌ها وجود ذاتی و از راه تعقل او می‌یابند ذات خود را».

این تعریف از زیبایی شبیه تعریف افلاطون و سقراط از زیبایی است که مطابق آن، زیبایی بیشتر به اموری از قبیل سودمندی و خیر و نیکی ناظر است.

علامه جوادی آملی زیبایی را عبارت از شیء محسوس یا نامحسوس که با دستگاه ادراکی ماهماهنگ باشد، یعنی قوای ادراکی از آن لذت ببرد؛ تعریف می‌کنند.

در این میان تعریف علامه جعفری از زیبایی، شهره بیشتری دارد، ایشان معتقدند که زیبایی نمودی نگارین و شفاف بر روی کمال

است که عبارت است از قرار گرفتن یک موضوع در مجرای بایستگی‌ها و شایستگی‌های مربوط به خود و زیبایی در این تعریف طریقی است برای دریافت کمال، یعنی با دقت در یک اثر همانند زیبایی خلقت، در عین آنکه حس زیباجویی انسان اشباع می‌شود به دریافت کمال نیز نائل می‌گردد.

در این میان برخی نیز اعتقاد به عدم تعریف‌پذیری زیبایی دارند و این که زیبایی را نمی‌توان توصیف کرد و بنابر این، نمی‌توان آن را در تعریف آورد، همچنین نمی‌شود آن را کمّاً و کیفاً اندازه‌گیری کرد و از این رو نمی‌توان آن را اساس علمی دقیق قرار داد و زیبایی همواره در برابر جملات رویاروی زیباشناسان چون سدی رخنه‌ناپذیر پایدار مانده است.

علامه مطهری نیز قائل به عدم تعریف‌پذیری زیبایی هستند به این که مما یدرک و لا یوصف است یعنی درک می‌شود و توصیف نمی‌گردد. ایشان در باب ضرورت یا عدم ضرورت تعریف زیبایی معتقدند که لزومی ندارد برای اینکه به وجود حقیقتی اعتراف بکنیم حتماً اول بتوانیم آن را تعریف بکنیم؛ اگر بتوانیم تعریف می‌کنیم؛ نتوانستیم می‌گوییم از نظر کنه و ماهیت بر ما مجهول است ولی وجود دارد، زیبایی وجود دارد گو اینکه بشر نمی‌تواند آن را تعریف بکند.

در کتاب تعلیم و تربیت در اسلام، ایشان به یکی از دلایل تعریف‌ناپذیری زیبایی یعنی ذوقی بودن آن اشاره می‌کنند و این که ذوق انسان باید زیبایی را درک کند و قبل از آنکه بتواند آن را تعریف کند به سوی آن کشیده شود که این امر برای او یک امر عقلی است. در ادامه ایشان به اصل غایت به عنوان یک میزان و تعریف برای این امر اشاره می‌کنند و آن عبارت است از این که بنا بر اصل غایت که یک اصل قطعی است چون هر قوه و استعدادی برای هدف و غایتی ساخته شده و مجموع هم غایتی کلی دارد، که اگر بخواهیم که یک قوه در حد وسط است یا افراط و تفریط دارد باید بدانیم که این قوه اصلاً برای چه آفریده شده است.

بنابر این، همان طور که مشخص شد برخی زیبایی را قابل تعریف دانسته و آن را نظم و هماهنگی، مفید بودن و خیر و نیکی و کمال وجود هر چیز دانسته‌اند که البته این افراد خود نیز به عدم قابلیت تعریف جامع و صحیح کردن از زیبایی معترف هستند؛ آنان معتقدند که زیبایی محرک لذت و تمایلات آدمی بوده و شادی آفرین است و خود طریقی است به سوی کمال؛ برخی آن را شعوری حساس و حسی برای بیان یک نگرش دانسته‌اند که در افراد مختلف و در حالات متفاوت فرق می‌کند و از همین امر افرادی که زیبایی را قابل تعریف نمی‌دانند استفاده کرده و تناسب را که به عنوان معنای زیبایی مطرح شده دارای نسبتی خاص در هر امر و فردی می‌دانند و به همین جهت به عدم قابلیت تعریف‌پذیری زیبایی اشاره دارند؛ آنان که زیبایی را قابل درک و غیر قابل توصیف می‌دانند ذوقی بودن زیبایی را دلیلی بر عدم امکان تعریف آن بر شمرده‌اند.

نتیجه: بنابر این، باید گفت که زیبایی از منظر بسیاری از اندیشمندان قابل درک است و چون امری نسبی است، برای درک و سنجش آن می‌باید تناسب را در هر شیئی بررسی کنیم تا آن به عنوان زیبایی آن امر معرفی گردد که برای چنین کاری باید به سراغ هدف از ایجادش رفت و میزان انحراف را با غایت آن شیء بررسی کرد که این نشان دهنده میزان تناسب و بالطبع زیبایی آن شیء است و همان طور که علامه مطهری فرمودند به علت آن که زیبایی امری ذوقی است پس در تعریف نمی‌تواند بیاید و لزومی هم به تعریف دیده نمی‌شود؛ البته تعاریفی که داده شده نقیض نظریه عدم تعریف‌پذیری نیست چه اینکه آن تعاریف نیز خود به گواهی صاحبانشان کامل نمی‌باشد.

گفتار دوم: عینی یا ذهنی بودن مفهوم زیبایی

یکی از مباحثی که از دیر باز در میان محافل زیباشناسی مطرح است این است که آیا زیبایی حقیقتی عینی است و ذهن آدمی تنها منعکس‌کننده آن است یا حاصل درک ذهنی انسان از پدیده‌های عینی است؟ در این زمینه سه نظریه وجود دارد که علامه جعفری نیز بدان اشاره می‌نماید:

۱- زیبایی عبارت است از یک شهود عینی مورد پسند که ذهن آدمی نقشی جز بازتاب آن ندارد. که این نظریه مورد نقد است زیرا احساس لذت از زیبایی، روشن ترین دلیل آن است که زیبایی ها با مغز و روان ما ارتباطی مافوق ارتباط انعکاس ذهنی محض دارد و ما هنگامی که رویاروی زیبایی ها قرار می گیریم تا حدودی می توانیم آن ها را تفسیر کرده، علت تاثیر آن ها را در مغز و روان و لذتی که از آن می بریم، بیان کنیم و در این تفسیر و تعلیل، به طور عمده از محتویات درون ذاتی خود بهره برداری می نماییم؛ از سوی دیگر، گروه فراوانی از زیبایی ها هستند که تجسم و نمودی از آرمان های معقول ما را تشکیل می دهند.

۲- زیبایی عبارت است از درک و دریافت ذهنی از پدیده های عینی که اگر آدمی از چنین ذهنی بر خوردار نباشد، زیبایی هم وجود ندارد؛ صاحبان این نظریه عینیت زیبایی را به عنوان نمودهای زیبایی منکر می شوند.

علامه جعفری در نقد این دیدگاه بیان می دارند که بنا بر گفته صاحب نظران اگر ما روان بشری را بشناسیم نیازی به زیباشناسی نداریم و روان شناسی ما را از زیباشناسی بی نیاز خواهد کرد!

ایشان به نقد دیگری در این زمینه می پردازند که به چه علت همه جریانات و نمود های طبیعی و انسانی، احساس یا شهود و ذوق زیبایی ما را بر می انگیزند و آن را اشباع می نمایند؟ هم چنین برای چه خود زیبایی ها برای ما نمودها و کیفیت های متنوعی می نمایند که از هر یک از آن ها نوع خاصی از تاثیر و لذت در خود می یابیم؟

البته این مساله که بخشی از نمودهای طبیعی و هنری حس زیبایی ما را تحریک می کنند، و خود دارای کیفیت های متنوعی هستند، نمی تواند به نظریه ذهنی بودن زیبایی پاسخ دهد؛ زیرا قائلان به این نظر، زیبایی را کیفیتی ذهنی می دانند، اما وجود منشاء و عامل آن را در اشیاء انکار نمی کنند. بنابر این، موضوع های زیبایی شناختی به اعتبار خصوصیات که دارند، احساس ما را تحریک می کنند و در فرآیندی ذهنی به احساس زیبایی منتهی می شوند که با توجه به منشأ خارجی آن، کیفیت های متنوعی پیدا می کند.

۳- زیبایی دو قطبی و پدیده ای وابسته به دو قطب درون ذات و برون ذات است؛ یعنی نه صفتی است عینی که جدا از عقل کسی باشد که آن را تجربه می کند و نه هم معنای عقلی خالصی است، بلکه آمیزه ای از هر دو است و نمود های زیبا مانند دیگر حقایق و جریانات واقعیت دارند چه انسانی وجود داشته باشد که آن ها را ببیند و لذت ببرد و خواه انسانی وجود نداشته باشد.

از طرف دیگر یقیناً حیوانات از دیدن زیبایی های طبیعی یا هنری لذت نمی برند و در هنگام رویارویی با آن ها، عکس العمل ذهنی را که ما انسان هادر خود می یابیم، از خود نشان نمی دهند و نیز باید به این نکته هم اشاره کرد که اگر واقعیتی با قطع نظر از روان آدمی وجود نداشته باشد، موضوع زیبایی هم منتفی خواهد شد، اگر چه انسانی وجود داشته باشد که از نظر درک مغزی در عالی ترین مرحله شعور باشد.

نتیجه: بنابر این، همان طور که در مورد سوم با عللش بیان گشته است، آنچه به نظر صحیح و جامع تر می رسد، دو قطبی بودن زیبایی است و آمیزه ای از ذهنی و عینی است که در به وجود آمدن آن هم خصوصیات شی لازم است و هم ذهنیت دریافت کننده آن.

گفتار سوم: مطلق یا نسبی بودن مفهوم زیبایی

از مجموع آیات در این زمینه می توان دریافت که دو نوع زیبایی در آفرینش وجود دارد؛ یکی زیبایی مطلق که همان وجود خداوند و تجلیات او است و در قرآن تمام زیبایی های آفرینش به خلقت نیکوی الهی تعبیر شده و به او نسبت داده شده است.

دو، زیبایی نسبی که از پی جویی قصص مختلف قرآن و شخصیت های اشاره شده در آن و نیز آیات در باب زینت می توان به چنین زیبایی نیز پی برد از جمله داستان یوسف علیه السلام و زلیخا یا سلیمان علیه السلام و بلقیس و نیز زینت آسمان و ایمان و.. و بنابر این، قرآن به زیبایی نسبی موجوداتی که دارای زیبایی برتری نسبت به دیگری و در مقایسه با آن هستند اشاره نموده است.

علامه جوادی آملی در این زمینه سخنان مفصلی بیان نموده اند که به طور اختصار چنین است:

«آفرینش از نظر قرآن، با جمال و زیبایی آمیخته است، هم جمال و زیبایی نفسی و هم جمال و زیبایی نسبی؛ خواه در قلمرو موجودهای مادی و خواه در منطقه موجودات مجرد و معنوی، اما جمال و زیبایی نفسی هر موجود در حد ذات خویش، خواه ماده و خواه مجرد، استنباط آن از انضمام دو آیه قرآن حاصل می شود.

اول آیه «اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ» است که دلالت دارد هر چیزی، مخلوق ذات اقدس خداوند است. دوم «الذی احسن کلّ شیء خلقه» است که دلالت دارد هر چیزی را که خدا آفرید، جمیل و زیبا کرده است... اما جمال و زیبایی نسبی برخی از موجودات نسبت به بعضی دیگر استظهار آن از بررسی چند مورد به دست می آید. یکی آیه «أنا جعلنا ماعلی الأرض زینة لها» یعنی ما آنچه را که روی زمین قرار دارد از مناظر طبیعی به عنوان زینت زمین قرار داده و کره زمین را بدان زینت نمودیم و دیگر آیه «إنا زیننا السماء الدنيا بزینة الکواکب».

بنابر این، همان گونه که در مبحث پیشین گذشت زیبایی دو قطبی و آمیزه ای از ذهنی و عینی است که در به وجود آمدن آن هم خصوصیات شیء لازم است و هم ذهنیت دریافت کننده آن که از همین جهت هم نسبی است چه اینکه با توجه به ذهنیت های مختلف، برداشت های متفاوتی پدید می آید.

قرآن کریم درباره چنین زیبایی هایی بیشتر تعبیر زینت را به کار برده «ولکنّ الله حبیب الیکم الایمان وزینة فی قلوبکم»؛ ایمان خود زیبا و کفر زشت است، اما زیبایی ایمان و زشتی کفر در دل انسان مؤمن جلوه می کند و در مقابل برای کافران ایمان زیبایی ندارد و کرده زشتشان جلوه می کند «کذلک زین للکافرین».

البته برخی زیبایی ها برای تمامی انسان ها زیبا به نظر می رسد مثل زیبایی آسمان با ستارگان که آنقدر زیبا و با شکوه است که در نظر تمامی بینندگان زیبا است که از این رو قرآن به طور عام می فرماید: «...زینناها للناظرین».

علامه متفکر شهید مطهری در کتاب فلسفه اخلاق، پس از بحث از مسئله اطلاق و نسبیّت زیبایی، نسبی بودن و بررسی آن را غیر ضروری می داند و یادآور می شود که ضرورت ندارد تحقیق کنیم که آیا زیبایی یک حقیقت مطلق است یا نسبی؛ قدر مسلم این است که در خارج چیزی به نام زیبایی وجود دارد.

در این میان برخی نیز معتقدند که از منظر قرآن زیبایی صرفاً مطلق بوده و نسبی نیست از جمله دکتر مهدی مطیع می نویسد: «به نظر می رسد می توان ادعا کرد که از نظر قرآن زیبایی مطلق است و نسبی نیست پس بسته به شرایط تغییر نمی کند، بلکه شرایط باید خود را با آن منطبق سازند.

دیدن و فهم زیبایی مطلق احتیاج به روحی بزرگ دارد، و فراتر از کثرت جهان مادی، که آینه هایی در مقابل یک زیبایی است. تا کسی در آینه ها غوطه ور است و نگاهی بسته دارد، متناسب با تغییر مکان خویش و نسبتش با آینه ها، زیبایی را نسبی می بیند، ولی اگر توانست نگاهی باز و وسیع بیابد، از مقیدها رها شده و مطلق شود، جمال ازلی و ابدی زیبایی مطلق را خواهد دید، پس قائل به اطلاق زیبایی می شود».

نتیجه: همان گونه که اشاره نمودیم، زیبایی هم مطلق و هم نسبی است و این که بر اساس آیات و روایات قائل به زیبایی مطلق برای خدا باشیم هیچ تعارض و تزاممی ندارد که به زیبایی نسبی برای دیگر موجودات و مواردی که اشاره شد قائل باشیم اگر چه نباید فراموش گردد که همه زیبایی ها آبشخورشان خداوند صاحب زیبایی ها است ولی این دلیل بر عدم وجود زیبایی برای دیگر موجودات نیست.

فصل سوم: جمال الهی، والاترین زیبایی

خداوند زیبا است و هر چه نام و نشانه زیبا باشد، اختصاص به او دارد «ولله الأسماء الحسنی».

او نور تمامی آسمان‌ها و زمین می‌باشد و زیبایی هستی، جلوه اش به نور اوست «اللَّهُ نورالسموات والأرض». پی جویی روایات وادعیه، ما را به وصف زیبایی خدا در این متون رهنمون می‌کند.

به عنوان نمونه به برخی از بیانات معصومین علیهم السلام اشاره می‌کنیم:

امام سجاد علیه السلام به خدا عرضه می‌دارند: «یا مَنْ انوارِ قدسه لأبصارٍ مُحبَّیةٍ راتِقَةٌ وَ سَبْحَاتٍ وَ جِهَةٍ لِقُلُوبٍ عارفیه شائِقَه»: ای خداوندی که انوار قدس او به دیدگان دوستدارانش جلوه گراست و شکوه و جلال و جمالش به دل‌های عارفانش فروزان. و در مناجات دوازدهم، می‌خوانیم: «وَ عَجَزَتِ الْعُقُولُ عَنِ ادْرَاكِ كُنْهِ جَمَالِكَ وَ انْحَسِرَتِ الْأَبْصَارُ دُونَ النَّظَرِ إِلَى سُبْحَاتِكَ وَ جِهَتِكَ»: خداوند! عقول آدمیان از ادراک حقیقت جمالت ناتوان گشته است و دیدگان انسان‌ها در پایین‌تر از شکوه و جلال جمالت در مانده و عاجز است.

امام باقر علیه السلام در دعای سحر می‌فرماید: «اللَّهُمَّ إِنِّي اسئَلُكَ مِنْ بَهَائِكَ بِبَهَاءِ وَ كُلِّ بَهَائِكَ بِبَهَائِكَ بِبَهَائِكَ كَلَّةٍ اللَّهُمَّ إِنِّي اسئَلُكَ مِنْ جَمَالِكَ بِجَمَلِهِ وَ كُلِّ جَمَالِكَ بِجَمَلِهِ، اللَّهُمَّ إِنِّي اسئَلُكَ بِجَمَالِكَ كَلَّةً».

امام خمینی رحمه الله علیه در شرح خویش بر دعای سحر درباره این فراز از دعا می‌فرماید: بهاء به معنای زیبایی است و زیبایی عبارت است از وجود، پس هر چه خیر و زیبایی و حسن و سناء است، همه از برکات وجود است.

پس وجود، همه اش زیبایی است و هر قدر وجود قوی‌تر باشد، زیباییش تمام‌تر و زیباتر خواهد بود. هر اندازه که وجود شائبه عدم و نیستی به در آید و از اختلاط به جهل و ظلمت خالص گردد، به مقدار خلوصش زیبا و دلپسند خواهد بود و از این رو است که عالم مثال از عالم زیبایی هست، همه از او است و هر چه خوبی و روشنایی است، همه زداو است و او همه زیبایی است و همه اش زیبایی است.

امام باقر علیه السلام همچنین می‌فرماید: «أنت الجمال السماوات والأرض فلک الحمد وانت زین السماوات والأرض فلک الحمد». این حدیث اشاره به برهانی دارد که حد وسط آن جمال است بدین شرح که سراسر جهان هستی امکانی از آن جهت که مخلوق خداوند سبحان است زیبا و نیکو است و چون حمد در برابر جمال و کار زیبا است، حمد، ویژه‌ی خداوند جمیل جمال آفرین است.

در میان آثار دانشمندان فلاسفه و عرفا و زیبا شناسان نیز به این مقوله پرداخته شده است. از جمله:

ملاصدرا معتقد است هر زیبایی و کمالی پرتوی از زیبایی و کمال خداوند است و می‌گوید: «حق تعالی، سرچشمه هر نیکی و کمال و منشاء هر زیبایی و حسن است».

در بیانات عرفانی نیز می‌توان به مباحثی در این زمینه دست یافت از باب نمونه؛ تهانوی در شرح قصیده فارضیه می‌آورد: «جمال حقیقی، صفت ازلی خدای تعالی است که اول به مشاهده علمی در ذات خویش مشاهده فرمود، پس اراده فرمود که جمال واقعی خود را در صنع خود مشاهده فرماید به مشاهده عینی، پس جهان را آفرید تا به طریق عیان آینه جمال حقیقی اش باشد».

جمال الهی منشاء انس و دلفریبی و کمالش منشاء هیبت است. خداوند کمال را برای قهر و جمال را برای رحمت قرار داده است.

علامه جعفری سخنان مبسوطی در این باره دارند که به اختصار این است که خدا صاحب جمال است و منظور از جمال او پدیده یا نمود عرضی نیست که از مقوله کیفیت محسوب شود و خدا جسم نیست که کیفیتی داشته باشد بلکه او آفریننده همه کیفیت‌ها می‌باشد و جمال خدا تنها محدود در صفاتی از او نمی‌شود بلکه ذات مقدس پروردگار همه صفات معنوی را برای خود برگزیده و مستجمع جمیع صفات متعالی زیبایی است.

ایشان پس از اشاره به این که جمال خدا، مافوق زیبایی‌های محسوس و معقول است اشاره می‌کند که: «اگر ما توانسته باشیم زیبایی فوق محسوسات را به عنوان زیبایی دریافت کنیم و اگر این حقیقت را تصدیق کنیم که زیبایی آرمان‌های معقول می‌توانند

در ما انبساط روانی و شهودی خاص زیبایی به وجود آورند، توانسته ایم که یک گام در راه دریافت جمال خداوند برداریم». نتیجه: بنابر این، زیبایی الهی به عنوان زیبایی مطلق و والاترین زیبایی‌ها است و دیگر زیبایی‌ها منشعب از او می‌باشند و این زیبایی از نوع جسمی نیست بلکه وجود خدا به کل زیبا است و البته چون وجود خداوند قابل فهم برای ما زمینیان محسوس گرا نیست زیبایی خود او نیز قابل سنجش و فهم نمی‌باشد لکن نگاه به زیبایی‌های آفرینش او در هر دو سنخ مادی و معنوی می‌تواند ما را در شناخت شمه‌ای از زیبایی خداوند رهنمون گردد، گرچه باید توجه نمود که شناخت جامع و صحیح از زیبایی‌های آفرینش تا حدودی غیر قابل دستیابی است.

فصل چهارم: ارزش و جایگاه تامل و زیبایی

اشاره

عنصر تجملات و زیبایی به حدی والا و ارزش منداست که خداوند خوداجمل و زیبا ترین است و از سویی همو در آفرینش هایش نیز این زیبایی را به ظهور رسانده است و هیچ مصنوع خداوندی نیست که در نوع خودش زیبا و زینت بخش این نظام آفرینش نباشد.

از طرفی انسان به عنوان اشرف مخلوقات برایش زیبایی و تجملات و گرایش به آن از اهمیت خاصی برخوردار است و این گرایش امری فطری است که قطعاً حکمتی در ایجاد این گرایش در انسان و نیز زینت دادن این جهان برای او وجود دارد و ما بر آنیم تا در این گفتار به چنین مباحثی اشارتی داشته باشیم.

گفتار اول: تامل و زیبایی در نظام آفرینش

همه موجودات مخلوق خداوند تبارک و تعالی هستند: «الله خالق کلّ شیء» خداست که همه چیز را آفریده است و هر چه را آفرید در نهایت زیبایی و آراستگی خلق کرد: «الذی احسن کلّ شیء خلقه» بنابر این، آفرینش از نظر قرآن با زیبایی آمیخته است و این زیبایی از آن خداوندی است که زیبای مطلق است و چون جلوه زیبایی، خود زیبا است.

از سویی دیگر می‌فرماید: «فاینما تولّوا فثمّ وجه الله» بنابر این، تمامی موجودات هستی نیز جلوه او هستند و زیبا و همه وجه خدایند و همان طور که می‌دانیم یکی از صفات خداوند: «مصوّر» بودن او است که به معنی این است که او عالم را به بهترین وجه و در زیباترین صورت ممکن آفریده و در آن صورت گری نموده است.

خداوند، زمین، آسمان و دیگر موجودات را با معنای مخصوصی به نام: «زینت» ترسیم کرده که بنابر این، دنیا از نظر خداوند زینت و زیبایی است.

فردریش هگل می‌گوید: «مضمون این جهان زیبایی است، زیبایی راستین، روحیت شکل یافته، یعنی آرمان، به عبارت دقیق تر، روح مطلق است، خود حقیقت است. می‌توان گفت که این قلمرو حقیقت خدایی است که هنرمندان به منظور احساس نگرش، تجسم یافته است.

کانون تمام جهان، هنری است که چنان شکل یافتگی مستقل، آزاد و خدایی است که جنبه بیرونی شکل و مصالح را کاملاً جذب کرده است»

زیبایی یک صفت الهی است و چون جهان، آینه جمال الهی است از این رو در جهان نظامی واحد و منسجم و کامل و سراسر

زیبایی حکومت می کند و در این میان انسان در واقع پژواک و امر الهی است و باید باطن جهان را در خود منعکس سازد. از این رو زیبایی جهان را در آینه وجود خود می بیند یا به صورت الهامی در خود می یابد و چون موجودی قادر بر (بیان) است آنچه را که دیده یا الهام گرفته به صورت گفتار یا عمل نشان می دهد و همه آن زیبایی ها را در آن منعکس می سازد. نتیجه: بنابر این، خداوند حسن و زیبایی را نشان صنع قرار داد و این حسن در صورت های آفاقی و انفسی بازتاب یافته و ذات جمیل انسان را به مشاهده خود در این صور فرا خوانده و دیدار خود را موقوف به دیدار آن ها نموده است.

گفتار دوم: گرایش فطری زیباجویی انسان

پیش از هر چیز نیکو و ضروری است بدانیم فطرت چیست و از همین رو به اختصار باید گفت که واژه فطرت که از کلمه «فطر» اشتقاق یافته است. در لغت به معنای شکافتن چیزی از جهت طول یا فروریختن چیزی به امر خداوند و نیز ابتداء و اختراع می باشد. در تعریف حقیقی فطرت نیز می توان چنین گفت که فطرت عبارت است از نوعی هدایت تکوینی انسان در دو قلمرو شناخت و احساس؛ فطرت مربوط به ادراک و شناخت، اصول تفکر بشر به شمار می روند و راه های مربوط به تمایل و احساس، پایه های تعالی اخلاقی انسان قلمداد می گردند.

این هدایت های فطری در قلمرو شناخت و احساس، از این جهت که تکوینی بوده و اکتسابی و آموزشی نیستند، با هدایت های حسی و طبیعی که در موجودات بی جان و با هدایت های غریزی، که در جانداران و به ویژه انواع حیوانی وجود دارد، یکسانند. در بررسی فطرت از نظر ماهوی و اینکه فطرت از مقوله ی علم است یا کشش؛ باید اشاره نمود که دانشمندان از فطرت با تعبیر مختلفی چون: آگاهی، دریافت، علم، ادراک، گرایش، جذب، کشش، دانش فطری، معرفت فطری، تمایل فطری و عشق یاد کرده اند.

جمع بین این موارد نشان می دهد که فطرت در این باره بر دو گونه است، فطرت آگاهی و فطرت عشق و پرستش که اولی (آگاهی فطری) از مقوله ی دانش و دومی (تمایل فطری) از مقوله ی جذب و گرایش است به این معنی که انسان به گونه ای فطری و حضوری، هم خداشناس و خدا آشناس و هم دارای عشق و تمایل به او است و انسان، تا نداند، نمی خواهد و تا نشناسد، عشق نمی ورزد و تا نیابد نمی پرستد. یعنی در سرشت انسان هم آگاهی فطری و هم عشق برای شناخت کمال مطلق وجود دارد. علامه جوادی آملی نیز درباره ویژگی های فطرت این چنین فرموده اند: «فطرت که همان بینش شهودی انسان نسبت به هستی محض فطرت و مطلق خواهی و نیز گرایش آگاهانه و کشش شاهدانه و پرستش خاضعانه نسبت به حضرت اوست، نحوه خاصی از آفرینش است که حقیقت آدمی به آن نحو سرشته شده و جان انسانی به آن شیوه خلق شده، که فصل اخیر انسان را همان هستی ویژه مطلق خواهی تشکیل می دهد. فطرت انسان، مطلق بینی و مطلق خواهی است».

در این میان یکی از گرایش های فطری انسان گرایش به زیبایی و تجملات است.

در تفسیر آیه «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» که معنای خلیفه و جانشین بودن انسان از خدا بر روی زمین مطرح است، این مورد هم مطرح هست که چون خداوند سرچشمه عشق و زیبایی است و از طرفی انسان جانشین خداوند بر روی زمین است بایستی لبریز از عشق و زیبایی باشد و خالق زیبایی ها و عاشق نیکی ها باشد.

علامه مصباح یزدی می نویسد: «در برابر نیازها و تمایلات مادی یک سلسله دیگر از تمایلات و لذت ها وجود دارد که در زندگی او (انسان) از چنین نقشی برخوردار نیست که با تامین نشدن و اشباع نشدن آن ها زندگی مادی انسان به خطر بیفتد بلکه صرفاً از تامین و اشباع آن ها انسان لذت می برد که از این نوع به نام زینت و جمال یاد می کنیم».

ایشان در ادامه این مطلب می افزایند: «در انسان در کنار گرایش ها و تمایلاتی که دارد، گرایش به زیبایی وجود دارد که مستقل از

نیازهای دیگر انسان است هر چند که غالباً با آن‌ها توأم می‌شود مثلاً غذایی که انسان می‌خورد و نیاز مادی بدن خود را به غذا بر طرف می‌سازد اگر در عین حال خوش رنگ و بو باشد و در ظرف‌هایی تمیز تر و زیبا تر و مرغوب تر به انسان عرضه شود به طور طبیعی از آن لذت بیشتری خواهد برد ولی حیثیت نیاز به غذا غیر از حیثیت لذت بری از رنگ و بو و دیگر جهات آن خواهد بود». علامه جعفری نیز درباره گرایش انسان به تجملات و زیبایی معتقدند که: انسان به زیبایی نیازمند است. بدون زیبایی، روح در تاریکی و خشونت ماده خسته می‌شود؛ زندگی کردن در سیطره کمیت‌ها و امتدادهای هم‌مسیر و یکنواخت نیز روح را در خود می‌فشارد. کار زیبایی با انسان نیز در حقیقت جلب نظر است در جهت گسستن از کمیات و پرداختن به کیفیات، تا حیات او طراوت و معنا پیدا کند.

یکی از روانشناسان می‌نویسد: بعضی افراد از نوعی نیاز واقعی زیبایی شناختی برخوردارند. این افراد با دیدن زشتی در واقع به نوعی بیمار می‌شوند و با قرار گرفتن در یک محیط زیبا تندرستی‌شان را باز می‌یابند. آنان سرشار از اشتیاق اند و تنها زیبایی است که اشتیاق‌شان را ارضا می‌کند. این حالت در کودکان سالم تقریباً همگانی است و در فرهنگ‌های مختلف نیز، از عصر غارنشینی تا کنون، ادامه داشته است.

متفکر شهید استاد مطهری می‌فرماید: «یک بعد دیگر از ابعاد معنوی انسان علاقه به جمال و زیبایی است قسمت مهمی از زندگی انسان را جمال و زیبایی تشکیل می‌دهد انسان جمال و زیبایی را در همه شئون زندگی دخالت می‌دهد... انسان دوست دارد قیافه اش زیبا باشد، نامش زیبا باشد، شهرش زیبا باشد، مناظر جلوی چشمش زیبا باشد و خلاصه می‌خواهد هاله‌ای از زیبایی تمام زندگی اش را فرا بگیرد».

درباره اهمیت گرایش به زیبایی در انسان و ضرورت آن ایشان می‌فرمایند: «اگر انسان بخواهد انسان باشد و به خصلت‌های انسانی برسد باید احساس زیبایی را در خود تقویت کند».

و در واقع احساس زیبایی، اثر خدای زیبا است و نگاه زیبایی جویانه به هستی، نوعی عمل عبادی به شمار می‌آید. مومن با مشاهده زیبایی‌ها، افزون بر لذت، از نوعی احساس کرنش در برابر خداوند سرشار می‌شود.

در این میان آنچه مهم است کاربرد صحیح گرایش به زیبایی است و این که از آن در مسیر تقرب الی الله استفاده بنماید و همان طور که امام خمینی رحمه الله علیه فرمودند: انسان با فطرت الهی خود عاشق کمال مطلق یعنی حق تعالی می‌باشد و همچنین انسان عاشق جمال الهی است و با حقیقت جانش میل به آن دارد اگرچه خودش از این تمایل غافل باشد.

فصل پنجم: رابطه تجمل و زیبایی با مفاهیم مشابه

اشاره

تجمل و زیبایی که دارای مقاربت مفهومی مشخص با یکدیگر می‌باشند، خود با مفاهیم دیگری چون پرستش، کمال، ارزش، حقیقت، لذت و... دارای رابطه هستند که می‌تواند به طور اختصار به روابط هر یک از آن‌ها پرداخته شود.

گفتار اول: رابطه زیبایی جویی با پرستش

یکی از پایدارترین و قدیمی‌ترین تجلیات روح آدمی و یکی از اصیل‌ترین ابعاد وجود انسان‌ها حس نیایش و پرستش است. مطالعه آثار زندگی بشر نشان می‌دهد هر زمان و هر جا که انسان وجود داشته، نیایش و پرستش هم وجود داشته است، هر چند معبودها با یکدیگر تفاوت داشته‌اند.

پیامبران پرستش را نیاوردند، بلکه شکل پرستش را به بشر آموختند و از شرک جلوگیری کردند. از نظر بسیاری از دانشمندان، انسان ابتدا موحد بود و سپس منحرف گردید. حس پرستش که گاهی حس دینی خوانده می شود، در همه افراد بشر وجود دارد. گرایش به زیبایی و زیباسازی یاهمان زینت نمودن که پیش تر به عنوان یکی از گرایش های فطری انسان مطرح کردیم آن گاه که در کنار گرایشی دیگر یعنی ستودن و پرستش قرار گیرد و در ارتباط با هم باشند مایه آن می شود که زینت و زیبایی ستایش بر انگیز باشد و انسان به پرستش زیبایی روی آورد که قطعاً این پرستش مراتب دارد و برخی از انسان ها خود را عبد زینت ها و زیبایی های دنیوی نموده و بنده شهوات و لذات می شوند و آن ها را پرستش می کنند و از همین طریق هم به ورطه نابودی می روند، اما دانایان و اصحاب بصیرت از این دو گرایش خویش در جهت تقرب به جمال مطلق بهره می برند و قطعاً آن هنگام که زیبایی مطلق قلب انسان را مملو نمود، ستایش تنها مخصوص آن شده و در جهت رضای او گام بر می دارد.

چنین انسانی از احساس تواضع که محصول ملازمت زیبایی و ستایش است به نحو مطلوب استفاده نموده و این حس تواضع را در بالاترین مرتبه یعنی تواضع در مقابل جمال مطلق به کار می بندد و به سعادت می رسد.

علامه شهید مطهری درباره رابطه زینت و زیبایی با مدح و ستایش و پرستش می فرماید: «مدح یا ستایش از احساس های مخصوص انسانی است یعنی این انسان است که دارای این درجه از ادراک و احساس است که وقتی در مقابل کمال و جلال، زیبایی و بهاء قرار می گیرد، این احساس به صورت عکس العمل در او پیدا می شود که او را ستایش کند».

ایشان در بخش دیگری می فرمایند: «البته گاهی عمل ستایش در انسان به صورت پستی ظاهر می گردد که آن را چاپلوسی می گویند و از صفات رذیله محسوب می شود. چاپلوسی در موردی است که انسان امر بی حقیقتی را ستایش کند و بسیار زشت است که انسان آن قدرتی که خداوند به او داده است تا کمال ها و جمال ها و عظمت ها و زیبایی های واقعی را ستایش کند؛ آن را در پای موجودی که هیچ ارزش ستایش ندارد بگذارد... این قدرت برای این است که انسان آن احساس عالی را یعنی تمجید و تکریم و تعظیم یک کمال را، ارضاء و اشباع نماید، نه اینکه در خدمت حس طمع که یک نوع پستی است قرار دهد».

امام خمینی رحمه الله علیه علاوه بر این که منشاء و خاستگاه زیبایی و حسن را در حب ذاتی خداوند می داند بر فطری بودن آن نیز تاکید می کند:

«از آنجا خداوند سرشت و فطرت همه موجودات را با عشق و زیبایی خود مخمر ساخته است که همه سلسله موجودات همه ذرات کائنات از پایین ترین تا بالاترین مرتبه همه حق طلب و حق جویند و هر کس در هر مطلوبی، خدا را طلب می کند».

نتیجه: بنابراین، زیبایی و تجمل دارای ملازمت با حس ستایش و پرستش و مشتعل کننده این حس است و اگر آدمی مجال را غنیمت شمرد و از این تلازم در جهت اطاعات الهی و قرب خویش به خدای تعالی استفاده نماید به یقین با تعالی ایمانش به سعادت می رسد حال آنکه افسوس از برخی است که این فرصت را به تباهی برده و خود را اسیر خواهش های نفسانی و پرستش کننده زینت ها و زیبایی های زود گذر دنیوی می نمایند.

کفتار دوم: تجمل و زیبایی و کمال

«کمال صفتی وجودی است که موجودی به آن متصف می شود و حاکی از دارایی و غنای حقیقی یک موجود در مقایسه با وجود دیگر است».

همان طور که مشخص است زیبایی مشکک و دارای مراتب است از زیبایی های مادی گرفته تا زیبایی های معنوی که هر کدام نیز مراتبی دارد اما آنچه مهم است این است که انسان در همه انواع زیبایی بتواند شناخت صحیحی از زیبایی ها و پیش از آن شناخت از زیبا آفرین یعنی خداوند متعال که منبع تمام زیبایی ها است داشته باشد و از رهگذر شناخت چنین زیبایی، به سوی آن منبع نور و

زیبایی بازگشت کند که در آن صورت هر گونه رذیله اخلاقی و نفسانی را در وجود خود از بین می برد و رتبه وجودی او از طریق تقرب به خدا افزایش یافته و توانسته است از طریق شناخت زیبایی و زیبا آفرین به سوی کمال رهنمون گردد. می توان این رابطه را در عرفان اسلامی پی جویی نمود چه اینکه « بنا بر آنچه در عرفان اسلامی مطرح است عشق و زیبایی و کمال باهم ملازمه دارند و چون خداوند، کمال مطلق است و جمال ناشی از کمال است از این رو، هم زیبایی مطلق است و هم عشق آفرین و سرشت انسان یا همان (وجود جامع و برزخ) آمیخته با عشق مطلق خواهد بود که یکسر آن به کمال و جمال مطلق وصل است و سر دیگرش به مخلوقات جهان؛ از این رو آن جمال و کمال مطلق، منشاء وجود و عشق، یعنی حرکت همه موجودات به سوی کمال و زیبایی می شود».

آیه الله خامنه ای در ادامه می افزاید: «احساس زیباشناسی در واقع همان ادراک نظم و کمال طبیعی جهان است و چون نام دیگر کمال یا بی نقصی و بی عیبی همان «زیبایی» است بنابراین، انسان تحت تاثیر هماهنگی با طبیعت جهان و انسان کبیر از آن همه کمال و جمال و تجلیات گوناگون آن در موجودات و جانداران و انسان و هنر، احساس خوشی و لذت نموده و به سوی آن جلب و جذب می شود؛ زیبایی و کمال دو صفت خداوند است و این دو صفت هم در انسان و هم در جهان تجلی کرده است».

علامه شهید مطهری اشاره به نظریه رابطه کمال و زیبایی می کنند و می افزایند: «نظر دیگر آن است که کمال انسان در جمال و زیبایی است ولی نه صرف زیبایی جسمانی بلکه بیشتر زیبایی روحی؛ به عبارت دیگر کمال انسان را (معتقدین به این نظریه) در هنر و کارها و فعالیت های ظریف که ناشی از روح ظریف است می دانند و همه چیز را تحت عنوان ظریف و زیبا می آورند حتی اخلاق را هم که ما خوب می گوئیم، می گویند چون زیبا است کمال است. از نظر آن ها علم از مقوله زیبایی است، خود حقیقت هم چون زیبا است کمال است پس کمال انسان در زیبایی است».

علامه جعفری نیز در بیان رابطه عالی و کمال با زیبایی اشاره می کنند که: عالی عبارت است از برخورداری یک موضوع یا یک رویداد از آن عناصر کمالی که آن موضوع یا رویداد می تواند آن ها را تحمل کند.

با نظر به این تعریف می توان گفت که نسبت منطقی میان عالی و زیبایی، نسبت عموم و خصوص من وجه است با این توضیح که بعضی از حقایق هم عالی هستند و هم زیبا مانند یک منظره طبیعی که واحدهای آن از عناصر کمالی نسبی برخوردار است و در عین حال نمود زیبایی را هم دارد.

ولی این دو مفهوم دارای افتراقاتی نیز هستند که مورد اول آن این است که حقیقتی عالی است ولی نمود زیبایی ندارد و مورد دوم نمودهایی از زیبایی های معمولی پیرامون ما وجود دارند که عالی نیستند.

نتیجه: بنابراین، تجمل و زیبایی با کمال دارای رابطه هستند و این رابطه در قالب عموم و خصوص من وجه قابل پیگیری است و آنچه مهم است توجه به خدایی است که کمال و جمال مطلق در او وجود دارد و همو در نهاد یکایک انسان ها، این دو ویژگی را به ودیعه گذاشته است لکن آن زمان موارد مذکور در سیر تعالی گامی شتابان می گیرند که انسان در مسیر قرب الهی قرار گرفته و این ویژگی ها را از آن طریق تعالی بخشد.

گفتار سوم: تجمل و زیبایی و اخلاق نیک

زیبایی شناسی و اخلاق رابطه تنگاتنگی با یکدیگر دارند و این مبحث از دیرباز وجود داشته است که خوبی و زیبایی یکی است. اخلاق و زیبایی هر دو به یک منشاء بر می گردند با این تفاوت که زیبایی مربوط به اشیاء و پدیده ها است و اخلاق مربوط به افعال و رویدادهای بشر؛ زیبایی جنبه ایستایی دارد و اخلاق دارای جنبه پویایی است و به تعبیر علم منطق، زیباشناسی از سنخ تصورات و اخلاق از سنخ تصدیق.

مثلاً عدالت را حکما دارای حسن ذاتی (یعنی زیبایی ذاتی) دانسته اند و ظلم و ستم را قبیح شمرده اند و «خیر» نیز که همان «کمال» است غرض هر فعل اخلاقی است.

شهید مطهری به رابطه زیبایی و اخلاق اهمیت می دهند چه اینکه معتقدند شناختن این که اخلاق از چه مقوله ای است اثر فراوانی در کامل کردن اخلاق جامعه دارد؛ ایشان معتقدند که حس زیبایی از امور است که در پرتو اعتقاد به خدا پرورش می یابد و ایشان در بیان تفاوت بین دو نظریه که در اولی زیبایی را با توجه به اصل غایت ارزیابی می کند و نظریه دیگر که زیبایی را صفت فعل می داند و مدعی است انسان به اعتبار کردارش زیبا می شود، می فرماید: چنین نیست، روح زیبا است از روح زیبا فعلی صادر می شود که به ناچار زیبا است زیرا معلول آن علت است.

ایشان به نظر افلاطون در این باره اشاره می کنند که افلاطون اخلاق را بر اساس زیبایی توصیف کرده است و می گوید آن چیزی انسانی است که زیبا باشد و افلاطون عدالت را با عینک زیبایی می بیند و می گوید عدالت که خوبست چه عدالت اخلاقی در فرد و چه عدالت اجتماعی در جامعه به این دلیل خوبست که منشاء توازن می شود و ایجاد زیبایی می کند. جامعه ای که در آن عدالت باشد زیبا است و همان حس زیبا جویی بشر است که او را عدالت خواه کرده است. انسان اگر بخواهد انسان باشد و به خصلت های انسانی برسد باید احساس زیبایی را در خود تقویت کند.

استاد در بیان ضرورت پرورش حس زیبایی در انسان ها به نقل دیدگاه معتقدین به رابطه زیبایی و اخلاق پرداخته و می نویسد: «باید حس زیبایی را در بشر پرورش داد. بشر اگر زیبایی مکارم اخلاق و اخلاق کریمانه و بزرگوارانه را حس کند، دروغ نمی گوید و خیانت نمی کند. علت این که بعضی از افراد دروغ گویند این است که زیبایی راستی را درک نکرده اند. باید ذوق زیبایی او را پرورش داد تا گذشته از زیبایی های محسوس، زیبایی های معقول و معنوی را هم درک کند».

البته در این میان برخی نیز معتقد به عدم رابطه این دو مقوله با یکدیگر هستند و در بیان علت آن اشاره به این مطلب دارند که پاره ای از اعمال خوب هستند ولی به هیچ وجه ارزش زیباشناسی ندارند مثل انجام وظایف روزانه و پرداخت دین؛ بر عکس بعضی احوال هنری و دارای زیبایی هستند درحالی که فاقد ارزش اخلاقی و خوبی می باشند.

کانت نیز سعی دارد زیبایی را متمایز از اخلاق بداند و با شرح خصوصیات منحصر به فرد تجربه زیبا شناختی، زیبایی را از «خیر» اخلاقی متمایز می کند اما همو در اواخر کتاب خود به طور غیر مستقیم به رابطه این دو اذعان می کند تا جایی که صریحاً عنوان می دارد که زیبایی نماد «خیر» است و زیبایی طبیعی را بیانگر ایده های اخلاقی می داند.

نتیجه: آنچه می باید مورد توجه قرار گیرد این است که اخلاق و زیبایی با یکدیگر دارای رابطه هستند البته این رابطه به نظر عموم و خصوص می باشد و زیبایی اعم از اخلاق و خوبی است چه اینکه هر امر اخلاقی و خوبی قطعاً زیبا است و این نظر برخی که گفته اند هر امری که از نظر اخلاقی ذو شأن باشد حتماً زیبا نیست را نفی می کند چه اینکه اینان غافل از وجود زیبایی در دو ساحت کلی محسوس و معقول و ظاهری و معنوی شده اند و امکان ندارد امر اخلاقی زیبا نباشد چه اینکه یا زیبایی محسوس نیز دارد و یا حداقل زیبایی معقول علی الاطلاق بر آن مترتب است البته از آن سو هر امر زیبایی نمی تواند اخلاقی و ذو شأن خوبی باشد چه اینکه امور بسیاری هست که زیبایی شان فریبنده قلب ها و مایه انحطاطات اخلاقی است.

گفتار چهارم: رابطه زیبایی جویی با ارزش

«ارزش» مفهومی است که دارای نقش مهمی در زندگی بشری است که از همین رو ضروری است، ابتدا شناخت مختصری از آن ایجاد شود و توضیحی هر چند اندک درباره این مفهوم ارائه گردد تا سپس رابطه آن زیبایی جویی به روشنی مشخص گردد.

واژه ارزش در زبان فارسی اسم مصدر ارزیدن و دارای معانی قدر و مرتبه، استحقاق، لیاقت، شایستگی و زیندگی است. ارزش

خاصیتی است که چیزی را مورد پسند و قابل احترام می‌کند.

نگاهی اجمالی به متون علمی نشان می‌دهد که یکی از سخت‌ترین تعاریف همانا تعریف ارزش است و عملاً تعریفی دقیق و مورد توافق همه از مفهوم ارزش در رهیافت‌های مختلف روانشناسی اجتماعی، جامعه‌شناسی و علوم سیاسی-اقتصادی وجود ندارد. فقط می‌توان گفت که ارزش‌ها و نظام ارزشی به معنای ارج و مطلوبیت، منشأ نظری و فکری و مبدأ عملی و عینی و همچنین هدف و غایت هر گونه کنش و روش و بینش و باور بوده و میزان و معیار سنجش و ارزیابی آن‌ها می‌باشند.

توجه به این نکته نیز ضروری است که ارزش به عنوان آرمان (ایده‌آل) مستلزم تصور وجود یا کیفیتی بهتر از آنچه که مدعی آن هستند و یا از آن الهام می‌گیرند می‌باشد.

درباره نقش و جایگاه ارزش‌ها در زندگی بشری باید گفت که ارزش‌ها از بنیادی‌ترین عوامل جهت‌دهنده رفتارهای انسانی در هر جامعه‌ای به شمار می‌آیند. ارزش‌ها در رابطه با فرهنگ جامعه و رفتارهای انسان‌ها نقش دو گانه‌ای را ایفا می‌کنند. از یک جهت آن‌ها یک نیروی ساختار دهنده رفتارهای بشری به شمار می‌آیند و از جهت دیگر یک الگوی ساختار بندی شده توسط فرهنگ غالب جامعه به شمار می‌آیند.

پی‌جویی واژه ارزش در دو حوزه اقتصادی و اخلاقی ما را به این حقیقت می‌رساند که این مفهوم در اقتصاد در دو معنا استعمال می‌شود. گاهی ارزش در جایی به کار می‌رود که با یک شیء می‌توان نیازی را بر طرف کرد. می‌گوییم آن چیز ارزش مند است. برای انسان گرسنه غذا ارزشمند است زیرا یک نیاز طبیعی را از او بر طرف می‌کند. این ارزش یک ارزش طبیعی است. ارزشمندی در این موارد به معنای مطلوبیت است. اما گاهی ارزش در مقام مبادله به کار می‌رود. به این معنا که ما دو چیز مطلوب را می‌سنجیم و می‌گوییم این دو چیز از نظر مطلوبیت برابرند. یا هم ارزشمند.

بنابر این، تأمل در این کاربردها نشان می‌دهد هر جا سخن از ارزش باشد قطعاً یک نحوه مطلوبیتی در کار است.

این مفهوم در فلسفه اخلاق نیز دو کاربرد متفاوت دارد: گاهی ارزش در مقابل الزام و در واقع ارزش اخلاقی در مقابل الزام اخلاقی به کار می‌رود. الزام اخلاقی در جایی استعمال می‌شود که موضوع احکام اخلاقی ما افعال و کارها هستند. مثلاً می‌گوییم باید راست گفت. یا شما امروز باید فلان کار را انجام می‌دادی. در الزام اخلاقی به این معنا، معمولاً واژه باید برای بیان حکم اخلاقی به کار می‌رود. اما اگر موضوع حکم اخلاقی اشخاص، انگیزه‌ها، نیت‌ها یا منش‌ها باشد؛ مثلاً این که سعید آدم خوبی است. یا حسد از رذائل است. در این صورت سخن از ارزش اخلاقی است. در این موارد عمدتاً از واژه خوب و بد برای بیان احکام اخلاقی استفاده می‌شود. در اصطلاح به احکام ارزش اخلاقی در این کاربرد احکام ناظر به فضیلت نیز گفته می‌شود. چنانچه به احکام الزام اخلاقی، احکام ناظر به فریضه می‌گویند.

البته گاهی معنای وسیع‌تر و عام‌تری از واژه ارزش اراده می‌شود که هم الزامات اخلاقی و هم ارزش‌های اخلاقی و امور ناظر به فضیلت را شامل می‌شود. ارزش‌های اخلاقی در این کاربرد به معنای کلیه اموری است که مطلوبیت اخلاقی دارند چه افعال باشند و چه غیر افعال.

در این میان بین زیبایی با ارزش به مفهوم عام آن رابطه برقرار است؛ علامه جعفری پس از آنکه به تعریف ارزش می‌پردازند آن را اعم از زیبایی می‌دانند.

ایشان می‌نویسند: «ارزش عبارت است از مطلوبیتی که از مفید بودن یک حقیقت انتزاع می‌شود، باین که خود ارزش فی نفسه دارای حقیقت عینی نیست، با نظر به منشاء انتزاعش که مفیدیت به معنای عام آن است، یک واقعیت تلقی می‌شود... بنابر این، ارزش دارای مفهوم اعم از زیبایی است زیرا مواد ضروری که در ادامه زندگی مستهلک می‌شوند به عنوان ابزار و وسایل زندگی عنوان مطلوبیت دارند و دارای ارزش هستند ولی یا دارای زیبایی نیستند و یا مستقلاً به عنوان زیبایی مطرح نمی‌شوند».

همچنین این عالم بزرگوار در ادامه بحث از رابطه بین زیبایی و ارزش می فرماید:

«هر زیبایی دارای ارزش است و مقصود از ارزش، ارزش مبادله ای نیست زیرا آن قسمت از زیبایی های طبیعت که قابل نقل و انتقال و تعلق روابط مالکیت و اختصاصی نیست در مجرای مبادله خارج بوده و نمی توان آن ها را مورد تبادل قرار داد مانند زیبایی آسمان با ستارگان و یا زیبایی مهتاب گسترده در فضای زمین و قله های کوهساران و دره ها و درختان و اهتزاز برگ های آن ها در موقع وزیدن نسیم های ملایم بهاری».

البته ذکر این نکته نیز حائز اهمیت است که ارزش ها خود به عنوان غایت و هدفند نه ابزاری برای برآورده ساختن هدفی دیگر، سه مصداق برایش بر شمرده اند؛ حقیقت، خوبی و زیبایی. برخی قداست دینی را به عنوان ارزش چهارمی در کنار آن ها بر شمرده اند و برخی دیگر، دین و عقیده پاک را دارنده ارزش ها و راهنمای انسان به سوی آن می دانند.

نتیجه: بنا بر این، تجمّلات و زیبایی با ارزش دارای رابطه هستند البته این رابطه از طرف ارزش عمومیت دارد و آن اعم از زیبایی است چه اینکه اموری دارای ارزش هستند لکن یا زیبا نیستند و یا زیبایی خود را از دست می دهند.

گفتار پنجم: تجمّل و زیبایی و حقیقت

حقیقت را به توافق فکر با موضوع آن یا موافقت اندیشه با واقعیت توصیف کرده اند.

زیبایی و حقیقت دو مفهومی هستند که عمدتاً دانشمندان آن ها را در ارتباطی نزدیک با هم بر شمرده اند و در این میان برخی زیبا را جز بر مجرای حقیقت نمی دانند البته برخی نیز این دو را منفک از هم معرفی می کنند.

«هر آنچه زیبا است، مبتنی بر حقیقت است، هر چیز زیبا باید به خیر و حقیقت راه ببرد».

علامه جعفری برای مفهوم حقیقت چهار معنا بیان می کند:

۱- هر آنچه موجود است و یا در جریان قوانین هستی به وجود می آید.

۲- حقیقت هر موجود واقعی است که ثباتی داشته باشد، زیرا در معنای حق، ثبوت وجود دارد.

۳- حقیقت مانند حق، آن واقعیت است که برای شدن و بودن شایسته است.

۴- حقیقت عبارت است از تطابق درک که عمل قطب درون ذهنی است با واقعیت درک شده که شیء در جهان عینی می باشد.

ایشان در ادامه می افزایند: «با توجه به مطلوبیت ضروری حقیقت در ارتباطات چهار گانه انسان (ارتباط انسان با خویشتن، با خدا، با جهان هستی، و با هموعان خود) می توانیم بگوییم: نسبت حقیقت با زیبایی ها، نسبت اصل حیات انسانی با کیفیت لذت بار آن است. اصل حیات و تلاش برای ادامه آن، و احساس ضرورتی که در وجود و بقای آن وجود دارد، پایه اساسی و کیفیت های لذت بار حیات مانند غذای خوب، لباس خوب، مسکن خوب، فروع و عوارض خوشایند آن است».

ایشان پس از توضیحات مفصلی درباره چهار معنای مذکور حقیقت، می نویسند:

«ارزش زیبایی و حقیقت و برداشت اشخاص از آن ها به جهت اختلاف آنان در طرز اندیشه ها و وضع روانی و موقعیت های خاص فرهنگی مختلف است برای همین نمی توان رابطه بین سه مفهوم (زیبایی، حقیقت و هنر) را به طور مطلق و یکسان در نظر گرفت. می توان این قضیه را به عنوان یک اصل در این مباحث مطرح کرد که هر اندازه رشد مغزی و کمال انسان، بالاتر باشد، هر حقیقت و هنر مفید انسانی را زیبا خواهد پنداشت به این معنا که همان انبساط روانی را که در حال شهود زیبایی ها در خود احساس می کند، در موقع دریافت حقیقت و اثر هنری مفید همان انبساط را در درون خود نیز دریافت خواهد کرد».

نتیجه: بنا بر این، رابطه بین زیبایی و حقیقت نسبی است و وابسته به طرز تفکرات و برداشت ها و دیگر شرایط است، از این رو این دو مفهوم نمی توانند رابطه مطلق داشته باشند.

گفتار ششم: تجمل و زیبایی و عشق و نشاط و لذت

عشق و نشاط و لذت دارای روابط نزدیک با یکدیگر هستند، بدین معنا که انسان زمانی که به چیزی عشق می‌ورزد از این معاشقه لذت برده و به نشاط می‌رسد و از سویی این مفاهیم با تجمل و زیبایی نیز ارتباط دارند. نیکو است ابتدا به تعریف هر کدام به اختصار اشاره شود.

در تعریف نشاط و سرور، علامه شهید مطهری می‌فرماید: «سرور، حالت خوش و لذت بخشی است که از علم و اطلاع از اینکه یکی از هدف‌ها و آرزوها انجام یافته است یا انجام خواهد یافت به انسان دست می‌دهد».

لذت نیز عبارت است از خوشی درونی که از رسیدن آدمی به چیزی که آن را خیر و مفید و کمال می‌داند به وجود می‌آید. علاقه به شخص یا شیئی وقتی که به اوج شدت برسد به طوری که وجود انسان را مسخر کند و حاکم مطلق وجود او گردد، عشق نامیده می‌شود، عشق اوج علاقه و احساسات است.

عشق در وهله‌ی نخست بستگی به یک شخص خاص نیست، بلکه بیشتر نوعی جهت‌گیری منش آدمی است که او را به تمامی جهان، نه به یک «معشوق» خاص، می‌پیوندد. اگر انسان فقط یکی را دوست بدارد و نسبت به دیگران بی‌اعتنا باشد، پیوند او عشق نیست، بلکه یک نوع بستگی تعاونی یا خودخواهی گسترش یافته است. و در واقع علت عشق، صرفاً وجود معشوق نیست و عشق نوعی فعالیت و نوعی توانایی روحی است.

عشق عنصری است که در تمام زوایای نظام آفرینش جریان دارد و چنان با اهمیت هست که خداوند، خود عشق است و جهان آفرین، جهان را با عشق آفریده است و به مخلوقاتش عشق می‌ورزد، آفریدگان نیز به آفریننده عشق دارند و وجود و هستی آن‌ها قائم به عشق است، عشق ذات خدا است و جوهر وجود هستی از عشق است حتی گفته شده است که خدا عاشق است که ابن سینا و بسیاری دیگر از متفکران و نیز عارفان بر این قول اتفاق دارند.

البته عشق دارای مراتب است و در این میان انسان مجمع کلیه عشق‌ها و شوق‌ها و جاذبه‌های گوناگون که در تمام مراتب موجود است. انسان از مرتبه عشق رحم به نطفه که در حقیقت همان جاذبه کرات است و عشق به توالد و تناسل که عمل نباتی است و عشق شهوانی جنسی که شوق حیوانی است و عشق به موهومات و تخیلات که عشق شیطانی است را داراست تا عشق ملکوتی و ملائکه آسمانی. پس همه نوع از مراتب عشق تا منتها در وجود انسان به امانت نهاده اند، لذا عشق انسان جامع و کامل است و معشوق او کل الجمال نامتناهی است و متعلق به تمام جهات حسن اعظم الهی تعالی سلطانه و تقدس جلاله و جماله است.

در ادبیات دینی (آیات و روایات) کلمه عشق استعمال نشده است و برابر نهادهای آن در قرآن «حُب»؛ «ود» و «ولایت» است. نیز انواع حب در قرآن شریف را می‌توان به دو دسته حب مقدس و حب نامقدس تقسیم بندی کرد؛ حب مقدس: حب خدا به خلق، حب خلق به خدا، حب خلق به خلق، حب خلق به پیروزی بر کافران. و حب نامقدس: حب به بت‌ها، حب به ترویج فحشا، حب به دنیا و دارایی‌های دنیوی، حب به کافران، دشمن مسلمانان، حب به نامحرم به قصد کام جویی یا عشق مذموم شناخته شده است. یکی از براهین خلقت و آفرینش موجودات نیز، «محبت» است که مرکز همه حرکات و فعالیت‌های موجودات و هستی می‌باشد. در همین راستا حضرت خلیل الله علیه السلام محور حرکت خود را «محبت» قرار داد و از بیگانه تبری جست و فرمود «لا احب الا فلین» یعنی آنکه از خود اراده نداشته باشد من او را دوست نداشته و از او پیروی نمی‌کنم.

امام سجاد علیه السلام در دعای اول صحیفه سجاده می‌فرماید:

«ابتدع بقدرته الخلق ابتدعا و اخترعهم علی مشیته اختراعا ثم سلک بهم طریق ارادته و بعضهم فی سبیل محبته».

این عبارت اولاً اشاره دارد که خدای تعالی، عشق را که نیروی محرک جهان است، در همه پاره‌های هستی، از ذره تا کهکشان، از

مُلک تا ملکوت، تعبیه کرده است؛ بدین معنا که جهان را با نیروی عشق و محبت، سرشته است. ثانیاً از آنجا که عشق از هر نوع آن (طبیعی یا حیوانی، روحانی یا الهی) که باشد، متوجه کمال است و چون کمال مطلق، تنها خداوند است و عشق نیز در همه پدیده های عالم ساری است، بنابر این، او (ذات مقدس حق) از هر چیز به معشوق بودن سزاوارتر است.

«تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ».

ثالثاً اگر چه «حُبّ الهی» بالاصاله به ذات مقدس اوست، یعنی خود، ذات خویش را دوست می دارد؛ لیکن بالتبع به خیر و کمال آفریدگانش، که جلوه هایی از اویند، با اختلاف مراتب و درجاتی که دارند، تعلق می گیرد و حُبّ به چیزی، مستلزم حُبّ به آثار آن چیز است. بر این اساس و به مقتضای حکمت و عنایت او، رساندن آفریدگان به هدف مطلوب و غایت آن ها به دست اوست؛ «بَعَثَهُمْ فِي سَبِيلِ مَحَبَّتِهِ».

بنابر این، کاروان هستی، همچنان که جلوه حُبّ الهی است، در یک حرکت حُبّی به اراده و مشیت خداوند، رو به سوی محبوب خویش در حرکت و تکاپوست؛ زیرا که عارفان، معشوق را آغازگر عشق و محبت می دانند و «يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ» اشارتی بدین معناست.

نظام الدین فقیه معتقد است: این عالم در محضر خدا است و قدرت لایزال خداوندی در جای جای این جهان حاضر و ناظر است، عشق نیز چون نشان و پیامی از بی نشان در سراسر هستی سریان و جریان دارد هم از این رو است که گستره عشق عالم پهناور است و سخن عشق بی پایان.

علامه نراقی در بیان سریان محبت در موجودات اشاره می کند که بیشتر اقسام دوستی، فطری و طبیعی است، مانند دوستی متناسب ها و هم جنس ها، و علت و معلول، و دوستی زیبایی و امثال آن و دوستی ارادی و کسبی اندک است، مثل دوستی متعلم نسبت به معلم، و بسا این گونه دوستی نیز ممکن است به طبیعی برگردانده شود. حکیمان پیشین تصریح کرده اند که قوام موجودات و انتظام آن ها به محبت است، و دوستی فطری میان آن ها ثابت است، و هیچ یک از موجودات خالی از آن نیست، همچنان که هیچ چیز خالی از وجود و وحدت نیست، و تصریح کرده اند که آن تمام وحدت است و در همه کائنات، از افلاک و عناصر و مرکبات، ساری و جاری است، زیرا محبت و شوق به تشبه به فاعل افلاک را به رقص آورده، و سنگ آسیای آن را به گردش انداخته و محبت سبب میل عناصر به اجسام طبیعی آن ها و میل مرکبات به یکدیگر است و چون محبتی که سایه وحدت است مقتضی بقا و کمال است، و ضد آن موجب فساد و اختلال است، برای هر یک مراتب و درجاتی هست، پس موجودات به حسب آن در درجات کمال و نقصان مختلف و متفاوتند.

البته لازم است اشاره شود که بسیاری بین محبت و عشق را تفاوت قائل اند و در واقع محبت به صورت غریزی در وجود هر موجود زنده ای قرار داده شده است که با توجه به نحوه آفرینش و ظرفیت وجودی آن ها متفاوت است. اما عشق غریزی نیست، عشق حالتی است که برای انسان دست می دهد و موجودات دیگر از آن بی بهره اند حتی در بین انسان ها هم افراد کمی هستند که قابلیت دریافت و پرورش عشق را دارند و نیروی عشق مافوق نیروی محبت است.

والبته برخی نیز معتقدند که عشق امری مشترک میان موجودات است و خلاف نظر فوق را اراده نموده اند.

در باب رابطه زیبایی و لذت باید گفت که مطبوع، چیزی است که خیال را خشنود گرداند.

بنابر این، به طور قطع زیبا، مطبوع هم هست؛ زیرا با دیدن موجودی زیبا یادیدن و شنیدن ساخته ای هنری و زیبا، لذت و خشنودی را نیز حس می کنیم.

علامه جعفری معتقدند که لذت و زیبایی همواره باهم تلازم دارند یعنی می توانیم بگوییم درک و دریافت زیبایی همواره موجب احساس لذت است ولی هراس احساس لذتی معلول درک و دریافت زیبایی نمی باشد، زیرا می دانیم که عوامل لذت بسیار متنوع است

که یکی از آن هادرک و دریافت زیبایی می باشد مثلاً پیروزی بر دشمن لذت بار است ولی از سنخ زیبایی ها نیست. بنا بر این، لذت و زیبایی دارای رابطه عموم و خصوص مطلق هستند و هر زیبایی لذت زا است ولی هر لذتی زیبا نیست. در باب رابطه عشق و زیبایی و نشاط از دیرباز زیباشناسان از یک سو و نیز عارفان از سویی دیگر هر یک کوشیده اند به توصیف این رابطه مبادرت ورزند که به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

ملاصدرا می گوید: «عشق، ابتهاج به خیر و جمال و کمال است. برای هر موجودی با توجه به رتبه وجودی اش، کمالی مختص و عشق طبیعی یا حیوانی یا عقلی می باشد».

همو در کتاب مفاتیح الغیب می نویسد: «انسان با درک جمال در خود عشق می یابد و با عشق به طلب معشوق می رود یعنی اراده خود را به کار می اندازد و طلب سبب حرکت می شود».

عشق فقط در جایی است که زیبایی وجود داشته باشد و هر جا که زیبایی نیست عشق وجود ندارد. بنا بر این، عشق فرزند زیبایی است نه مادر آن.

«العشق انجذاب القلب إلى مغناطيس الحسن و كیفیه هذا الانجذاب لامطعم فی الإطلاع علی حقیقتها» :

عشق عبارت از جذب شدن دل است به مغناطیس زیبایی، ولی در کیفیت این جذب نباید کسی را طمع به اطلاع به حقیقت آن باشد.

بحثی که در این زمینه وجود دارد این است که آیا زیبایی عشق می آفریند یا عشق زیبایی؟

در این زمینه علامه متفکر شهید مطهری به یکی از اصول پذیرفته شده فلسفه الهی اشاره می کند که بر اساس آن: «تمام حرکت هایی که در این عالم هست حتی حرکت جوهری که تمام قافله این عالم طبیعت را به صورت یک وجود واحد به جنبش در آورده است، مولود عشق است».

البته ایشان وجود زیبایی را منحصر در وجود عشق نمی دانند و صرفاً عشق را والد آن به شمار نمی آورند ایشان می فرمایند: «این هم خودش مسئله ای است که می گویند بر خلاف آنچه انسان ها خیال می کنند که زیبایی عشق می آفریند بر عکس است، عشق زیبایی می آفریند یعنی اول زیبایی وجود ندارد که بعد در اثر زیبایی عشق ایجاد شود، اول عشق وجود پیدا می کند و بعد عشق زیبایی را خلق می کند البته این یک نظر افراطی است نمی شود وجود زیبایی را در خارج به کلی انکار کرد».

ایشان در ادامه می فرمایند: «قدر مسلم این است که در خارج چیزی به نام زیبایی وجود دارد این جور نیست که زیبایی صد در صد مخلوق عشق و عشق حقیقتی گزاف باشد که همین جور یک جا می شود بلکه زیبایی حقیقتی است اگر حقیقت نسبی هم باشد باز خودش حقیقتی است».

ایشان در بیان رابطه عشق و زیبایی این مطلب را مطرح می کنند که: «آن جا که زیبایی وجود پیدا می کند، یک نیروی جاذبه هم هست آنجا که زیبایی وجود دارد، عشق و طلب در یک موجود دیگر وجود دارد، حرکت و جنبش وجود دارد، ستایش و تقدس وجود دارد».

برخی نیز در این میان به بحث از رابطه عشق و زیبایی با خداوند پرداخته اند، در میان آثار عرفانی مواردی در این زمینه وجود دارد. از جمله: «زیبایی عشق آفرین است و زیبایی مطلق، جهان را عاشق و بی قرار ساخت تا با حرکت جوهری، راهی سر منزل جمال مطلق گردد... زیبایی روحی آن زیبایی عشق آفرین و پرستش آوراست که روح مجرد در عالم مجرد محظوظ از آن لذت می شود».

جمال از عشقی که زاییده آن است تفکیک ناپذیر است یعنی عشق با جمال ملازم است و ممکن نیست بتوان خدا را بدون داشتن تصویرش که در آینه جلوه گر است دوست داشت. خدا عشق و جمال است یعنی خدا جمال محض است و جزء طبیعت و ذات

جمال عشق است».

در نگاشته های صوفیان نیز عشق به زیبایی مخلوق را نخستین مرحله از مراحل سلوک سالک دانسته، آن گاه پیشرفت او را در عشق به آفریننده زیبایی و جمال لازم شمرده اند و آن را محبت یا عشق حقیقی و آن دیگری را عشق مجازی دانسته اند چون مدعی هستند که آفرینش زیبا، مظهر و نمودی از جمال مطلق الهی و زیبایی صفتی از صفات خداوند است برخی از دارندگان این نظریه بر آنند که هر کس به زیبایی آفریده عاشق است به جمال الهی جلوه گر در آن عشق می ورزد.

آیه الله خامنه ای می نویسد: «عشق حرکت است به سوی زیبایی و چون زیبایی، ناشی از نظم و کمال است و بی نقصی، ملتمز معنای وجود بما هو وجود است و زیبا ترین موجودات جهان، جمال وجود مطلق یعنی خداست پس: عشق حقیقی، حرکت استعدادی انسان به سوی وجود مطلق و جمال مطلق می باشد تا بدین وسیله از نقص خود که نوعی عدم است بگریزد و به کمال واصل گردد به همین سبب است که عرفا می گویند نه فقط انسان بلکه همه موجودات جهان، عاشق وجود مطلق هستند و همه جهان با حرکتی موزون به سوی خدا می روند».

اما در باب عشق مجازی نیز باید گفت که به عشقی که سرانجام آن خدا باشد عشق مجازی گویند چه اینکه مجاز به معنای معبر و محل عبور است. اگر عشق به مظاهر طبیعت همچون زیبایی های گل و گلزار و بوستان و دشت و همچنین عشق به زیارویان از آن جهت باشد که جلوه آن زیبایی مطلق هستند، عشق مجازی است که سرانجامش عبور از طبیعت و مظاهر آن است و رسیدن به سرچشمه زیبایی ها است که «إِنَّ اللَّهَ جَمِيلٌ»، لیکن اگر عشق به آن ها از این جهت نباشد بلکه آدمی در خود آن ها با قطع نظر از مبدأ و منشاء آن ها متوغل شود عشق مردود است بل رکود است و انحطاط و اصولاً عشق نیست و از خواطر شیطانی سرچشمه دارد. بنابر این، عشق به غیر خدا دو چهره پیدا می کند، یکی نگرش طولی بدان ها که همه مظهر خدایند که این عشق مجازی نام دارد و دیگری نگرش عرضی بدان هاست که در این صورت آن را عشق نباید نامید.

برخی ادعا می کنند که انسان می تواند از طریق عشق های مجازی به آن عشق حقیقی دست یابد و عشق مجازی را در واقع راهی برای عشق حقیقی می دانند. باید گفت این مراد در صورتی حاصل می شود که انسان آگاه با نظاره عمیق در صورت زیبا و لطف و ظرافت های عمیق آن، به درون خود برگشته و عامل درک زیبایی و لطف آن صورت را در درونش مشاهده کند و از طریق همان شهود، راهی جمال اعلا شود. به عبارت دیگر آدمی در صورتی از عشق مجازی به عشق حقیقی راه پیدا می کند که پای این عشق در گل صورت زیبا که عرضی چند روزی است، فرو نرود و از همان صورت زیبا، معنی و علت اصلی آن را دریافت کند و به پیشگاه جمال الهی راهی شود. این حرکت اگر چه محال نیست ولی به قدری در اقلیت است که حکم استثناء دارد و بسیار نادرند افرادی که بتوانند عشق های مجازی را پلی برای عشق حقیقی قرار دهند.

نتیجه: بنابر این، زیبایی و عشق و نشاط دارای رابطه هستند بدین نحو که زیبایی باعث می شود تا فرد به آن چیز زیبا حب پیدا کرده و آن زمان که این علاقه و حب فزونی یافت تبدیل به عشق می شود و فرد به طلب آن زیبا می رود و در این میان وی از مشاهده و طلب و عشق به زیبا نشاط و شادی می گیرد.

فصل ششم: مفهوم تجمل گرایی افراطی

اشاره

باتوجه به این تعابیر، تجمل گرایی به معنای رغبت کردن به تعجملات و توجه به ظواهر زندگی است.

تجمل گرایی نوعی زیبایی دوستی است که به طور کلی نه ممدوح و نه مذموم است بلکه اگر از مشی اعتدال به کناره و انحراف

رود و راه افراط را بیمایید، منتج به تجمل پرستی و تجمل گرایی افراطی می گردد و این امر مذموم به جهت دهی رفتار های انسان می پردازد و او را از معنویات دور نموده و در دنیا و آخرت دچار خسران می کند و ناهنجاری ها و انحرافات اجتماعی و سیاسی و اقتصادی فراوانی را در زندگی افراد تجمل پرست و نیز در سطح کلان، جامعه را تحت تاثیر قرار می دهد و تا نسلی بعد نیز اثراتش پایدار است.

گفتار اول: تفاوت تجمل پرستی با رفاه طلبی

تجمل پرستی در ظاهر با رفاه طلبی بسیار نزدیک است، ولی در مفهوم، با آن تفاوت دارد و اعم از آن است. رفاه طلب تنها در اندیشه آسایش خود به سر می برد، ولی تجمل پرست علاوه بر آن، به آرایش های افراطی می اندیشد و می کوشد ظاهر زندگی را با الگوهای تقلیدی و بر اساس هوس های زودگذر خود، هم آهنگ سازد. این کار، مایه تفریح و سرگرمی اوست و به تباهی زندگی او می انجامد.

گفتار دوم: گونه شناسی فعالیت های اقتصادی بشر

فعالیت های بشر را می توان به سه بخش ضروری، رفاهی و تجمل گرایی افراطی تقسیم نمود. در زندگی ضروری انسان به دنبال تامین نیازهای اولیه و ضروری است و تامین خوراک و پوشاک را سر لوحه فعالیت های اقتصادی روزانه خود قرار می دهد و اسلام نیز این حد از تامین معیشت برای مردم را واجب می داند. در زندگی رفاهی، انسان در صدد تامین رفاه بیشتر برای خانواده است و تلاش می کند امور روزمره خود را از حد ضرورت فراتر برده، خوراک و پوشاک و مسکن بهتر و بیشتری برای خانواده خود فراهم نماید که این قبیل تلاش ها نیز در دستورات اسلامی ستوده شده است و به «جهاد» تعبیر گشته است و امام صادق علیه السلام فرمودند: «کسی که در راه تامین خانواده اش تلاش می کند مانند کسی است که در راه خدا جهاد می نماید». اما بخش سوم، افراط در تجمل گرایی است و مصداق روشن آن اسراف در مصرف است.

گفتار سوم: مصادیق تجمل گرایی افراطی

اگر بخواهیم برای این اسراف در مصرف و یا به تعبیری دیگر برای تجمل گرایی افراطی مصادیقی ذکر کنیم شاید بهتر باشد در کوتاه سخن به سه شان از شئونی که در زندگی نمود بیشتری دارد اشاره نماییم. یکی از آن موارد سبک پوشش و لباس است و قطعاً پوشاک از ضروریات زندگی است و قرآن کریم نیز آن را مایه پوشانیدن انسان و نیز زینت او می داند و بنا بر این، با اصل پوشش حتی به عنوان زینت مخالفت نکرده و آن را به عنوان نعمتی که به آدمیان داده شده تا به وسیله آن خود را زینت نمایند معرفی می کند اما آنچه حائز اهمیت است عدم کسب شهرت و مقام به خاطر نوع لباس است چرا که چنین هدفی باعث می شود آن فرد بیش از اندازه وابسته به لباس و زیبایی آن شده و تمام شخصیت و ارزش خود و دیگران را در نوع لباس ببیند و از ارزش های والای انسانی غافل شود به همین جهت در روایات نیز به پوشش لباس شهرت و مذمت آن اشاره شده است. پیامبر صلی الله علیه و آله و السلام فرمودند: «کسی که در دنیا لباس شهرت بپوشد، خداوند در آخرت او را لباس ذلت و خواری می پوشاند».

و نیز امام حسن علیه السلام در روایتی مشابه همین مضمون را تاکید نموده اند: «کسی که لباسی که او را مشهور کند بپوشد،

خداوند در روز قیامت او را لباسی از آتش می پوشاند».

بنابر این، آنچه باید مد نظر داشت عدم افراط و تفریط و بلکه اعتدال و اقتصاد در سبک پوشش است.

تفریط در پوشاک این است که انسان هیچ توجهی به کیفیت و کمیت آنچه می پوشد نداشته باشد و به اندازه توان برای تهیه لباس مناسب اقدام نکند و افراط آن نیز در تحصیل شهرت و تجمل پرستی و تفاخر از پوشاک است.

مسکن یکی دیگر از مواردی است که از افراط در استفاده از آن نهی شده است و وجود مسکن مناسب که انسان را از معرض آفات و خطرات نگاه داشته واز سرما و گرما حفظ می کند و اسلام نیز به اهمیت آن اشاره نموده و علاوه بر سخن از نقش تحفظی آن به آرامش زا بودنش به عنوان نقش دیگری برای آن اشاره شده است: «وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ بُيُوتِكُمْ سَكَنًا».

امام صادق علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه وآله و التّیلم نقل نموده اند که ایشان فرموده اند: از سعادت شخص مسلمان، داشتن منزل بزرگ است.

البته منظور از سعادت در این روایت را می توان وجود خانه ای بزرگ جهت خدمت رسانی در راه دین و مومنین دانست و در این صورت است که مایه سعادت جاودانی فرد می شود و این سخن را برخی روایات نیز تایید می کنند که بزودی اشاره می شود.

در این میان بسیاری از روایات نیز به دقت در انتخاب مسکن به گونه ای که خارج از عرف و نیاز نباشد تاکید شده است.

امام صادق علیه السلام در بیانی نسبت به افراط در تهیه مسکن هشدار می دهند: هر ساختمانی که بیشتر از حد کافی باشد، روز قیامت وبال صاحبش خواهد بود.

علی علیه السلام آن گاه که خانه موسع علاءبن زیاد را دیدند، به وی فرمودند: با وسعت این خانه در دنیا چه می کنی درحالی که تو بدان در آخرت محتاج تری. آری اگر در آن از میهمان و واردان پذیرایی کنی، خویشان بی سر پناهت را در آن جای دهی و حقوقی که از این خانه بر عهده ات هست را ادا نمایی، در این صورت تو به وسیله آن به آخرت رسیده ای.

همان طور که مشخص است امیر المومنین علیه السلام در این سخن تمام توجه را به آخرت و آباد نمودن آن سرا معطوف می نمایند واز طرفی مخالف وسعت خانه نیستند لکن به شرطی که هدف در آن خدمت به دین و مردم بالاخص خویشان در جهت نیل به جایگاهی بهتر در آخرت باشد و این جاست که سخن نبی اعظم صلی الله علیه وآله و التّیلم که فرمودند خانه موسع مایه سعادت صاحبش است معنایش واضح می شود به این که منظور صاحبی است که از خانه موسع برای خدمت رسانی به دین استفاده نماید.

خداوند در توییح قوم هود که به اسراف در ساخت بناهای بلند و زیبا روی آورده تا تفاخر و تفریح را تحصیل نمایند و از طریق این سرگرم شدنشان به پیامبرشان توجهی نمی کردند می فرماید: «أَتَبْنُونَ بِكُلِّ رِيعٍ آيَةً تَعْبَثُونَ وَ تَتَّخِذُونَ مَصَانِعَ لَعَلَّكُمْ تَخْلُدُونَ».

که در این آیه نسبت به خطر سرگرم شدن به تجملات و وسعت خانه و چشم نواز بودن آن و غفلت از یاد خدا و دعوت پیامبر او به آن ها هشدار داده شده است.

مسئله حمل و نقل و استفاده از وسایل نقلیه از دیرباز مورد توجه انسان بوده و گرچه در ظاهر آن در دوره های مختلف تاریخی تغییرات بسیاری ایجاد گشته لکن فصل مشترک آن ها که همان استفاده جهت حمل و نقل انسان و بار و نیز زینت و ارزش زا بودنش برای انسان است همچنان باقی است و دین اسلام نیز بدن توجه نموده که در مباحث پیشین به فرموده خداوند در سوره مبارکه نحل اشاره نمودیم که فرمود: اسب ها و استرها و الاغ ها را آفرید تا بر آن ها سوار شوید و زینت شما باشد، و چیز هایی می آفریند که نمی دانید.

با توجه به روایات بسیاری در این زمینه نشان می دهد که این دین به وسایل نقلیه هم به عنوان حمل و نقل و هم زینت بودنشان توجه دارد اما در عین حال همگان را از اسراف و تجمل پرستی و دل بستگی شدید بر حذر می دارد.

امام صادق علیه السلام می فرمایند: آیا گمان داری به خاطر داشتن مال فراوان، کسی مجاز است اسبی را به ده هزار درهم بخرد، در

حالی که اسب بیست درهمی او را کفایت می‌کند؟

مگر نه اینکه خداوند فرموده: اسراف نکنید که خدا اسراف کنندگان را دوست ندارد.

بنابر این، اصل خرید و استفاده از وسایل دنیوی مورد نظر اسلام است حال چه در حوزه پوشاک یا مسکن و حمل و نقل و چه موارد دیگر، اما آنچه مهم است هدف مندی در استفاده از آن‌ها و نیز عدم افراط است و هدفی که می‌باید دنبال شود جز رضای الهی و تقرب به او چیزی نیست که چنین هدفی اثرش پاداش جاویدان در آخرت خواهد بود.

لازم به تذکر است که تجمل گرایی امری نسبی است و نمی‌توان برای رفتار انسان‌ها در هر زمان و مکان و شرایطی حکم کلی صادر نمود و او را متهم به تجمل پرستی کرد چراکه ممکن است چیزهایی در زندگی یک فرد در یک مکان و زمان خاص تجمل به شمار آید ولی همان‌ها در زندگی شخص دیگری و در مکان و زمان دیگری تجمل نباشد.

گفتار چهارم: مفهوم اسراف

واژه اسراف و مشتقات آن که جمعاً ۲۳ بار در قرآن به کار رفته و مفهومی گسترده دارد و هر گونه تجاوز از حد اعتدال و گرایش به افراط یا تفریط را در بر می‌گیرد، و بسیاری آن را مرادفِ افراط، و متضادّ تقصیر و «تقتیر» که به معنای تضییق و بخل است دانسته‌اند.

چون اسراف همواره با نوعی زیاده‌روی است و در همه مصادیق آن به نحوی سرپیچی از فرمان‌های الهی نمایان است با فساد ارتباط مستقیم دارد که خداوند بدان اشاره نموده است. زیرا بر هم زدن حالت تعادل در هر امری، موجب فساد در آن می‌شود. اسراف انواعی دارد که از جمله اسراف عقیدتی که در آیات قرآن آن را انکار خداوند و پیامبران، شرک به خدا و بت پرستی و ایمان نیاوردن به آیات الهی معرفی نموده و آن را موجب بروز دشواری‌های فراوان در زندگی دنیا و عامل نابینایی انسان در آخرت و گرفتاری در عذاب دردناک و ماندگار می‌شمارد.

اسراف اخلاقی و رفتاری که ارتکاب گناهان و گرایش به مادیات و قطع علاقه از خداوند، موجب خروج انسان از راه حق شده و او را در یکی از منازل تاریک اسراف قرار می‌دهد و در برخی آیات بدان اشاره شده است. اسراف اجتماعی که استبداد، خودکامگی، استکبار، استثمار، خونریزی، ستم و هرگونه فساد اجتماعی از مصادیق بارز اسراف به شمار می‌رود.

اسراف قضایی و کیفری که داوری و قضاوت ناعادلانه که گاه بر کذب و دروغ استوار است، از مصادیق اسراف به شمار می‌رود. اسراف اقتصادی که این نوع اسراف، مصادیق گوناگونی دارد از جمله اسراف در مصرف، اسراف در حقوق دیگران که تجاوز به حقوق دیگران در دو بخش حقوق عمومی و خصوصی، و نیز اسراف در انفاق از مصادیق روشن اسراف اقتصادی است. اندیشمندان اسلامی نیز سعی نمودند به تعریفی از اسراف پرداخته و از این طریق حد و مرز گرفتار نیامدن به این ناهنجاری را مشخص نمایند.

در کتاب اخلاق ناصری درباره محدوده اسراف می‌خوانیم: صرف کردن مال در زواید، مانند شهوات و لذات، اسراف است و اگر انسان زیاد از حد نیاز خودش خرج کند، باز هم اسراف است.

در احیاء العلوم آمده است:

اگر کسی مالش را بیش از مورد نیاز، در مباحات صرف کند، اسراف است و تعیین محدوده نیاز، نسبت به حالات، مختلف است. این قاعده نه تنها در مباحات است حتی در امور خیر و انفاق هم همین‌طور است. مثلاً اگر کسی صد دینار بیشتر نداشته باشد و تمام دارایی او و عیال و فرزندان هم مبلغ باشد، نباید تمام این مبلغ را صرف یک میهمانی بکند. در غیر این صورت، او مسرف است

و منع او از این کار واجب است و اگر چنین اسراف را انجام داد، باید او را نهی کرد. هم چنین است تجمل به جامه ها و طعام ها که این ها همگی مباح هستند و به اعتبار حال فرد و توان گری او، اسراف یا غیر اسراف محسوب می شوند.

گفتار پنجم: مفهوم تبذیر

مفهوم تبذیر و مشتقاتش در ارتباط نزدیک معنایی با اسراف است. این واژه و مشتقاتش که سه بار و در دو آیه متوالی آمده در لغت به معنای تباه ساختن اموال است که از دور ریختن یا پاشیدن بذر در مکانی نامساعد و به روشی نادرست به استعاره گرفته شده است.

اسراف و تبذیر به رغم ارتباط نزدیک، تفاوت هایی نیز با هم دارند:

۱. اسراف، مفهومی فراگیر بوده، شامل هر گونه انحراف (اعتقادی، اخلاقی، اجتماعی، اقتصادی و ...) می شود اما تبذیر، بیشتر در امور مالی و اقتصادی و به ندرت در موارد دیگر به کار می رود.
۲. اسراف، گاه بر زیاده روی در انجام دادن عملی مباح، اطلاق می شود؛ مانند زیاده روی در خوردن که اصل آن تا حدّ نیاز جایز، بلکه مطلوب است و گاه بر خصوص مصارف نابجا و ناشایست، اگرچه اندک باشد؛ مانند دور ریختن مواد غذایی که ارتکاب آن به مقدار کم نیز جایز نیست و بنابراین، مصادیق آن را می توان از دو نوع کمی و کیفی دانست؛ اما تبذیر غالباً به صورت کیفی و در خصوص مصارف ناشایست تحقق می یابد؛ مثلاً به شخصی انفاق کند تا با آن، حرامی را مرتکب شود.

گفتار ششم: مفهوم اتراف و مترف

در معنای مترف نیز باید گفت که به نعمت و آسایش زندگانی کردن و تنعم، «ترف» گویند.

«اتراف» واژه ای قرآنی است به معنای رفاه زدگی و نازپروردگی است و مترفین یعنی مرفهین و ناز پروردگان.

واژه «اتراف» سه بار و واژه «مترفین» پنج بار در قرآن به کار رفته است.

از موارد استعمال مترفین در قرآن به دست می آید که مراد و مقصود از این افراد، ثروتمند و قدرتمند سرکش است.

"ابن فهد حلی" از علمای بزرگ شیعه می نویسد: «همواره کسانی که در صدد انکار بر آمدند و آفریننده جهان را انکار می کردند ثروتمندان و اشراف متکبر بودند».

مترفین در قرآن نمونه اعلای کسانی هستند که منکر رسالت پیامبران اند:

«وما ارسلنا فی قریه من نذیر الا قال مُترفوها انا بما ارسلتم به کافرون».

آنان منکرین معاد و روز قیامت هستند:

«و قال الملائه من قومہ الذین کفروا و کذبوا بلقاء الاخره و اترفناهم فی الحیوة الدنیا ما هذا الا بشرٌ مثلکم یا کل ممّا تأکلون منه و یشرب ممّا تشربون».

از استدلال مترفین که گفتند: او (پیامبر) مانند سایر مردم است چون مثل انسان می خورد و می نوشد، معلوم می شود که برای انسان غیر از خوردن و نوشیدن که از خواص حیوانات است کمال و فضیلت دیگری سراغ نداشتند. تنها خوشبختی بشر را در این می دانستند که همانند حیوانات در بهره وری از انواع لذات آزاد باشد.

و این دگرسانی در یافتن ارزش به سبب گرفتار آمدن آنان در دام اسراف و اتراف و عیاشی است و آن ها همان کسانی هستند که همچون چهارپایان صرفاً می خورند و از نعمات صرفاً دنیوی تمتع می جویند: «و الذین کفروا یتمتعون و یا کلون کما تأکل الأنعام».

همچنین آنان مقلدین ناآگاهانه و بی بصیر از آباء و اجداد خویش هستند:

«و کذلک ما ارسلنا من قبلك فی قریه من نذیر الا قال مترفوها انا وجدنا اباؤنا علی ائمه و انا علی آثارهم مقتدون».

اشاره کردن آنان به دلیل عدم ایمان آوردن شان یعنی یافتن اجدادشان در آیین بت پرستی نشانگر این مطلب است که طبع تنعم و ناز پروردگی، انسان را وادار می کند از بار سنگین تحقیق شانه خالی نموده، دست به دامن تقلید کورکورانه شود.

همچنین از گفتار ذکر شده معلوم می شود گرایش به مادی گرایی و دنیا طلبی قدرت اندیشه را تضعیف و آدمی را به سمت تقلید کورکورانه سوق می دهد.

خداوند به سنت هلاکت برخی سرزمین ها و اهل آن به علت طغیان گریشان و ارتباط آن با رفاه زدگان و تجمل پرستان اشاره می کند و می فرماید:

«و اذا اردنا ان نهلك قریه امرنا مترفوها ففسقوا فیها فحق علیها القول فدمرناها تدمیراً»

در نهایت خداوند جایگاه رفاه طلبان خوشگذران را در روز قیامت در شمار «اصحاب شمال» قرار می دهد که در میان باد گرم و آب جوشنده و سایه ای از دود تار قرار دارند:

«و اصحاب الشمال ما اصحاب الشمال فی سموم و حمیم و ظل من یحموم لا بارد و لا کریم، انهم كانوا قبل ذلک مترفین».

بنابر این، مترف کسی است که هیچ تکیه گاه معنوی ندارد و تمام توجه اش را به لذت های زودگذر و آسایش و تنعم، محدود می گرداند و چون آسایش و تنعم نمی تواند نیازهای روح آدمی را برآورده سازد، وی پیوسته برای به دست آوردن تجمل و لذت های گوناگون می کوشد.

گفتار هفتم: تجمل گرایی، عادت بشری

بشر از دیرباز تجمل گرا بوده است چراکه این یک گرایش فطری در ضمیر اوست.

باید دانست که گرچه اکثر مردم در قرون پیشین رفاه نسبی و قابل توجهی نداشتند و بیشتر آنان در سطح متوسط و نازل رفاه بودند و تمام همتشان در برآوردن نیازهای ضروری و روزانه خود بود ولی این به معنای عدم وجود تجمل پرستان و روحیه تجمل گرایی افراطی نیز نبود.

بلکه در همین اعصار نیز گروه اندکی از افراد جامعه با توجه به نوع تعاملاتی که در جامعه داشتند، زندگی متفاوت و سطح بالایی را برای خود تدارک می دیدند تا آنجا که تجمل پرستی خوی اشراف و ثروت مندان محسوب می گشت و ارزش تلقی می شد و فرهنگ عمومی جامعه نیز با آن همراه شده و نه تنها آن را امری مذوم ندانسته بلکه هدف و آرزوی خود را در رسیدن به آن میزان از نعمات می دیدند که شاید بتوان علت آن را پایین بودن سطح آگاهی ها و دانش عموم مردم دانست و لیکن این فرضیه با نگاهی به قرن اخیر نادرست می باشد.

قرن اخیر نمایشگاه شکوفایی صنعت، فن آوری و سرمایه توسط بشر می باشد.

در این زمانه انسان توانسته است با استمداد از دانش، مهارت و ذکاوت خویش طرحی نو در صحنه زندگی فردی و اجتماعی بیافریند و به کار بندد.

البته به کار بستن چنین طرح نوینی از زندگی که با تغییرات گسترده در ساحت های مختلف زندگی همراه بوده از نظر مطلوبیت نسبی بوده و به طور مطلق انسان را به خیر نرسانده بلکه گاه او را پیش برده و گاه به عقب رانده است.

و از آنجا که هدف وی در این تغییرات تامین راحتی و رسیدن به لذات بیشتر بوده در عمل نه تنها به انسان خدمتی نکرده، بلکه او را به خدمت گرفته است چراکه جوامع بشری بیش از پیش به لذت بری مفرط و تجمل گرایی جنون آمیز روی آورده و با فراموش

نمودن هدف غایی خویش سرگرم دنیا شده و حتی رسیدن به لذات و تجملات زودگذر دنیوی هدف غایی شان محسوب گشته است.

بنابر این، صرف پایین بودن سطح دانش و آگاهی های اجتماعی نمی توان آن را دلیل تجمل خواهی افراطی دانست و آنچه میان قرون پیشین که سطح آگاهی ها کمتر بوده با قرن فعلی در تجمل خواهی تفاوت است به این میزان خلاصه می گردد که در اعصار گذشته عامه مردم دارای مکنات مالی حتی در حد مطلوب معمول نیز نبودند و تنها آرزوی تصاحب زندگی تجمل گرایانه را داشتند و این در حالی است که در قرن اخیر اکثر جوامع بشری دارای وضعیتی به مراتب بهتر از نظر معیشتی و رفاه عمومی نسبت به گذشته هستند که این حقیقت ملموس بر هیچ کس پوشیده نیست.

پس آنچه به نظر می رسد عامل اصلی چنین انحرافی در هدف انسانی است، دوری گزینی از معنویات و عدم توجه به توصیه های الهی است که در قالب دین به مردم عرضه شده است چراکه پرهیز از تجمل پرستی و انتخاب دنیا به عنوان هدف غایی، چهارده قرن پیش توسط اسلام مطرح گشته است.

قرآن کریم با تعبیرهای گوناگون، تجمل گرایی را نکوهیده و آنگاه که از نهی تجمل پرستی و نیز سرزنش تجمل گرایان افراطی سخن آمده عمدتاً از واژگانی چون «زینت» و «اسراف» و «اتراف» و «تبذیر» استفاده نموده است.

گفتار هشتم: تجمل پرستی و پس رفت جامعه

آن زمان که در جامعه ای تعداد افراد مترف و مسرف و تجمل پرست رو به زیادی رود آن جامعه دیگر ره به سوی سعادت و پیشرفت نخواهد برد.

ابو نصر فارابی پس از آنکه اشاره به ضرورت و اهمیت "مدینه فاضله" می کند، که تنها مدینه ای است که می تواند آدمیان را به رستگاری برساند. به سراغ بیان دیگر جامعه ها رفته و آنان را از جهت اینکه بر نهاد آرمان های غیر حقیقی و جهل مردم شکل می گیرند در تضاد با مدینه فاضله می داند.

یکی از این جوامعی که وی یادآور آن می شود، مدینه "خست و شقوت" است.

وی معتقد است هدف مردم این جامعه، بهره گیری از بیشترین لذت ها است. فعالیت های اعضای این جامعه از مرز ضرورت های زندگی می گذرد و به مرحله لذت پرستی و تمتع کامل می رسد. ملاک برتری در این جامعه، میزان تمتع و بهره وری از لذت ها است.

مردم این مدینه از مرحله تأمین ضرورت زندگی، گذشته و توان گر شده و به نهایت تمتع از لذت ها رسیده اند. به همین دلیل، دیگر «مُدن جاهلیه» به آن ها رشک می برند.

به همین جهت آنچه ضرورت دارد پرهیز دادن مردم از هر گونه اسراف و اتراف و تجمل پرستی است.

امام خمینی رحمه الله علیه در همین زمینه از تجمل پرستی به کاخ نشینی، یاد می کند و محرک جامعه به سمت پیشرفت را دوری از خوی تشریفات و تجمل پرستی می داند:

طبع کاخ نشینی با تربیت صحیح منافات دارد، با اختراع و تصنیف و تألیف و زحمت منافات دارد. اگر سرتاسر دنیا هم بخواهید گردش کنید و پیدا کنید، اگر موفق بشوید، یکی دو تا و چند تا است. تمام مصنفین از این کوخ نشینان بودند تقریباً و تمام مخترعین از همین کوخ نشینان بودند. ما باید بکوشیم که اخلاق کاخ نشینی را از این ملت بزدایم. اگر بخواهید ملت شما جاوید بماند و اسلام را آن طوری که خدای تبارک و تعالی می خواهد در جامعه ما تحقق پیدا کند، مردم را از آن خوی کاخ نشینی به پایین بکشید.

گفتار نهم: مسئولان و لزوم پرهیز از تجمل گرایی افراطی

اما پیش از پرهیز دادن مردم از تجمل گرایی افراطی می باید مسئولان و نخبگان جامعه از این سیره ناشایست دوری بگزینند و به زیور ساده زیستی بگرایند.

در دیدگاه اسلامی، زندگی مسئولان از نظر برخورداری از رفاه باید هم سطح متوسط و ضعیف جامعه باشد و از تجمل پرستی پرهیزند.

بنابر این، رسیدن به منصب مسئولیت در بخشی از حکومت جوامع اسلامی از نظر دین، متضمن وصول به رفاه بیشتر نمی باشد و نمی توان به بهانه هایی چون فزونی دانش نسبت به عامه مردم، تلاش، حساسیت منصب و... جوازی برای برخورداری فزون تر قشر حاکم از بیت المال دانست.

امام صادق علیه السلام در این باره می فرماید:

همه مسلمانان، فرزند اسلام هستند و من در تقسیم بیت المال میان آنان، تفاوت نمی گذارم. فضایل و کمال معنوی آن ها به قیامت مربوط است و به بهره گیری بیشتر از بیت المال ربط ندارد.

در همین زمینه علی علیه السلام که حاکم جامعه اسلامی بودند همواره خود و کارگزاران را به زهد و پرهیز از تجمل پرستی و اشرافی گری فرا می خواندند.

ایشان در سخنانی، به مردم کوفه بخشی از معیار درستی سبک زندگی مسئولان را خاطر نشان می سازند و می فرمایند: ای مردم کوفه! اگر دیدید که من به غیر از آن وضعی که پیش تر داشتم، از شهر شما بیرون رفتم مثلاً لباس و خوراک یا مرکب و غلام من عوض شده و در مدت حکومت، زندگی مرفهی برای خود درست کرده ام، بدانید که در حکومت، به شما خیانت کرده ام.

آن حضرت در سخنانی درس آموز که خطاب به یکی از کارگزاران خود می باشد به نکته ای اشاره می کنند که نه تنها خود مسئولان باید اهل اسراف و تجمل نباشند، بلکه آنان که با ایشان در ارتباط هستند، نیز باید از این مشی مذموم به دور باشند.

ایشان زمانی که با خبر شدند "عثمان بن حنیف انصاری" کارگزارشان در بصره در جشن عروسی که همراه با تجملات و اسراف بوده شرکت نموده است می فرمایند:

ای پسر حنیف! شنیده ام: یکی از جوانان بصری، تو را به شام و شب عروسی خویش خواند و تو شتابان و مشتاقانه به آن مهمانی رو کرده ای.

به من خبر رسید که میزبان، خوان الوان گسترده و خورش های گوناگون و رنگارنگ و قدح های شراب گوارا برایت آراسته است. حال آن که می پنداشتم تو به مهمانی و جشن مردمی که ثروت مندان و توان گران شان، نیازمند را از خویش به خواری دور می کنند، نمی روی. در آن خورش هایی که چه شیرین و دندان گیر و دهان خواه است، بنگر. آن گاه آن چه را پاکی و ناپاکی اش بر تو آشکار نیست، مخور و هر چه به راه پاک و خیر به دست آورده ای و روا بودنش بر تو عیان است، بخور.

آگاه باش برای هر مسلمانی، پیشوایی است که باید از او پیروی کند و به نور او فروغ گیرد. اینک بدان که پوشاک دنیایی مراد و پیشوای تو، جامه ای پاره و پشمین و طعامش، خوراکی تلخ و قرص نانی جوین بوده است و پیوسته به این چیزها بسنده می کند. هر چند شما آن توانایی را ندارید که چنین زندگی کنید، ولی مرا به زهد و پاکدامنی و کوشش در راه حق و عدالت یاری کنید.

به خدا سوگند! در این دنیا، درهم و دینار و طلایی نیاندوخته و از غنیمت های آن، ثروتی پس انداز نکرده ام و به جز این ردای کهنه که بر تن دارم، جامه دیگری برای خویش تدارک ندیده ام اگر بخواهم، برایم آسان است که از شهدای پاک و مغز نان گندم و جامه های زربافت و ابریشمی، بهره بگیرم، ولی دستم را از دامان این آرزوهای فریبنده کوتاه کرده ام و کجا مرا رغبتی

است که با حرص و ولع، دهان و کام به طعام های خوش گوار و شیرین آشنا کنیم؟! حال آن که شاید کسی در حجاز و یمامه باشد که امید به قرص نانی ندارد. چه سود که من با شکمی پر، شب به روز آورم و پیرامون من، شکم های گرسنه و جگرهای تشنه فراوان باشد.

علی علیه السلام در بیان لزوم ساده زیستی مسئولان می فرمایند: «خدای متعال بر رهبران صالح و عادل اجتماع واجب کرده است تا اوضاع (پوشاک، خوراک، مسکن و سایر نیازمندی ها) خود را هم وزن اقشار ضعیف مردم قرار دهند، تا تحمل فقر و سختی معیشت برایشان آسان شود و ازداشتن زندگی فقیرانه در خود احساس حقارت و شرم نداشته باشند».

بنابر این، در نگاه امیرالمومنین علیه السلام زندگی مادی و شخصی رهبران و مدیران باید به دور از تجمل و همانند زندگی مردم ضعیف باشد. در این صورت بینش صحیح و واقع گرایانه ای از جامعه پیدا کرده و تصمیمات و سیاست هایی اتخاذ می کنند که بتوانند رفاه اقتصادی نسبی را در جامعه ایجاد کنند. حتی در صورت عدم امکان تامین رفاه برای مردم، صرف این رفتار، تحمل فقر و مشکلات را برای مردم آسان می سازد و از آثار منفی روانی و فرهنگی جلوگیری کرده و مشروعیت نظام را حفظ می کند.

ابن خلدون در مقدمه اش بر کتاب تاریخی خویش پس از آنکه به مذمت فرمان روایان تجمل پرست می پردازد پنج دوره را برای فرمان روایی بر می شمرد که مرحله پنجم اختصاص به اسراف و تجمل پرستی آنان دارد و می نویسد: «رئیس دولت در این مرحله آنچه را که پیشینیان او گرد آورده اند در راه شهوت رانی ها و لذایذ نفسانی و بذل و بخشش بر خواص و ندیمان خویش در محفل ها و مجالس عیش تلف می کند و یاران و همراهان بد و نابکار بر می گزیند...».

ضرورت ساده زیستی مسئولان پیش و بیش از عامه مردم حس می شود چرا که اگر پیشوایان حکومتی دارای خلقی کریمانه بوده و تمایل نفس خویش به زیاده خواهی دنیوی و گرایش های جنون آمیز به تجملات را مهار نمایند عامه مردم نیز آنان را الگوی خویش قرار داده و تاسی می جویند.

فصل هفتم: روا بودن تجملات و سفارش به آن

اشاره

اسلام به زینت و تجمل نگاه ویژه ای داشته است و نه تنها به انکار و نادیده انگاشتن گرایش زیباخواه انسان نپرداخته است بلکه با مفروض دانستن آن، به ارائه محدوده ای برای زینت و تجمل گرایی اقدام نموده است.

گفتار اول: زوایی تجمل گرایی از منظر قرآن کریم

در منابع اسلامی به ویژه قرآن کریم به صراحت هر گونه تحریم زینت و تجمل در وهله نخست را مردود می داند و نیز به سفارش خودآرایی پرداخته است و لیکن به منظور جلوگیری از افراط بشر در گرایش به خودآرایی و تجمل اقدام به تعیین محدوده در این زمینه می نماید و از هر گونه تجمل پرستی و اسراف و دل بستن مفرط به دنیا نهی می نماید و آن را مذموم می داند.

«قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ».

"اخراج زینت" استعاره‌ای است تخیلی و کنایه است از اظهار آن. گرچه به حسب ظاهر به وجود آوردن زینت‌ها و سایر حوائج زندگی کار خود انسان است، و لیکن از آنجایی که به الهام خداوند بوده در حقیقت او ایجادش کرده و آن را از پنهانی به عرصه بروز و ظهور در آورده است.

"رزق" عبارت از هر چه از موجودات طبیعی که زندگی و آسایش بشر وابسته به استفاده از آن‌ها است، چه از قبیل مواد غذایی باشد، و یا لباس و مسکن و یا سایر لوازم زندگی، که بر حسب خلقت پاکیزه و ملایم با مزاج و مناسب با تجهیزات بدن انسانی است.

"طیب" به معنای چیزی است که ملایم با طبع باشد، و در اینجا عبارت است از انواع مختلف غذاهایی که انسان با آن ارتزاق می‌کند و یا عبارت است از مطلق چیزهایی که آدمی در زندگی و بقای خود از آن‌ها استمداد می‌جوید، مانند مسکن، همسر و ... برای تشخیص اینکه کدامیک از موارد این انواع "طیب" و مطابق با میل و شهوت او و سازگار با وضع ساختمانی او است، خداوند او را مجهز به حواسی کرده که با آن می‌تواند سازگار آن را از ناسازگارش تمیز دهد.

به گواهی روانشناسان، حس زیبایی یکی از چهار بعد روح انسانی است، که به ضمیمه حس نیکی، و حس دانایی، و حس مذهبی، ابعاد اصلی روان آدمی را تشکیل می‌دهند، و معتقدند تمام زیبایی‌های ادبی، شعری، صنایع ظریفه، و هنر به معنی واقعی همه مولود این حس است، با وجود این چگونه ممکن است، یک قانون صحیح، این حس اصیل را در روح انسان خفه کند، و عواقب سوء عدم اشباع صحیح آن را نادیده بگیرد.

لذا در اسلام استفاده کردن از زیبایی‌های طبیعت، لباس‌های زیبا و متناسب، به کار بردن انواع عطرها، و امثال آن، نه تنها مجاز شمرده شده بلکه به آن توصیه و سفارش نیز شده است.

قرآن کریم، روزی‌های پاکیزه‌ای را که خداوند در زندگی انسان قرار داده است را زینت الهی در زندگی دنیا معرفی می‌کند و استفهامی که در آیه به کار رفته است، استفهام انکاری است یعنی در واقع به نکوهش کسانی می‌پردازد که خوردنی و پوشیدنی‌های حلال خدا را بر خود و دیگران حرام می‌کنند.

هر چند در مقایسه با نعمت‌های خالص قیامت، به فضیلت و برتری نعمت‌های اخروی حکم می‌نماید.

در دیدگاه قرآن حب زینت به خودی خود مذموم نیست، بلکه از بزرگ‌ترین اسباب آشکار سازی استعداد انسان در شناخت سنن و آیات الهی است.

خدای سبحان در این آیه شریفه زینت‌هایی را سراغ می‌دهد که برای بندگانش ایجاد نموده، و آنان را فطرتاً به وجود آن زینت‌ها و به استعمال و استفاده از آن‌ها ملهم کرده، و معلوم است که فطرت الهام نمی‌کند مگر به چیزهایی که وجود و بقای انسان منوط و محتاج به آن است.

در وضوح این امر همین بس که هیچ دلیلی بر مباح بودن چیزی بهتر از احتیاج به آن نیست، زیرا احتیاج به حسب وجود و طبیعت خاص انسانی خود دلیل است بر اینکه خدای تعالی انسان را طوری آفریده که به آن چیز محتاج باشد.

و در واقع خداوند در این آیه این پندار را که تحریم زینت‌ها و تجمل‌گرایی و روزی‌های پاک و حلال نشانه زهد و پارسایی باشد، باطل می‌کند و البته باید دقت نمود که علاقه به زینت و تجمل‌گرایی، انسان را به هلاکت نکشد و بهره‌گیری از آن کنترل شده باشد.

طبری می‌نویسد: ابن زید گفته است: مقصود آیه مردمی است که در هنگام حج و عمره از گوسفند و منافع آن احتراز می‌کردند و بر خود حرام می‌دانستند.

اضافه «زینت» به «اللّه» در آیه مزبور برای نیکو شمردن آن و منت نهادن خداوند بر بندگان است و نشان می‌دهد که زینت‌های الهی باید در راه عبادت به کار روند.

غرایزی که خداوند در انسان‌ها قرار داده - از جمله حب زینت - نهایی ندارند و خود بزرگ‌ترین سبب پیشرفت و تنوع آفرینی بشر در امور زراعت، صنعت و دیگر اسباب آبادانی هستند.

ترکیب «اخراج زینت» به معنای آفرینش مواد اولیه تشکیل دهنده زینت‌ها و نیز آموزش راه‌های ساخت آن‌ها از طریق قرار دادن علاقه و نیز استعداد ابداع در وجود انسان‌ها است.

علامه جعفری می‌نویسد: «کلمه -اخراج- یک نکته بسیار مهمی را که در بردارد این است که زیبایی را بدان جهت که زیبا است و برای مردم جالب است از دستگاه خلقت بیرون آورده و نمودار ساخته است.

یعنی نمودهای زیبایی چه در طبیعت و چه در آنچه که با فکر و ذوق و کار بشری نمودار می‌شود مورد مشیت خداوندی است، مگر آن زیباسازی‌ها که با هدف گیری‌های فاسد، ارزش‌ها و اصول انسانی را مختل نموده و ضد زیبایی معقول باشد».

علامه طباطبایی معتقدند که زینت و روزی‌های اشاره شده در این آیه به معنای این است که خداوند این نعمات را به گونه‌ای آفریده که همه انسان‌ها اعم از مومن و کافر از آن استفاده نمایند و در واقع زینت و طیبات رزق موضوعی است مشترک بین کافر و مؤمن که در آخرت بنا بر سیاق آیه: «... فی الحیاء الدنیا خالصه یوم القیامه» زینت‌ها تنها از آن مؤمنین است، و دیگران را از آن بهره‌ای نیست؛ زندگی آخرت مانند زندگی دنیا نیست که هر کس و ناکسی در نعمت‌های آن سهیم باشد پس هر که در دنیا ایمان آورد همه نعمت‌های آن روز قیامت از آن وی خواهد بود.

البته در مقابل برخی چون جبائی معتقدند که مراد از خلوص، نجات از هم و غم است و معنای آیه این است که زینت‌های دنیا برای مؤمنین خالی از هم و غم و خالص از مشقت نیست، و لیکن در آخرت خالص است.

ولی باید در نقد این نظر اعلام نمود که چون در سیاق این آیه و نیز آیات پس و پیش هیچ اشاره‌ای به تبعیت نعمات دنیایی با هم و غم و رنج نگشته است بنا بر این، سخنی مردود می‌باشد.

از طرفی برخی معتقدند که این آیه اشاره دارد بر این که نعمت‌های دنیا برای کسانی که ایمان آوردند به طور اصالت و استحقاق ثابت است، و برای کفار به طور طفیلی و گر نه خود کفار استحقاق آن را ندارند و همین نعمت‌ها در قیامت برای مؤمنین خالص است و در واقع خطاب آیه به اشخاصی است که در اصلاح حیات مؤثرند، و علوم مورد نیاز و عوامل محرک به سوی اصلاح حیات و همچنین اخذ زینت و بهره‌گیری از طیبات و قیام به واجبات زندگی منتهی به آنان باشد، و آنان اشخاصی هستند که کارشان تفکر در آیات آفاقی و انفسی و ایجاد صنایع و فنون و ترقی دادن جامعه و قدردانی و شکرگزاری از این موهبت‌های الهی بوده باشد، و چنین کسانی همان مردم با ایمانند که سر و کارشان با وحی آسمانی و انبیا علیهم السلام است.

علامه طباطبایی در نقد این سخن معتقدند که آیه شریفه هیچ دلالتی بر اصالت برای برخی و تبعیت برای دیگران ندارد و اگر منظور این است که گر چه سیاق آیه سیاق این است که اثبات کند نعمت‌های دنیوی برای مؤمنین خلق شده و لیکن از کلمه "خالصه" استفاده می‌شود که به طور طفیلی غیر مؤمنین با آنان شرکت دارند، آیه شریفه دلالت بر چنین اختصاصی نداشته بلکه بر عکس اشتراک دو طایفه را می‌رساند ضمن اینکه آیات بسیاری وجود دارد که اشاره به در اختیار قرار دادن نعمات بسیار به کافران و به استدراج رسیدن آن‌ها و عدم متمکن بودن مؤمنین از آن زخارف دنیوی است.

برخی اشکال نموده‌اند و گفته‌اند: امر به پوشیدن لباس و تنظیف و آرایش چه معنا دارد؟

رشید رضا جواب داده و می‌گوید: «این حرف را کسانی می‌زنند که از تاریخ و امم و سرگذشت ملل گذشته بی‌خبرند و گر نه آن را سطحی و ساده تلقی ننموده و به اهمیت و ارزش آن پی می‌برند چون اکثر مردم نیمه و حشی جزیره نشین و کوهستانی‌های آفریقا که در جنگل‌های غارها، تنها یا دسته جمعی زندگی می‌کردند، زن و مردشان عریان به سر می‌بردند. اسلام به هر قومی از آنان که دست یافت، با امثال آیه مورد بحث، لباس پوشیدن را به آنان یاد داد و ستر عورت را برایشان واجب کرد و به سوی تمدن سوق داد».

در واقع امر پروردگار به ضروریات زندگی از قبیل لباس پوشیدن و خود را آراستن از همین باب است که می‌خواهد تربیتش حتی

در اینگونه امور ساده و پیش پا افتاده رعایت شده باشد.

آیه ۸۷ سوره مبارکه مائده نیز به بیان عدم تحریم دنیا و نعمات آن پرداخته است: «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُحَرِّمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ».

خداوند در این آیه از ترک لذات نفسانی و گرایش های انسانی به مادیات و رهبانیت پیشه کردن به بهانه توجه بیشتر به خدا نهی فرموده است حال آنکه این گرایش ها در فطرت انسان وجود دارد و دین نیز در حد وسط و معمول آن را نهی نمی فرماید.

و این آیه برخی عرفاء و صوفیه را مورد خطاب قرار می دهد که حیوانی نمی خورند و لباس خشن می پوشند یا شب تا صبح بیدارند می مانند و ترک معاشرت با زن ها می کنند و خود را به زهد معرفی می کنند با اینکه غرض آن ها جلب قلوب است و استفاده ریاست نه برای زهد از دنیا و کسانی که اعتصاب می کنند از خوراک برای اغراض شخصیه است.

گنابادی در ذیل آیه می نویسد: «انسان بر حسب مرتبه نباتی خود یک نوع محللات الهی دارد و بر حسب مراتب حیوانی اش نوع دیگری از محللات، و بر حسب سینه نوع دیگر، و بر حسب قلب نوع دیگر، و بر حسب روح نوع دیگر و تحریم الهی نیز در هر مرتبه ای بر حسب همان مرتبه است، و همچنین است تحریم انسان بر نفسش.

پس محللات بر حسب مرتبه حیوانی و نباتی آن چیزی است که خداوند آن را مباح ساخته است از قبیل خوردنی، آشامیدنی، پوشیدنی، و مرکوب سواری، و نکاح، و مسکن، و نگاه کردنی ها و بر حسب سینه چیزی است که خداوند آن را برای سینه مباح کرده از قبیل افعال ارادی و اعمال شرعی و تدبیرهای مربوط به معاد و معاش و اخلاق زیبا و مکاشفات صوری و بر حسب قلب چیزی است که خداوند آن را برای قلب مباح کرده است از قبیل اعمال قلبی، و واردات الهی و علوم لدنی و مشاهدات معنوی کلی».

ذکر کلمه «ما احل الله لكم» بیان علت منع است زیرا به حکم خرد جواز صرف غذای گوارا و هر گونه عمل مباح از جمله فطریات بشر است و دین اسلام که کامل ترین ادیان آسمانی است و روش زندگی فردی و خانوادگی و اجتماعی بشر را به طور کامل بیان می نماید با لحن شدیدی از تصرف در احکام و از بدعت در دین منع نموده است و بعض غذای گوارا مباح را حرام بدانند و یا دیگران را از استفاده آن ها منع نمایند سبب خروج از دین شمرده شده است.

بنابر این، تحریم تجمل گرایی و نعمات دنیا به بهانه تقرب بیشتر به خدا جز فریبی نفسانی چیزی نیست چراکه مگر می شود برای تقرب به خدا و کسب پاداش الهی در آخرت و رسیدن به سعادت جز از طریق عمل خیر در همین دنیا اقدام نمود و حال آنکه عمل خیر دارای مراتب است و تعریفی گسترده دارد و بخش اعظم آن در فعالیت های اجتماعی کسب می گردد چراکه در عمده عبادات و فعالیت های دینی سفارش به جمعی بودن و یا در جمع مومنین اقدام به برخی عبادات نمودن شده است و این با اصل کناره گیری و رهبانیت سازگار نیست.

گفتار دوم: روایی تجمل گرایی از منظر روایات اهل بیت (علیهم السلام)

همان طور که اشاره شد خداوند سبحان در این آیات شریفه همه نعمات و زینت هایی که برای انسان ها در دنیا گرد آورده، آن گونه حلال دانسته که وجود کسی که آن را حرام کند را منکر می شود و ائمه معصومین علیهم السلام نیز گاهی برای اثبات حلیت و اهمیت تجمل گرایی به این آیه شریفه استناد می کردند.

کلینی از یوسف بن ابراهیم نقل می کند که گفت: «بر امام باقر علیه السلام وارد شدم در حالی که جبّه و طلیسانی از خز بر تن داشت وقتی متوجه من شد، عرض کردم: جانم به فدایت، این خز است! درباره آن چه می گوئید؟ فرمود: پوشیدن خز مانعی ندارد. عرض کردم: نخ آن ابریشم است. فرمود: عیبی ندارد، حسین علیه السلام را کشتند در حالی که جبّه ای از خز بر تن داشت. آنگاه فرمود:

وقتی علی علیه السلام ابن عباس را به سوی خوارج فرستاد، بهترین لباسش را پوشید و بهترین بوی خوش را به کار برد و بهترین مرکبش را سوار شد و نزد آن ها رفت. گفتند: ای عباس! تو در میان ما بهترین مردم هستی، اکنون تو را در لباس جباران و بر مرکب ایشان می نگریم. ابن عباس همین آیه (فوق الذکر) را خواند. سپس فرمود: تو هم لباس خوب بپوش و خودت رازینت کن، که خدا زیبا است و زیبایی را دوست دارد ولی از حلال باشد».

فردی به نام علاء به حضرت علی علیه السلام عرض کرد: یا امیر المومنین از برادرم عاصم بن زیاد به تو شکایت می کنم. آن بزرگوار فرمود: برای چه؛ عرض کرد: همچون رهبانان گلیمی پوشیده و از دنیا دوری گزیده. حضرت فرمود: او را نزد من بیاورید چون آمد فرمود: این دشمن (شیطان) پلید ناپاک خواسته تو را سرگردان کند که به این راهت واداشته و آن را در نظرت آراسته آیا بر زن و فرزندت رحم نکردی که تنهایی و درویشی پیشه گرفتی؟ آیا باورت این است که خداوند برای تو پاکیزه ها را حلال کرده و کراهت دارد و نمی خواهد که تو از آن ها بهره مند گردی؟ بگو: کی حرام کرده است آرایش و روزی های پاکیزه ای را که خداوند برای بندگان مقرر فرموده تو پست تری از اینکه خداوند نعمتی را به تو حلال کند و نخواهد که از آن بهره ببری! (و در واقع این مرتبه انبیاء و اولیای او است).

در حدیثی عثمان بن مظعون با رسول الله صلی الله علیه و آله و السلام از قصد خود مبنی بر رهبانیت و ترک دنیا و مواردی دیگر همچون عدم بهره‌مندی از همسر خود و بوی خوش و خوردن گوشت، سخن گفت و رسول اکرم صلی الله علیه و آله و السلام وی را از افراط و تفریط بر حذر داشتند.

عیاشی از عمر بن علی علیه السلام و او از پدرش امام سجاد علیه السلام نقل کرده است که: حضرت، عیاشی از خز به پنجاه دینار خریداری کرد و همین که فصل تابستان رسید، صدقه داد و این کار را بد نمی شمرد و می فرمود: «قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ...» در حدیث دیگری می خوانیم که یکی از زاهدان ربایی به نام "عباد بن کثیر" با "امام صادق" علیه السلام روبرو شد، در حالی که امام علیه السلام لباس نسبتاً زیبایی بر تن داشت، به امام گفت: تو از خاندان نبوتی، و پدرت علی علیه السلام لباس بسیار ساده می پوشید چرا چنین لباس جالبی بر تن تو است؟ آیا بهتر نبود که لباسی کم اهمیت تر از این می پوشیدی، امام فرمود: وای بر تو ای عباد!، چه کسی حرام کرده است زینت هایی را که خداوند برای بندگانش آفریده و روزی های پاکیزه را؟.

در کافی آمده است که روزی سفیان ثوری حضرت صادق علیه السلام را دید جامه جمیل ثمنینی پوشیده. عرض کرد: یا ابن رسول الله، رسول خدا صلی الله علیه و آله و السلام و امیر المؤمنین علیه السلام و هیچ یک از پدران شما مثل این لباس را نپوشیدند. حضرت فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و السلام در زمان تنگی و احتیاج بود و بعد وسعت یافت و احق به آن لباس از اهلش ابرارند، پس تلاوت فرمود: قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ، ما سزاوارتریم آنچه را که عطا فرموده خدای تعالی. بعد دست سفیان را کشیدند به طرف خود و جامه زیبا و برتر را کنار زدند، و زیر آن لباس خشن و زبر بود. فرمود: این را برای خود و آن را که دیدی برای مردم پوشیده‌ام. پس دست به لباس رویین سفیان بردند که آن خشن و زیر آن لباس نرم بود، فرمود: تو این اعلا را برای خود، و خشن را برای مردم پوشیدی.

همچنین شخصی به امام صادق علیه السلام عرض کرد: گفتم که علی بن ابی طالب علیه السلام جامه خشن از گونه پیراهن های چهار درهمی و نظایر آن می پوشد و ما اکنون شما را با جامه های نیکو می نگریم! فرمودند: علی بن ابی طالب علیه السلام آن جامه ها را در زمانی می پوشید که زشت نبود (لباس های بیشتر مردم به آن صورت بود) اگر امروز می بودند و آن لباس را می پوشیدند، بدن نما بود. بهترین لباس در هر زمان لباس رایج میان اهل آن زمان است جز آنکه چون قائم آل ما قیام کند، لباس علی علیه السلام را خواهد پوشید و به سیره او عمل خواهد کرد.

گفتار سوم: حکمت روایی تجمل گرایی

در باب حکمت حلیت تجمل گرایی باید اشاره نمود که ارتباط و پیوستگی اجتماع وابسته به اجرای قوانین و رسومی است، که سبب جلب نظر و توجه افراد به یکدیگر شود، و معاشرت را سهل نماید و زینت عبارت از رعایت خواسته مردم است، از قبیل پاکیزگی لباس و مسکن و سایر احتیاجات به طوری که ملایم طبع عموم باشد، و رعایت آن رسوم سبب جلب معاشرت و حسن نظر دیگران گردد، و یگانه دلیل فطری بر اباحه زینت و پاکیزگی در شئون زندگی همانا احتیاج افراد است، که به یکدیگر ارتباط یابند، بدیهی است عدم رعایت زینت در شئون زندگی سبب هتک احترام دیگران گشته، و بر خلاف مروء و وقار بوده و انسان را مبتذل و فرومایه معرفی می نماید.

علامه طباطبایی نیز در این زمینه می نویسد: آری، اگر انسان در دنیا به طور انفرادی زندگی می کرد هرگز محتاج به زینتی که خود را با آن بیاراید نمی شد، بلکه اصلاً به خاطرش هم خطور نمی کرد که چنین چیزی لازم است، و لیکن از آنجایی که زندگی جز به طور اجتماع ممکن نیست، و زندگی اجتماعی هم قهراً محتاج به اراده و کراهت، حب و بغض، رضا و سخط و امثال آن است، از این جهت خواه ناخواه به قیافه و شکل هایی بر می خورد که یکی را دوست می دارد و از یکی بدش می آید، لذا معلم غیبی از ما و رای فطرتش به او الهام کرده تا به اصلاح مفاسد خود پردازد، و معایب خود را بر طرف ساخته خود را زینت دهد، و شاید همین نکته باعث شده که از انسان به لفظ "عباده" که صیغه جمع است تعبیر بفرماید.

زینت از مهم ترین اموری است که اجتماع بشری بر آن اعتماد می کند، و از آداب راسخی است که به موازات ترقی و تنزل، مدنیت انسان ترقی و تنزل می نماید، و از لوازمی است که هیچ وقت از هیچ جامعه‌ای منفک نمی گردد، به طوری که فرض نبودن آن در یک جامعه مساوی با فرض انعدام و متلاشی شدن اجزای آن جامعه است. آری، معنای انهدام جامعه جز از بین رفتن حسن و قبح، حب و بغض، اراده و کراهت و امثال آن نیست، وقتی در بین افراد یک جامعه اینگونه امور حکم فرما نباشد دیگر مصداقی برای اجتماع باقی نمی ماند.

آری، این خدای سبحان است که به الهام و هدایت خود انسان را از راه فطرت ملهم کرده تا انواع و اقسام زینت هایی که مورد پسند جامعه او و باعث مجذوب شدن دل ها به سوی او است ایجاد نموده به این وسیله نفرت و تنفر مردم را از خود دور سازد. نتیجه: بنا بر این، آیه شریفه اشاره می دارد که استفاده از این نعمت ها (زینت و رزق) در دنیا برای همه اعم از مومن و کافر جایز است و اسلام با زینت و تجمل گرایی مخالف نبوده بلکه به استفاده از آن در چارچوب رعایت حدود الهی سفارش نیز می نماید و اما تعبیر: «خالصه یوم القیامه» نشان می دهد که زینت و روزی خالص که در قیامت ظهور پیدا می کند، تنها از آن مومنان خواهد بود و غیر مومن از آن بهره ای نخواهد برد.

گفتار چهارم: سفارش به تجمل گرایی

همان طور که پیش تر نیز اشاره گشت در اسلام و سبکی که این دین کامل از زندگی در پیش روی ما می نهد زینت و گرایش به تجمل جایگاهی والا و معین دارد و نه تنها با آن مخالفت ندارد بلکه بدان تشویق نیز می نماید این حقیقت را می توان از پی جویی منابع اسلامی یعنی قرآن و روایات یافت که در موارد متعدد انسان ها را به زینت نمودن و گراییدن به تجمل تشویق می نمایند. انسان به مقتضای فطرت، جویای پاکیزگی، زیبایی و آراستگی است و از ژولیدگی و پلیدی نفرت دارد و اسلام چون دین فطرت است به پیروانش دستور می دهد تا همواره مظاهر زشتی را از خود و محیط زندگی خویش دور سازند و با ظاهری آراسته و زیبا در معرض دید هموعان خود ظاهر شوند.

گفتار پنجم: عبادت و تجمل گرایی

قرآن کریم علاوه بر بیان اباحه زینت و گرایش به تجمل که پیش تر مطالبش گذشت تا بدان جا با زینت و تجمل گرایی موافق بوده و بهره گیری از آن را ضروری می داند که حتی در مهم ترین مسائل عبادی نیز آن را داخل می داند. اهمیت نماز به عنوان ستون و رکن دین و رابطه ای عاشقانه میان صاحب و بنده در منابع اسلامی بارها اشاره گشته است و ما نیز قصد پرداخت بدان را نداریم بلکه با ملحوظ دانستن آن اهمیت اشاره می نمایم که قرآن کریم در آیه ۳۱ سوره مبارکه اعراف انسان ها را به زینت نمودن برای نماز دعوت و توصیه می نماید که این نشان از اهمیت گرایش به تجمل در اسلام و بالطبع سبک زندگی اسلامی است.

« يَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ ».

«مسجد» اسم زمان و مکان و به معنای وقت عبادت یا مکان عبادت است. البته بعضی آن را به معنای عبادت از باب نام گذاری حال به اسم محل می دانند.

درباره مقصود از زینت نیز قطب راوندی معتقد است که منظور از زینت در آیه لباس است که کمترین آن پوشش برای عورت است.

برخی مفسرین گفته اند که خداوند به بنی آدم دستور داده است از آن چیزی که زیبایی و جمال شما به آن است از قبیل پاکیزگی بدن از پلیدی ها و آلودگی ها و لباس های زیبا و پاکیزه و زیبا کردن موی های سر و ریش با شانه زدن و غیر از چیزهایی که زینت می دهد از قبیل روغن ها و خضاب و از قبیل کارهای پسندیده و نیز احوال و اخلاق زیبا با خود بر گیرید. امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه می فرماید: منظور شانه کردن است زیرا شانه کردن روزی می آورد و مو را زیبا می کند حاجت را بر آورده می سازد و نطفه را زیاد می گرداند و بلغم را از بین می برد.

سیوطی از ابن مردویه از ابن عباس نقل کرده است که گفت: «امیر المومنین علیه السلام مرا نزد ابن الکواء و یارانش فرستاد، وقتی من بر آن ها وارد شدم، پیراهنی نازک و حله ای بر تن داشتم. گفتند: تو این عباسی و مثل این لباس ها بر تن کرده ای؟! گفتم: آری و اولین چیزی که با آن با شما مخاصمه می کنم، همین لباس ها است.

زیرا خداوند در آیه: «قل من حرم زینة الله...» و آیه «خذوا زینتکم...» آن را حلال کرده، رسول خدا صلی الله علیه و آله و السلام در عید فطر و قربان دو بُرد حبره می پوشید و شما آن را بر خود حرام کرده اید».

در الدر المنثور است که عقیلی و ابو الشیخ و ابن مردویه و ابن عساکر از انس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و السلام نقل کرده اند که در ذیل آیه "خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ" فرمود: نماز بخوانید با کفش هایتان.

این معنا به طرق دیگر از ابی هریره و ابن مسعود و شداد بن اوس و دیگران نیز نقل شده است.

همان طور که مشخص است در این روایت زینت مطرح شده در آیه را پوشیدن کفش می داند ولی از آن جا که محل عبادت خدا مخصوصاً مساجد اماکن مقدسی هستند که نگاه داشتن حریم آن ها از وظایف عمده هر بنده ای می باشد، با کفش به نماز ایستادن ممکن است در موارد خاصی از جمله نماز خوف که محل اضطراب است صادق باشد از طرفی با آیه: «... فَأَخْلَعُ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى». (که حضرت موسی علیه السلام چون خواست به ملاقات پروردگار نائل آید، مورد چنین خطابی واقع شد) هماهنگی ندارد.

شاید در مورد کفش هر چند نوعی پوشش است بتوان گفت به هنگام عبادت و نماز، پوشیدن کفش زینت محسوب می شود چون این گونه زینت که خداوند بدان سفارش نموده نباید با آداب عبادت او ناهماهنگ باشد.

زینت مناسب، معمولاً اثر روانی دارد و به روح انسان نشاط و شادابی می دهد، چنانچه از حد اعتدال خارج نشود امری پسندیده است. به همین دلیل هم در آیات و هم در روایات اسلامی تاکید شده که مسلمانان حتی در حال عبادت، زینت های مشروع و مادی

را فراموش نکنند، لباس های پاکیزه، رنگ های مناسب، شانه زدن موها، به کاربردن عطریات و بوی خوش استفاده از انگشتر های مختلف را مد نظر قرار دهند.

گرچه حکم اخذ زینت مربوط به تمام فرزندان آدم در هر زمان است، ولی ضمناً نکوهشی است از عمل زشت جمعی از اعراب در زمان جاهلیت که به هنگام آمدن به مسجد الحرام و طواف خانه خدا کاملاً عریان می شدند و هم اندرزی است به آن ها که به هنگام نماز و یا رفتن به مساجد، لباس های کثیف و مندرس و یا لباس های مخصوص منزل را بر تن می کنند و در مراسم عبادت خدا به همان هیات حضور می یابند در حالی که طبق روایات دستور داریم بهترین لباس های خود را به هنگام شرکت در مسجد بپوشیم.

علامه طباطبایی معتقدند که معنای "به همراه برداشتن زینت در موقع رفتن به سوی مسجد" آرایش ظاهری نیست، بلکه آرایشی است معنوی که مناسب با نماز و طواف و سایر عبادات باشد.

پس معنای آیه بر می گردد به امر به زینت کردن نیکو برای نماز و غیر آن و اطلاق آن شامل نماز اعیاد و جماعات و نمازهای یومیه و سایر وجوه عبادت و ذکر می شود.

بنابر این، این آیه می تواند هم اشاره به "زینت های جسمانی" باشد همان طور که اشاره شد و در موارد دیگری نیز به چشم می خورد که بسیاری از مفسران مقصود از زینت را لباس ساتر یا لباس زینت می دانند و پوشیدن یا آراستن هر چیزی است که سبب زینت انسان می شود مثل شانه زدن موی سر و صورت و عطر زدن و انگشتر در دست کردن و هم شامل "زینت های معنوی"، یعنی صفات انسانی و ملکات اخلاقی و پاکی نیت و اخلاص.

به همین جهت اگر در بعضی از روایات تنها اشاره به لباس خوب یا شانه کردن موها شده، و یا تنها سخن از مراسم نماز عید و نماز جمعه به میان آمده است، دلیل بر انحصار نیست بلکه هدف بیان مصداق های روشن است.

و نیز اگر که در بعضی دیگر از روایات، زینت به معنی رهبران و پیشوایان شایسته تفسیر شده دلیل بر وسعت مفهوم آیه است که همه زینت های ظاهری و باطنی را در بر می گیرد.

برخی از خطاب «یابنی آدم» استفاده نموده اند که به حسب لغت زنان را شامل نمی شود و لیکن به حسب شرع آنان را به تبع مردها شامل می شود.

ولی باید گفت که این سخن صحیح نیست، زیرا این خطاب اختصاص به امت اسلام ندارد و شمولش نسبت به زنان از ناحیه تغلیب و وجود قرینه عقلی است نه به حسب شرع.

مفسران در باب بیان شان نزول آیه مطالبی را اشاره نموده اند از جمله طبری می نویسد: قتاده گفته است: یکی از مردم یمن در هنگام طواف می گفت: روا نیست طواف کنم در لباسی که آلوده است، کسی به من ازاری عاریه می دهد تا طواف کنم؟ اگر کسی جوابش نمی داد برهنه طواف می کرد، این آیه منع از این کار کرد.

سیوطی از عبد بن حمید از سعید بن جبیر نقل کرده است که گفت: مردم جاهلیت را رسم چنین بود که برهنه در خانه کعبه طواف می کردند و می گفتند در لباسی که خدا را در آن معصیت کرده ایم، طواف نمی کنیم. حتی نقل می کنند زنی از بادیه وارد شد و همه لباس هایش را کند و دست خود را در جلو ساتر ساخت و گفت: الیوم بیدو بعضه او کله فما ابدا منه فلا احله و آیه شریفه مذکور نازل گردید.

علامه طباطبایی به نقد این قبیل روایات پرداخته و با بیان این مطلب که قریب به این مضامین روایی از افرادی چون ابن عباس و مجاهد و عطاء نیز نقل شده و لیکن آنچه باید توجه نمود این است که آیاتی که در اولش خطاب "یا بَنِي آدَمَ" است متضمن احکام عامی است که اختصاص به یک امت ندارد، و این روایات اخبار آحادی بیش نیستند، علاوه بر اینکه متضمن اجتهاد روایان

حدیثند، و به هیچ وجه حجیت ندارند. علامه صرفاً نقلی که از ابن عباس است را معتبر می‌دانند که ابن جریر وابن ابی حاتم وابن مردویه از ابن عباس نقل کرده که گفت: مردمی در خانه کعبه برهنه طواف می‌کردند لذا خداوند امر به زینت شان فرمود و زینت همان لباس و ساتر عورت و انواع لباس های نیک است.

گفتار ششم: تجمل گرایی و تن پوش پاکیزه

در این میان آن هنگام که به گفتار و رفتار پیشوایان معصوم علیهم السّلام و پیروان حقیقی آنان می‌نگریم، می‌یابیم که پوشیدن لباس تمیز و دارای تجملی که در شأن و حد و اندازه شخص باشد مطلوب شمرده شده است و تنوع در لباس را نیز اسراف نمی‌شمارند؛ اکنون به برخی از این روایات می‌نگریم.

عیاشی می‌نویسد: «امام حسن مجتبی علیه السلام هر وقت به نماز بر می‌خواست، بهترین لباس های خود را می‌پوشید. علت را جویا شدند.

فرمود: خدا زیبا است و زیبایی رادوست دارد. من برای خدایم، خود را می‌آرایم. او می‌گوید: زینت خود را نزد هر نمازی به تن کنید. دوست دارم که بهترین لباسم را بپوشم».

افزون بر آنچه گذشت، بر آراستن خویش برای ملاقات و دیدار با دوستان تأکیدی بیشتر شده است.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: مردی به خانه رسول خدا صلی الله علیه وآله و السّلم آمد و درخواست دیدار با ایشان را داشت. وقتی که حضرت خواستند از حجره خارج شوند و به ملاقات آن مرد بروند، در جلوی ظرف بزرگ آبی که در داخل اتاق بود ایستادند و سر و صورت خویش را مرتب کردند، عایشه از مشاهده این کار تعجب کرد. پس از بازگشت آن حضرت از ایشان پرسید، یا رسول الله چرا هنگام خارج شدن از خانه در برابر ظرف آب ایستادید و موی و صورت خود را منظم کردید. رسول خدا صلی الله علیه وآله و السّلم در جواب فرمودند: ای عایشه، خداوند دوست دارد وقتی مسلمانی برای دیدار برادرش می‌رود خود را برای ملاقات او آماده و بیاراید.

در روایتی آمده است که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله و السّلم مردی را دید که موهای سرش ژولیده، لباسش کثیف و چرکین و سر و وضعش پریشان و به هم ریخته بود، به او فرمود که بهره بردن از نعمت های الهی و نمایاندن نعمت جزء دین است.

امام رضا علیه السلام فرمودند: «روایت می‌کنم که خداوند تبارک و تعالی زیبایی و آراستگی را دوست دارد و فقر و فقر نمایی را دشمن می‌دارد؛ خداوند عز و جل از مردان کثیف و بدبو نفرت دارد هرگاه خداوند به بنده ای نعمتی دهد دوست دارد اثر آن نعمت را در او ببیند».

امام صادق علیه السلام فرمودند: لباس نیکو پوش زیرا خداوند زیبا است و زیبایی را دوست دارد اما باید از حلال باشد.

همچنین ایشان به عبید بن زیاد فرمود: «آشکار کردن نعمت در پیشگاه خدا محبوب تر از نگهداری آن است، پس با بهترین و زیباترین شکل، ظاهره را آراسته کن».

اسحاق بن عمار می‌گوید از امام صادق علیه السلام سوال کردم درباره مردی که مال دار است و تجمل دارد و لباس های بسیار، جبه ها و طیلسان ها و قمیص ها می‌پوشد و بدان ها خود را می‌آراید آیا این مرد مسرف است فرمود: که خدا فرموده: هر کس که زندگیش وسعت دارد به قدر توانایی خرج کند.

همچنین وی از امام صادق علیه السلام می‌پرسد: اگر مؤمن ده لباس داشته باشد، اسراف است. امام علیه السلام در جواب می‌فرماید: خیر. دوباره سؤال می‌کند اگر بیست لباس داشته باشد چگونه است؟ باز هم جواب می‌فرماید: اشکالی ندارد. در مرتبه سوم می‌گوید اگر سی لباس داشته باشد باز هم امام علیه السلام می‌فرماید اشکالی ندارد؛ زیرا این کار اسراف نیست بلکه اسراف آن

است که لباس بیرونی خویش را در خانه بپوشی.

در احادیث فراوانی به پوشیدن لباس سفید توصیه شده و در بیان علت آن آمده است: زیرا لباس سفید خوش بوتر و زیباتر است. تا آنجا که پوشیدن لباس سیاه، مورد نکوهش قرار گرفته و لباس غم و اندوه و لباس اهل آتش معرفی شده است. در گفتار و رفتار امامان علیهم السّلام این نکته نیز به چشم می خورد که آنان بر زیبایی و آراستن جوانان توجه ویژه ای نشان داده اند. امام باقر علیه السّلام فرمودند که امام علی علیه السّلام در ایام خلافتشان با غلام خود قنبر برای خرید لباس به بازار آمد و دو لباس یکی به قیمت سه درهم و دیگری دو درهم خریداری کرد سپس به قنبر فرمودند: تو لباس سه درهمی را بردار. عرض کرد: شما شایسته تر به آن هستید؛ زیرا در مقابل مردم برای سخنرانی حاضر می شوید و باید لباس بهتری بپوشید. حضرت فرمودند: تو جوان هستی و همانند جوانان دیگر به تجمل و زیبایی رغبت بسیاری داری.

بنابر این، اسلام در استفاده از انواع زینت ها حد اعتدال و میانه روی را برگزیده و هر گونه افراط و تفریط را مردود شمرده است. علامه مصباح یزدی در این زمینه معتقدند که اگر انگیزه انسان در استفاده از زینت ها پیروی از دستورات الهی و آداب اخلاقی باشد در این بخش به طور عمدۀ نظر ما این است که اسلام در بعضی موارد توصیه و تاکید دارد که مومن از زینت ها به طرز ویژه استفاده کند و در این صورت است که مومن با چنین انگیزه ای اگر با استفاده از زینت ها به آرایش خود و به سر و وضع خود برسد کار او ارزش مثبت دارد و کاری عبادی خواهد بود.

این در حالی است که برخی استفاده از زینت ها را هر چند به صورت معتدل، مغایر زهد و پرهیزکاری می پندارند! نتیجه: بنابر این، شایسته است مسلمانان در عین حفظ ساده زیستی، به ظاهر خویش برسند و تلاش کنند تا بین سیرت و صورت زیبا جمع کنند و آراستگی معنوی و باطنی را با آراستگی ظاهری و پاکیزگی درهم آمیزند، به ویژه هنگام عبادت و حضور در محضر باری تعالی و در این میان نماز که اصلی ترین عبادات و نقطه عطف بندگی خدا و ملاقات با او است آدابی دارد که از جمله این است که به هنگام نماز یا حضور در مسجد که محل ملاقات با پروردگار است، آراستگی ظاهر یا به قول برخی مفسران آراستگی باطن را مد نظر قرار داده و رعایت نماییم.

فصل هشتم: نکوهش مشی اسراف و بازداشت از تجمل پرستی

اشاره

در منابع اسلامی یعنی قرآن و روایات اهل بیت علیهم السّلام بسیار بر زهد پیشگی تاکید شده است و در بسیاری موارد به مذمت دنیا و زخارف آن پرداخته شده و نیز زینت های دنیوی را نسبت به نعمات و زینت های اخروی کم اهمیت جلوه داده و دستور می دهد که مومنان به چنین زخارفی در دنیا دل نبسته و چشم ندوزند چراکه این زینت ها زودگذر و ارزش بسیار کم تری نسبت به زینت های دائمی آخرت دارد.

در این میان گاه برخی کج اندیشان راه افراط و برخی راه تفریط را برگزیده اند و هر دو صنف نیز خود را پیرو دین اسلام دانسته و معتقدند که این پیروی در رفتار و سبک زندگی شان هویدا می باشد.

اما آنچه واقعیت دارد این است که اسلام در سبکی که از زندگی پیش روی بشر نهاده نه به دنبال تارک دنیا بودن و انزوای مردم در دنیا بوده و نه هدف نهایی اش در رسانیدن مردم به اتم نعمات در دنیا است بلکه این دین مشی و روشش بر گفتن میانۀ روی و اعتدال است و این شعار را در جای جای بیان سبک زندگی مطلوبش به کار گرفته است و این دین که آیین بهزیستن را به همگان عرضه می کند خود بهتر واقف است که بشر، زیباخواه و تجمل گرا است بنابر این، چون آیین های دیگر به مقابله با چنین حقیقتی

نمی پردازد بلکه با ملحوظ دانستن چنین اصلی به ارائه سبکی از زندگی می پردازد که در آن از طرفی سفارش به زینت می نماید و آن را تحریم نمی کند و از دگر سو دل نبستن به دنیا و نپرستیدن زینت و تجمل را خواهان است.

از این رو در برخی از آیات قرآن به خطر اسراف و تجمل پرستی اشاره شده و برای عبرت گیری به سرنوشت فرعون و قارون به عنوان دو نماد تجمل پرستی اشاره گشته است و از پیامبر و همگان می خواهد به زخارف دنیوی دل بسته نشوند چرا که خطر دل بستگی به دنیا تا بدان جا است که علاوه بر آثار مخرب روحی و مادی در زندگی فرد تجمل پرست، باعث سرپیچی وی از خدا و پیامبر او می شود و این خطر حتی بیت نبوت را هم تهدید می کند و در پی جریانی همسران ایشان از همین بابت دچار قدری انحراف می شوند که در خطابی آنان را از تجمل پرستی برحذر می دارد.

در آیه ۳۱ سوره اعراف خداوند پس از سفارش نمودن به تزین و تجمل گرایی اشاره به عدم اسراف می نماید.

« يَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ ».

خداوند در این آیه پس از سفارش به زینت و نیز اباحه و سفارش به خوردن و آشامیدن با گستره معنایی که دارد سپس به علت آن که طبع زیاده خواه بشر ممکن است از این دستورات پا را فراتر نهد و به جای استفاده عاقلانه و اعتدال آمیز از پوشش و تغذیه صحیح، راه تجمل پرستی و اسراف را پیش گیرد، بلافاصله به ضرورت توجه به میزان مصرف و عدم اسراف اشاره می نماید.

"اسراف" کلمه بسیار جامعی است که هر گونه زیاده روی در کمیت و کیفیت و بیهوده گرایی و اتلاف و مانند آن را شامل می شود و اسراف دو نوع است افراط و تفریط؛ افراط آن است که بیش از حاجت و ضرورت به کار برد، و یا بر خلاف شرع، یا به میل و خواهش نفسانی، یا از غفلت و ترک ادب و تفریط آن است که از اندازه‌ای لازم کم به کار برد و در نگاهداری نیرو کوتاهی کند که نتواند به وظائف خود عمل نماید، و یا در انجام آن زیاده روی کند که خود را هلاک نماید و موجب تضییع حقوق خداوندی شود. و به واسطه‌ی رفتن پی حظوظ نفسانی حق خداوند را نابود کند، یا بهره و حق روح خود را از دست بدهد و از آن ها محروم شود پس معنی جمله این است که اسراف و نابود نکنید حقوق ما و خود را به واسطه‌ی دل بستن به حظوظ خود و بهره‌های موقت بی سودتان.

درباره معنای عدم اسراف اقوال مختلفی است:

۱- ابن عباس گفته است: یعنی خدا حلال کرده است خوردن و نوشیدن را تا آنجا که به اندازه‌ی اسراف نرسد و در لباس موجب کبر و غرور نشود.

۲- سدی گفته است: آن ها که برهنه طواف می کردند پیه و چربی را هم بر خود حرام می داشتند، این آیه آن ها را منع می کند که اسراف در تحریم نکنید و بیش از اندازه خود را از چیزی محروم ندارید.

فخر رازی نیز از قول ابوبکر اصم گفته است: مقصود از اسراف عمل و فکر اعراب است که شترهای بحیره و سائبه بر خود حرام می کردند و از ملک خود خارج کرده آن را رها می نمودند و استفاده از آن نمی کردند، و هم در هنگام حج بسا چیزهای حلال بر خود حرام می کردند، اینها اسراف نامیده و ممنوع شده است.

۳- مجاهد گفته است: اگر به اندازه‌ی کوه احد در طاعت خداوند خرج کنی اسراف نکردی، و اگر درهمی و اندکی در نافرمانی خرج کنی اسراف است.

آنچه صحیح تر است همان پرهیز دادن انسان ها در این آیه از اسراف به طور کلی و با تمام مراتبش است گرچه تجاوزش با خوردن و آشامیدن و نیز پیش از آن با زینت و پوشش ما را رهنمون به تقیید این تحریم اسراف بر پوشش و تغذیه می نماید.

در تفسیر عیاشی از ابان بن تغلب روایت شده که گفت: امام صادق علیه السلام به من فرمود: خیال می کنی که اگر خداوند به کسی نعمتی می دهد از کرامت آن کس است؟ و اگر دریغ می دارد از خواری او است؟ نه، چنین نیست، مال مال خدا است که به ودیعه

به دست هر کس بخواهد می‌سپارد، و خوردن، آشامیدن، پوشیدن، نکاح و سواری و سایر انواع تصرفات در آن را مباح کرده به شرطی که رعایت اعتدال و اقتصاد را بنمایند و مازاد آن را به فقرا و مؤمن رسانیده یا با آن امور خود را اصلاح کنند، و گرنه همه آن تصرفات حرام خواهد بود. آن گاه جمله "وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ" را تلاوت نمود.

سپس فرمودند: آیا می‌پنداری خدا کسی را در مالی که به او داده امین می‌کند که اسبی به ده هزار درهم بخرد با اینکه اسبی به ارزش بیست درهم او را کفایت می‌کند، و کنیزی به بهای هزار دینار بخرد با اینکه کنیزی به قیمت بیست درهم برای او کافی است، و از طرف دیگر بفرماید اسراف نکنید چون خدا اسراف کنندگان را دوست ندارد.

امام صادق علیه السلام در این روایت شریف، سبک کلی زندگی و مصرف را آموخته است.

به فرموده ایشان، امکانات و اموالی که خداوند در اختیار انسان ها قرار داده، به صورت امانت برای اهداف مشخصی به انسان ها سپرده شده است. بنابر این، هر کس این اموال را برای اهداف دیگری، به کار بندد یا از محدوده آن، تجاوز کند، خیانت در امانت کرده است.

در کافی به سند خود از اسحاق بن عبد العزیز از بعضی از اصحاب خود نقل کرده که گفت: خدمت امام صادق علیه السلام عرض کردم در راه مکه بودیم و می‌خواستیم احرام ببندیم لذا نوره کشیدیم، و چون سبوس همراه نداشتیم که به بدن خود بمالیم و اثر نوره را از بدن بزداییم ناگزیر قدری آرد به خود مالیده و با آن رفع حاجت نمودیم، من ناگهان به این فکر افتادم که این چه کاری بود کردم، و خدا می‌داند که چقدر ناراحت شدم. حضرت فرمود: آیا ترس تو از این جهت است که مبدا اسراف کرده باشی؟ عرض کردم: آری، فرمود: ناراحت مباش در هر چیزی که بدن را اصلاح کند اسراف نیست. من خودم بارها شده که دستور داده‌ام مغز استخوان برایم بیاورند تا بدنم را چرب کنم، روغن زیتون آورده‌اند، و من به خود مالیده‌ام، این اسراف نیست "اسراف" عبارت است از کاری که مال را ضایع کند، و به بدن ضرر برساند.

عرض کردم "اقتار چیست؟ فرمود: اقتار این است که انسان با قدرت بر تحصیل غذای گوارا به نان و نمک اکتفاء کند. عرض کردم، پس اقتصاد به چه معنا است. فرمود: اقتصاد این است که انسان همه رقم غذا از قبیل نان، گوشت، شیر، سرکه و روغن بخورد و لیکن در هر وعده یک رقم.

در تفسیر مجمع البیان درباره زائیه طبی ندرمانی توصیه اشاره شده در این آیه مبنی بر عدم اسراف می نویسد: هارون الرشید طبیبی مسیحی داشت و مهارت او در طب معروف بود، روزی این طبیب به یکی از دانشمندان اسلامی گفت: من در کتاب آسمانی شما چیزی از طب نمی‌یابم، او در پاسخ چنین گفت: خداوند همه دستورات طبی را در نصف آیه از کتاب خویش آورده است کُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا "بخورید و بیاشامید و اسراف نکنید" و پیامبر ما نیز طب را در این دستور خویش خلاصه کرده است "معده خانه همه بیماری ها است، و امساک سرآمد همه داروها است و آنچه بدنت را عادت داده‌ای (از عادات صحیح و مناسب) آن را از او دریغ مدار."

طیب مسیحی هنگامی که این سخن را شنید گفت: ما ترک کتابکم و لا- نیکم لجالینوس طببا "قرآن شما و پیامبران برای جالینوس (طیب معروف) طبی باقی نگذاشته است."

بنابر این، خداوند در این آیه به تحریم اسراف می پردازد و همگان را متوجه خطر عظیم اسراف می نماید چرا که اسراف در شئون زندگی و زینت ها و تظاهر به آن موجب خلل اجتماعی و ایجاد ناهنجاری های بسیار می شود و اختلاف طبقاتی را به وجود می آورد که این خود باعث تکبر سرمایه داران و اتراف و عیاشی آنان می گردد و یگانه خطری است که اجتماعات را به سوی پرتگاه خطر و انقراض سوق می دهد و همین خطر است که جامعه بنی اسرائیل در زمان موسی علیه السلام را تهدید می نمود و باعث گردید فرعونیان از قوم او که وابستگی بی حدی به زینت و تجملات داشته اند بی اعتنای به دعوت ها و هشدارهای موسی علیه

السلام و برادرش هارون علیه السلام، هرچه بیشتر سرگرم دنیا گشته و در زندگی طاغوتی خویش غوطه ور گردند.

گفتار اول: فرعون و سرنوشت افراط در تجمّل گرایی

در آیه ۸۸ سوره یونس خداوند از قول موسی علیه السلام حکایت می کند که فرعون و اشراف قومش را مال و دارایی و زینت دادی تا از راه گمراه شوند و یا دیگران را گمراه سازند و پس از این بیان، موسی علیه السلام فرعون و اطرافیانش را نفرین می کند و این نفرین در مرحله ای انجام می پذیرد که موسی علیه السلام از طریق وحی می دانست که آن ها ایمان نخواهند آورد و علی رغم معجزات بسیار، تاثیری در دل های فرعونیان ننموده و در ضمن نفرین خود به دو علت طغیان و غرور فرعون اشاره می نماید که: پروردگارا! نفوذ و قدرت و ثروت بسیار به رایگان در دسترس فرعون و در باریان او قرار دادی اما آنان در مقام ناسپاسی برآمدند پس آن را سبب هلاکت و عقوبت آنان قرار بده.

« وَقَالَ مُوسَى رَبَّنَا إِنَّكَ آتَيْتَ فِرْعَوْنَ وَمَلَأَهُ زِينَةً وَأَمْوَالًا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا رَبَّنَا لِيُضِلَّهُمْ عَنْ سَبِيلِكَ رَبَّنَا اطْمِسْ عَلَى أَمْوَالِهِمْ وَاشْدُدْ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُوا حَتَّى يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ ».

نسبت بین زینت و مال نسبت "عموم من وجه" است، زیرا بعضی از زینت ها مال نیست و چیزی نیست که مورد معامله قرار گیرد و در مقابل آن، مالی بدهند، مانند خوش صورتی و قامت موزون، و بعضی از مال ها هم زینت نیست، مانند چهار پایان و اراضی، و بعضی از زینت ها هم مال و هم زینت است، مانند زیور آلات و اینکه در آیه شریفه بین زینت و مال مقابله شده منظور از زینت تنها جهت زینت است، با قطع نظر از مال بودن آن.

در واقع منظور آیه چیزهایی از قبیل جواهرات و زیور آلات و جامه فاخر و اثاث تجملی و ساختمان های زیبا و امثال آن است. رشید رضا می نویسد: لام در جمله "ليضلوا" لام عاقبت است، و معنای آیه اینست که "خدایا! تو به فرعون و فرعونیان زینت و اموال دادی، و نتیجه و عاقبتش این شد که بندگان را از راهت گمراه کنند،" نه لام تعلیل تا معنایش این شود که "تو به همین منظور مال و زینت به آنان داده‌ای" چون معلوم است که خدای تعالی چنین کاری نمی کند، یعنی به غرض گمراهی بندگان به دشمنانش مال و زینت نمی دهد، همان طور که می دانیم هیچ رسولی را مبعوث نمی کند به اینکه مردم را به ضلالت وادار کند، و نیز می دانیم که خدای تعالی از مردم ضلالت را نخواست و به این منظور مال دنیا به آنان نمی دهد.

البته باید توجه نمود که گرچه اضلال ابتدایی بر خدا محال است، ولی اضلال مجازاتی و به عنوان کیفر در برابر گناهان بر خدا محال نیست و این حقیقت را بسیاری از آیات قرآن اثبات کرده اند که ما نیز پیش تر در همین پژوهش برخی از آن ها را اشاره نموده ایم.

در تفسیر مجمع البیان آمده است که منظور از "شد بر قلوب" پای بند کردن دل هایشان نسبت به اقامت در مصر است به طوری که به هیچ وجه از اقامت در آن منصرف نگردند تا بعد از طمس اموال بیشتر رنج ببرند، جای خالی آن اموال را ببینند و پیوسته تاسف بخورند.

طبری می نویسد: منظور از شد بر دل ها، کنایه از میراندن و هلاک کردن است.

اما به نظر می رسد این دو دیدگاه چندان صحیح نیست و همان طور که علامه طباطبایی در معنای طمس و شد می فرمایند که "طمس" به معنای آنست که چیزی به طرف پوسیدگی و کهنه شدن دگرگونی یابد و منظور از "شد" ("گره زدن و بستن") معنایی در مقابل "حل" ("گشودن و باز کردن") است، دیگر جایی برای معنای هلاک نمودن نمی گذارد ضمن اینکه آنچه در تفسیر مجمع البیان آمده نیز با سیاق آیات که بحث از عذاب قوم فرعون می نماید و آن عذاب روحی نیست بلکه کاملاً ملموس و جسمی است نمی سازد.

بنابر این، معنای گره زدن بر دل ها اینست که خدایا دل هایشان را قساوت بده و آن چنان دل هایشان را ببند که به هیچ وجه راهی برای هدایت در آن نماند و گنجایش پذیرفتن حق را نداشته باشد و تا ابد ایمان نیاورند تا آنکه عذاب الیم را ببینند.

بنابر این، موسی علیه السّلام و هارون به خداوند عرضه نمودند که پروردگارا! تو فرعون و هوادارانش را در برابر طغیانشان کیفر دادی به اینکه آنان را متنعم از زینت و اموالی در زندگی دنیا نمودی که مغرور گشته و پیروان خود را از راه تو منحرف سازند، و این اراده تو بوده است و پروردگارا! به همین اراده‌ات ادامه بده و اموالشان را که به طور کلی نعمتی بر آنان بوده به نعمت و عذاب تغییر ده و به استدراج برسند و به کفر خود ادامه بدهند، تا آن زمان که عذاب الهی را ببینند.

خداوند در آیات بعد به استجاب دعای موسی علیه السّلام و هارون علیه السّلام و بیان عذاب فرعونیان پرداخته است.

والبته صاحب مجمع البیان از ابن جریر روایت آورده که گفت: فرعون بعد از نفرین موسی علیه السّلام چهل سال زندگی کرد و سپس عذاب گشت. این معنا از امام صادق علیه السّلام نیز روایت شده است.

همان طور که مشخص گشت گرایش بی حد به زینت و تجملات و در واقع تجمل گرایی افراطی باعث گردید که فرعونیان از پرستش خدای یگانه غافل گشته و تا انتهای عمر دنیا و تجملات آن را پرستش کنند و این ناهنجاری اجتماعی بزرگی بود که در قوم بنی اسرائیل زمان موسی علیه السّلام وجود داشت و می توان گفت که سبک زندگی آن زمانه جمع کثیری از مردم آن دیار بر پایه تجمل پرستی مستقر بود و در همین فضای اجتماعی است که فردی چون "قارون" ظهور می کند که مایه فتنه های بسیاری است و راه نفوذ او در قلوب مردم از طریق تجملات و اموالی است که او در اختیار داشت و با غرض، آن ها را در هیئتی خاص عرضه می نمود.

کفتار دوم: قارون و افراط در تجمل گرایی

آیات ۷۶ تا ۸۳ سوره قصص اشاره به جریان قارون می نماید.

همان گونه قرآن وی را معرفی می کند او از قوم موسی بود: «إِنَّ قَارُونَ كَانَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى».

"قارون بن یصهر" از بنی اسرائیل و از نزدیکان حضرت موسی علیه السّلام بوده است (پسر عمو یا پسر خاله ایشان). چنین به نظر می رسد قارون در نزد فرعون مقام عالی داشت؛ به نقلی هامان، وزیر فرعون و قارون خزانه دار وی یا عامل و کارگزار فرعون بر بنی اسرائیل بوده است.

و به فساد و ستم پرداخت و آن قدر از گنج ها به او داده شده بود که حمل کلیدهای آن برای یک گروه زورمند مشکل بود «فَبَغَى عَلَيْهِمْ وَ آتَيْنَاهُ مِنَ الْكُنُوزِ مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوزُ بِالْعِصْبَةِ أُولَى الْقُوَّةِ».

برخی مراد از «مفاتح» را کلید گنجینه ها دانسته اند و برخی دیگر قائلند، «مفاتح» خود گنجینه هاست.

به هر ترتیب آیه اشاره به ثروت زیاد وی دارد.

خداوند در ادامه اشاره به جمعی بصیر از مردم آن زمانه می نماید که با مشاهده گمراهی قارون و از آنجا که گمراهی وی منحصر در خود نشده و با نمایش تجملات و ثروت های خود مردم را نیز محسور نموده است و برای جلوگیری از انحرافات اجتماعی، در صدد نصیحتش بر آمدند و در چندین وهله به اندرز او پرداختند که خداوند بدان اشاره می نماید: «...إِذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ لَا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لَمَّا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ وَ ابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَ لَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَ أَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَ لَا تَبْغِ الْفُسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ».

که طی آن گروهی از مردم او را به عدم غرور و تکبر از بابت نعمات و شادی های زندگی، غافل نشدن از سرای آخرت و حساب، شکر عملی نعمات داده شده الهی از طریق نیکی نمودن به مردم و صرف اموال در جهت خیر و نیز عدم ستیزه جویی و گراییدن به

سمت فساد در تمام مراتب آن دعوت نمودند.

لکن او که از این نعمات به استدراج رسیده و غرّه شده بود و ثروت هایش موجب تزئین اعمال قبیحش در نگاهش گشته بود در پاسخ به آنان خود را تنها عامل ثروت مندشدنش معرفی نموده و آن را از علم خویش می داند: «قَالَ إِنَّمَا أُوتِيْتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي وَأُو لَمْ يَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهْلَكَ مِنْ قَبْلِهِ مِنَ الْقُرُونِ مَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَ أَكْثَرُ جَمْعًا وَلَا يُسْئَلُ عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ».

وی از نظر اطلاعات و آگاهی، اطلاعات قابل توجهی از تورات داشت، نخست در صف مؤمنان بود ولی ضعف ایمان و غرور و ثروت و کمی ظرفیت، او را به آغوش کفر کشانید.

برخی از مفسران این علم را چند چیز می دانند:

۱- علم تورات

۲- علم انواع تجارت و کشاورزی و سایر مکاسب

۳- علم کیمیا

اما آنچه صحیح تر به نظر می رسد و با ظاهر آیه سازگارتر است این است که این علم، مهارت در چگونگی کسب ثروت و دارایی و نگهداری آن است.

خداوند در ادامه بیان جریان قارون، به صحنه نمایش ثروت های او در میان مردم به منظور فخر فروشی و تکبر و اغوای مردم اشاره می نماید که در همین آیه نیز به تاثیر این نمایش مذموم در مردمان بی بصیرت از آن قوم اشاره شده است که افسوس می خوردند که ای کاش آنان نیز چنین ثروتی را دارا بودند و رسیدن به چنین مقام پست دنیوی ثروت مندی برای آنان تبدیل به ارزش شده بود.

«فَخَرَجَ عَلَىٰ قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ قَالَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ».

در تفسیر قمی در ذیل جمله "فَخَرَجَ عَلَىٰ قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ" آمده است: قارون با جامه های رنگین، و دامن بلند از خانه بیرون می آمد، و دامن خود را به زمین می کشید.

علامه مجلسی می نویسد: وی بر موسی علیه السلام وارد شد در حالی که بر قاطری خاکستری رنگ سوار بود و چهار هزار جنگجو و سیصد کنیز آراسته او را همراهی می کردند. و نیز وی بر اسب های سفید با زین هایی ارغوانی و گل معصفر می نشست.

در کشف نیز آمده است: جامه ها و اسب های آن ها دیبای احمر بود از جانب راست سیصد غلام و از طرف چپ سیصد کنیز با زینت و دیبا بودند و نود هزار نفر با جامه های معصفر سوار شدند و مردم تا آن روز رنگ معصفر ندیده بودند.

معمولاً ثروتمندان مغرور گرفتار انواعی از جنون می شوند، یک شاخه آن "جنون نمایش ثروت" است، آن ها از اینکه ثروت خود را به رخ دیگران بکشند لذت می برند، از اینکه سوار مرکب راهوار گران قیمت خود شوند و از میان پا برهنه ها بگذرند و گرد و غبار بر صورت آن ها بیفشانند و تحقیرشان کنند احساس آرامش خاطر می کنند!

تعبیر به "فی زینته" گویای این حقیقت است که او تمام توان و قدرت خود را به کار گرفت تا آخرین زینت و بالاترین ثروت خود را به نمایش بگذارد.

بنابر این، آیه شریفه به چند نکته اشاره دارد از جمله اینکه ثروتمندان دوست دارند که زینت و آرایش و امکانات گوناگون خود را به رخ مردم بکشند که اشاره نمودیم و نیز از طرف دیگر مردم ظاهرین، دل باخته امکانات ثروتمندان می شوند، و آرزو می کنند که همچون آنان ثروت مند باشند، به همین جهت آرامش روحی خود را از دست می دهند و این دوستداران دنیا می پندارند، ثروتمندان دارای بختی بلندند و هدف نهایی انسان در هستی را نیز همین می پندارند.

خداوند به این نوع از انسان ها با چنین افکار و اهداف نازلی در آیه ۷ سوره مبارکه روم اشاره می فرماید: «يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِنَ الْحَيَاةِ

الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ».

خداوند در این آیه اشاره می‌کند که چنین افرادی تنها از زندگی دنیا آگاهند، و در همین آگاهی نیز صرفاً به ظاهر برخی امور بسنده کرده‌اند وفاق دیدی ندارند بلکه تمام تعریف آن‌ها از زندگی منحصرأ در مجموعه‌ای از سرگرمی‌ها و لذات زودگذر و آرزوهای طولانی و عبث خلاصه می‌گردد و بر همین تصور نیز مغرور هستند.

آنان اگر آگاهی بیشتری از دنیا داشتند می‌توانستند راهنمایی دنیا به آنان به منظور توجه به سرای ابدی را متوجه شوند و از تجمل خواهی افراطی‌رهای یابند چراکه در این دنیا هر چیزی فناپذیری دارد، از فصول سال گرفته و نمایشگاه رنگ‌ها و تغییرات اش تا از دست رفتن مال و فرزندان و همسر و مقام و... که نشان از خاصیت فناپذیری این دنیا است و نشانگر این است که دل بستگی به آن از نظر عقل و منطق بی‌معنی است.

در مقابل این گروه بی‌بصیرت افرادی بودند که قرآن از آنان به کسانی که به آنان علم عطا شده اشاره می‌نماید که به سرزنش گروه بی‌بصیرت پرداخته و در مقایسه‌ای نیکو آنان را متوجه اهمیت ایمان به خدا می‌نمایند.

«وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَيَلَكُمْ ثَوَابُ اللَّهِ خَيْرٌ لِّمَنْ ءَامَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا وَلَا يُلَقَّئَهَا إِلَّا الصَّابِرُونَ».

تعبیر به «الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ» پاسخ‌گوبنده‌ای است به قارون که خود را عالم می‌دانست، قرآن می‌گوید: عالم این‌ها هستند که افق فکرشان این چنین بلند است، نه فردی چون قارون مغرور و سرکش و به این ترتیب ریشه همه برکات و خیرات به علم و دانش حقیقی باز می‌گردد.

قارون که می‌بیند موسی علیه السلام و جمعی اندک از پیروان او مانعی در مسیر اغوای مردم توسط او هستند و به تبلیغ حق می‌پردازند و منافع وی در خطر است اندیشه ضربه زدن به این جبهه را می‌کند و در قالب جنگ روانی با پشتیبانی از ثروت و نفوذ خود در مردم سعی می‌کند اتهامی ناروا به رهبر جریان حق بزند و از این طریق آنان را در نظر مردمان از اعتبار ساقط نماید.

وی پس از سر باز زدن از پرداخت زکات به موسی علیه السلام مردم را علیه او می‌شوراند و زنی را برای اتهام به حضرت موسی علیه السلام تحریک می‌کند تا نسبت زنا به نبی خدا بدهد ولی اتفاقاً آن زن قارون را رسوا می‌کند، لذا حضرت موسی علیه السلام از خدا می‌خواهد تا عذاب خود را بر قارون نازل کند.

«فَحَسَفْنَا بِهِ وَبَدَارِهِ الْأَرْضَ فَمَا كَانَ لَهُ مِنْ فِئَةٍ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَمَا كَانَ مِنَ الْمُنْتَصِرِينَ».

قارون، هیچ جماعتی نداشت که او را از عذاب شدن منع کنند، و خودش هم از ممتنعین نبود، که زیر بار عذاب نرود، و این درست بر خلاف پنداری بود که یک عمر در سر می‌پروراند، و خیال می‌کرد که آن عامل که ثروت و خیر را به سویس جلب نموده و شر را از او دفع می‌کرد، قوت خودش و جمعیت و خدم و حشمش بود، که آن‌ها را هم به علم خود کسب کرده بود، ولی نه آن جمعش نگهش داشت، و نه آن قوت و نیرویش از عذاب خدا نجاتش بخشید.

حضرت رسول صلی الله علیه وآله والسلام فرمودند:

«هر کس لباسی بپوشد و در آن به خود بالیدن گیرد، خداوند او را به کنار دوزخ فرو برد، آنگاه همدم قارون گردد، چرا که قارون اول کسی بود که تبخر کرد و فخر فروخت، پس خدای متعال او و سرایش را به زمین فرو برد، هر کس تکبر کند پس به تحقیق با خدا در کبریایش ستیز نموده است».

بنابر این، قارون ریشه همه بدبختی‌هایش از محبت دنیا و جمع کردن مال و گرایش افراطی به تجمل و زینت به دست می‌آید و پیروی از هوای نفس موجب می‌گردد که خوی‌های زشت در انسان پدید آیند و مال‌پرستی و دنبال آرزوها رفتن و شهوت پرستی نمودن، و اظهار خوشوقتی از ستایش و تعریف دیگران از خود، موجب می‌گردد که آدمی در دام شیطان گرفتار گردد و در راه او گام بردارد، و همه اینها از غفلت و فراموش کردن خدا حاصل می‌گردد.

البته ذکر این نکته ضروری است که مکتب مالی و داشتن ثروت از نظر اسلام مذموم نبوده و مخالف با سبک زندگی اسلامی نیست و اگر بهینه مصرف گردد مایه سعادت فردی و اجتماعی خواهد شد و در مقابل "قارون" که سمبل مستکبرین ثروتمند هست، بزرگوارانی چون حضرت خدیجه سلام الله علیها به عنوان الگوی ثروتمندان خداترس و کسانی که سبک زندگی شان از نظر اسلام مطلوب است قرار دارند همو که در شرائط تحریم اقتصادی مردم مسلمان در مکه با در اختیار گذاردن دارایی های خویش در جهت حفظ نیروی جبهه اسلام و تقویت آن با وجود تمام تهدیداتی که می شدند سعی نمودند قدم بزرگی را در مسیر توسعه جامعه اسلامی بردارند.

از دگر سو مردم نیز می باید چشم بصیر خود را باز نگه دارند و با واقع نگری میان نعمات دنیای فانی و سرای باقی یکی را به عنوان هدف نهایی انتخاب نمایند نه اینکه چون بسیاری از قوم زمانه قارون چشم بصیر را بسته و با چشم ظاهر، دل به زینت های زود گذر کافرانی چون قارون ببندند.

گفتار سوم: نهی از دل بستگی به تجملات

خداوند پیامبر صلی الله علیه و آله و السلام و مومنان را از روی گردانی از فقرا و دل بستن و چشم دوختن به زینت های زود گذر ثروت مندان کافر منع می نماید.

« وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الدُّنْيَا وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَن ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا ».

خداوند از پیامبرش می خواهد که به کسانی که به زر و زیورهای دنیا دل بسته اند توجه ننماید و از افراط گران و غفلت گرایانی که غفلت بر قلوبشان به علت مجازات از فراموشی خدا و عناد با او مسلط گشته است پیروی نکند و با کسانی نشست و برخاست کند که در اندیشه کسب رضای خداوند هستند.

منظور از وجه خداوند، خشنودی و طاعت خدا و اخلاص در آن است.

آلوسی می نویسد: وجه تعابیر مختلف دارد؛ ذات، وجه و طریق که خدا به اراده خود بدان امر کرده است، کنایه از محبت و طلب خشنودی خدا، برای تعظیم و بزرگداشت است.

اما آنچه صحیح تر است مطلبی است که علامه طباطبایی بدان اشاره نموده است به اینکه کلمه "وجه" از هر چیز به معنای آن رویی است که به طرف ماست، و ما به سویش می رویم و وجه خدا همان اسماء حسنی و صفات علیایی است که متوجهین به درگاهش با آن ها متوجه می شوند، و به وسیله آن ها خدا را می خوانند و عبادت می کنند، کسی که وجه او را می خواهد اگر صفات فعلی او نظیر رحمت و رضا و انعام و فضل را منظور دارد آن وقت اراده وجه خدا به معنای این می شود که خدا او را به لباس مرحومیت و مرضی بودن در آورد. و اگر منظور او صفات غیر فعلی خدا مانند علم و قدرت و کبریا و عظمت او است، پس منظورش این است که با این صفات علیا به درگاه او تقرب جوید.

علامه جعفری درباره مفهوم این آیه می نویسد: «این آیه شریفه به صراحت کامل از قربانی کردن حیات انسان هایی که در این دنیا می خواهند با حیات معقول الهی زندگی کنند، به آرایش ها و زینت ها و زیورهای چشمگیر جلوگیری می کند و گوشزد می کند که این آرایش ها و پیرایش ها نباید سد راه حیات اصلی روح آدمیان باشد.

آن فرد و جامعه ای که از حیات قابل تفسیر و توجیه معقول ناتوان است، هرگز نخواهد توانست از قانون اصلی حیات برخوردار شود و در نتیجه حتی از تفسیر زیبایی ها و برخوردارگی از آن ها نیز ناتوان خواهد بود».

درباره شان نزول این آیه اقوالی است.

طبری می نویسد: مقصود از زینة الحیاة همنشینی با اشراف و بزرگان آن ها است و این جملات توصیف عینة بن حصن و الأقرع بن حابس و رفقای آن ها است که از پیغمبر تقاضا کردند مسلمین فقیر را از خود دور کند، و به آن حضرت دستور داده شده است که به سخنان آن ها گوش ندهد.

در کشف آمده است که قومی از رؤسای کفر به پیامبر صلی الله علیه و آله و السّلم گفتند که این پشمینه پوشان بی مقدار را چون صهیب و عمار و خباب و سلمان و اباذر که بوی عرق خرقة های ایشان ما را اذیت می کند از مجلس خود دور ساز تا ما با تو مجالست کنیم و چون ما که اشراف عربیم با تو رابطه داشته باشیم قطعاً همه اعراب به ارتباط و پیروی از تو تمایل پیدا می کنند و حضرت به جهت اهمّی که در باب اسلام ایشان داشت در خواطر مبارکش گذشت که با ایشان مجالست کند و با اصحاب در وقتی خاص صحبت کند که این آیه آمد.

در الدر المنثور آمده که ابن مردویه از طریق جویری از ضحاک از ابن عباس نقل می کند که: این آیه در باره امیة بن خلف نازل شده که به رسول خدا صلی الله علیه و آله و السّلم می گفت: باید فقراء را از دور خودت برانی تا ما اشراف و صناید قریش با تو رابطه و آمد و شد برقرار کنیم. خدای تعالی این آیه را فرستاد.

به هر ترتیب فارغ از صحت هر کدام از این اقوال آنچه جای سخن دارد این است که خداوند در این آیه پیامبرش و بالطبع مومنین را نهی می کند از این که بخواهند از فقرا روی گردانیده و دل بسته به زینت های ثروت مندان کافر شوند البته درباره این مطلب که پیامبر در خاطرش آمد که به خاطر جلب رضایت مستکبران به آنان بیشتر تمایل شده و فقرای مسلمان را رها کند تا شرط آنان محقق گردد نمی توان این سخن را با عصمت و شأن پیامبری که از او به "رحمة و رافة للعالمین و المومنین" تعبیر نموده و کسی که خدا به او فرمود: "و اگر خشن و سنگدل بودی، از اطراف تو، پراکنده می شدند" پذیرفت چرا که رها نمودن فقرا و ضعفا با اصل مهربانی و رافت ناسازگار است و بنابر این، تنها می توان درباره این آیه این گونه نتیجه گرفت که این آیه یک دستور اخلاقی را به پیامبر و مومنان یادآور می شود و این دستور پس از آن بوده که مستکبرین تقاضایی نابخردانه نمودند.

خداوند در آیه ۱۳۱ سوره طه نیز به همین حقیقت به گونه ای دیگر اشاره می نماید.

«وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الدُّنْيَا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَرِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ.»

در این آیه اشاره به زینت و شادی دنیا است که گروهی از کافران از آن برخوردار بودند زیرا که برخی از زنان و مردان کافر عصر بعثت از امکانات و ثروت چشم گیری برخوردار بودند و خداوند پیامبر صلی الله علیه و آله و السّلم را از توجه به سرمایه های چشم گیر کافران و اشتیاق بهره گیری از آن بر حذر داشت و مسلمانان صدر اسلام بر اثر مشاهده رفاه کافران در خطر توجه به زر و زیور دنیا بودند.

مال می تواند از این جهت برای شخص متمکن و برخوردار وسیله امتحان باشد که معلوم شود با حقوق خداوند و اولیای او و مردم در مال چگونه رفتار می کند آیا به وظیفه شرعی و اخلاقی خود در این زمینه عمل می کند پس این زندگی شکوفای کافران آزمون الهی برای آنان بود.

علامه جعفری می نویسد: «از این آیه چنین استفاده می شود که زیبایی صوری، یکی از وسایل آزمایش اولاد آدم است و به خوبی می تواند انسان را در مبارزه امواج تمایلات و آرمان های معقول مذهبی و اخلاقی در تلاطم قرار بدهد که اگر شخصیت را تقویت نموده و تمایلات زودگذر را مهار کند و نگذارد آرمان های معقول مختل شوند، گامی بزرگ در مسیر رشد برداشته است و اگر شخصیت را در برابر تمایلات ببازد و آرمان های معقول را به باد آن تمایلات بسپارد، رو به سقوط رفته و قطعاً به یک حیوان ناآگاه و بی اختیار مبدل خواهد شد.»

امام صادق علیه السّلام در معنی آیه چنین می فرماید: «مبادا که نفست را به سوی کسی که بالاتر از توست [از نظر مادی] مایل

سازی زیرا خداوند متعال خطاب به رسول خدا صلی الله علیه وآله والسلم، که اموال و اولاد آنها مایه اعجاب تو نشوند و چشمت را به بهره های دنیوی عده ای ندوز در این باره کفایت می نماید».

همچنین ایشان در نقلی دیگر فرمودند: وقتی که این آیه نازل شد رسول خدا صلی الله علیه وآله والسلم برخاست و نشست آن گاه فرمود کسی که در ناکامی ها به آنچه نزد خدا است دل گرم نباشد دلش از حسرت بر دنیا پاره پاره می شود و کسی که چشم به آنچه مردم دارند بدوزد اندوهش بسیار گشته و هرگز از غیظ تهی نمی شود و کسی که نفهمد که خدای تعالی غیر از خوردن و آشامیدن نعمت هایی دارد اجلش کوتاه و عذابش نزدیک می گردد.

بنابر این، خطاب در این آیه شریفه، ظاهراً متوجه پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله والسلم است؛ ولی در اصل دستوری عام است که هر فرد مکلف را از غیر خدا منع فرموده و آنان را از فریفتگی به زخارف فریبنده‌ای که جهت امتحان مترفان در اختیار آنان گذاشته باز می‌دارد و آنان را توجّه می‌دهد به این که رزق معنوی که پروردگار در اختیار شما گذارده، خیلی بهتر و اثر نیکوی آن پاینده‌تر است و سعادت دنیا و آخرت را در پی دارد.

گفتار چهارم: دل بستگی به تجملات و فرمان ناپذیری از رهبر جامعه اسلامی

خطر دل بسته شدن و توجه نمودن به زخارف دنیوی و زینت های زود گذران و غفلت از خدا آن چنان می تواند ارزش های اجتماعی و دینی یک جامعه را مورد هدف قرار دهد که دیگر میان پیامبر صلی الله علیه وآله والسلم و زخارف دنیوی برخی از نزدیکان ایشان تا حدی تمایل به زینت ها و کناره گیری از ایشان گرفتند و خداوند در آیاتی که مشهور به "تخیر" است به این خطر مهم که "بیت نبوت" را تهدید می کرد اشاره می نماید.

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَأُزَاجِكُمْ إِن كُنْتُمْ تُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعْكُنَّ وَأُسَرِّحْكُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا وَإِن كُنْتُمْ تُرِيدُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنكُنَّ أَجْرًا عَظِيمًا».

خداوند در این آیات همسران پیامبر صلی الله علیه وآله والسلم را مورد خطاب قرار می دهد و ابتدا آنان را تذکر می دهد که از دنیا و زینت آن جز روزی معمول و به اندازه عموم جامعه چیزی ندارند و این در صورتی است که بخواهند افتخار همسری پیامبر صلی الله علیه وآله والسلم را با خود حمل نمایند که این افتخار دارای سختی هایی نیز می باشد که باید پایدار بوده و نسبت به دستورات الهی و پیروی از پیامبر صلی الله علیه وآله والسلم توجه لازم را مبذول نمایند و اگر از خدا بترسند، خداوند اجر دو برابر می دهد، و اگر هم عمل ناشایست کنند، عذابشان نزد خدا دو چندان خواهد بود.

و سپس آنان را امر می کند به عفت، و اینکه ملازم خانه خود باشند، و چون سایر زنان خود را به نامحرم نشان ندهند، و نماز بگذارند، و زکات دهند.

مراد از اراده حیات دنیا و زینت آن، این است که انسان دنیا و زینت آن را اصل و هدف قرار دهد، چه اینکه آخرت را هم در نظر بگیرد یا نه، و مراد از اراده حیات آخرت نیز این است که آدمی آن را هدف و اصل قرار دهد، و دلش همواره متعلق بدان باشد، چه اینکه حیات دنیایش هم توسعه داشته باشد، و به زینت و صفای عیش نائل بشود، یا آنکه از لذات مادی به کلی بی بهره باشد.

قمی در تفسیرش می نویسد: « هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه وآله والسلم از غزوه خیبر بازگشت و به ثروت و اموال زیاد آل ابی الحقیق دست یافت و به غنیمت گرفت، زنان پیغمبر عرضه داشتند: این گنجینه ها را به ما بده! رسول خدا صلی الله علیه وآله والسلم فرمود: غنیمت های بدست آمده را همه طبق دستور پروردگار، میان مسلمانان تقسیم نموده ام.

همسران از پیامبر صلی الله علیه وآله والسلم خشمگین شدند و عرض نمودند: گمان نموده ای که چنانچه ما را طلاق دهی ما هرگز همسری هم کفو از قوم خود نخواهیم داشت که با ما ازدواج کند؟ خدای تعالی به آن حضرت دستور داد تا از ایشان کناره گیری

کند. رسول خدا صلی الله علیه وآله و السّلم بیست و نه روز از ایشان کناره گیری نمود و در منزل ماریه نبطیه (مادر ابراهیم) منزل گزید، تا این که حیض دیدند و پاک شدند. آنگاه آیه تخییر نازل شد و اولین کسی که از بین همسران پیامبر صلی الله علیه وآله و السّلم برخاست، ام سلمه بود، عرضه داشت: من، خدا و رسول را اختیار می کنم به دنبال او همسران برخاستند و مانند ام سلمه گفتند».

در کافی به سند خود از داوود بن سرحان از امام صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمود: زینب دختر جحش گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله و السّلم پنداشتند اگر ما را طلاق دهد شوهر برای ما قحطی است، و این در هنگامی بود که رسول خدا صلی الله علیه وآله و السّلم بیست و نه روز از آنان کناره گیری کرده بود، وقتی زینب این حرف را زد، خدای تعالی جبرئیل را نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله و السّلم فرستاد، و گفت: "قُلْ لِّأَزْوَاجِكُمْ" ... پس همسران گفتند: ما خدا و رسول او را و خانه آخرت را برگزیدیم.

از این شان نزول ها استفاده می شود که همسران، تقاضای مختلفی در مورد افزایش نفقه یا لوازم گوناگون زندگی از ایشان داشته اند و پیامبر که می دانست پذیرفتن و تسلیم شدن در برابر این گونه خواهش ها، چه عواقبی برای «بیت نبوت» در بر خواهد داشت، از انجام این خواسته ها سرباز زد و یک ماه از آن ها کناره گیری نمود تا این که آیات فوق نازل شد و با لحن قاطع اما با رفت و مهربانی به آن ها هشدار داد که اگر زندگی پر زرق و برق دنیا می خواهید، می توانید از پیامبر صلی الله علیه وآله و السّلم جدا شوید و به هر کجا می خواهید بروید و اگر به زندگی ساده و افتخار آمیز پیامبر صلی الله علیه وآله و السّلم قانع هستید بمانید و از پاداش های بزرگ پروردگار برخوردار شوید.

شایان ذکر است که برخی از فقها سعی نمودند که از این آیه حکمی فقهی استخراج نموده و تخییر در جدایی را برای همه مردم تعمیم دهند حال آنکه در کتاب کافی به سند خود از عیص بن قاسم، از امام صادق علیه السّلام روایت کرده که گفت: از آن جناب این مسأله را پرسیدم که مردی همسر خود را مخیر می کند، و همسرش جدایی را می گزیند، آیا به صرف این گزینش جدا می شود یا نه؟ فرمود: نه، این حکم تنها مخصوص رسول خدا صلی الله علیه وآله و السّلم بود، که از ناحیه خدا مامور شد همسرانش را مخیر کند، و او هم از باب امتثال امر خدا این کار را کرد، تازه اگر همسرانش جدایی را اختیار می کردند رسول خدا صلی الله علیه وآله و السّلم طلاقشان می داد، و صرف اختیار زنان طلاق نمی شود.

بنابر این، آنچه می توان از این آیات نتیجه گرفت این است که اولاً صرف همسری رسول خدا صلی الله علیه وآله و السّلم مایه اجر عظیم نیست و اینگونه نیست که خدا برای هر کس که همسر آن جناب شود کرامتی و حرمتی قائل باشد، بلکه کرامت و احترام زمانی است که آنان پیروی محض از خدا و رسول صلی الله علیه وآله و السّلم را پیشه کنند که در آیات بعد همین حقیقت را با تقیید به تقوی مطرح می فرماید.

ثانیاً خداوند در آیات نخست این سوره از همسران پیامبر صلی الله علیه وآله و السّلم با عنوان «ام المؤمنین» یاد می فرماید و نیز در آیه ۲۱ سوره احزاب، پیامبر را اسوه مردم معرفی و خانواده او و زنانش نیز می باید اسوه زنان با ایمان باشند و در واقع این امتیازی است برای آنان و به یقین چنین افتخاری و ظایف سنگینی را به همراه دارد.

به همین جهت اگر آنان (ام المؤمنین) و اسوه زنان باشند نمی توانند فکر و قلب شان را در گرو زرق و برق و زینت دنیا معطوف کنند.

ثالثاً جمع بین وسعت در زندگی دنیوی و آن که از هر نعمتی همچون همسران پادشاهان بهره گرفته و به آن سرگرم شد و خود را به بهترین امکانات مجهز نموده و غنائمی که با خون شهدای اسلام به دست آمده با همسری پیامبر صلی الله علیه وآله و السّلم امکان ندارد و حال آنکه در میان مسلمین و بالخصوص مهاجرین مردمان در نهایت عسرت زندگی می کنند.

رابعاً اگر چه مخاطب این آیه همسران پیامبر صلی الله علیه و آله و السلم هستند، ولی محتوای آیات و نتیجه آن، دیگر رهبران امت ها در همه اعصار را نیز در بر می گیرد که می باید به جای استفاده از موقعیت ظاهری خویش، برای رسیدن به زندگی مرفه مادی با تن دادن به برخی محرومیت های دنیوی، برای نیل به رضای خدا و هدایت خلق تلاش نمایند.

بنابر این، همان طور که پیش تر نیز مطرح نمودیم اصل گرایش به دنیا با هدف اصلی یعنی آخرت مذموم نبوده و آیات قرآن نیز موید همین مطلب است ولی پرستش دنیا و متعلقات آن مورد نکوهش و ذم قرآن می باشد؛ البته این حقیقت در روایات نیز به شایستگی بازتاب یافته است.

گفتار پنجم: ضرورت بی رغبتی به تجملات برای رشد و تقرب به خدا

در برخی روایات از بی رغبتی به دنیا به عنوان بهترین زینت آدمی نام برده شده است. رسول خدا صلی الله علیه و آله و السلم به امیرالمومنین علیه السلام می فرمایند: «ای علی خداوند متعال تو را به زیوری آراسته که بندگان را به زیوری محبوب تر از آن نزد خود نیاراسته است تو را به دنیا بی رغبت کرده و آن را منفور تو ساخت و محبت تهیدستان را در دل تو نهاد پس تو به داشتن پیروانی چون آن ها خرسندی و آن ها به داشتن امامی چون تو».

امام باقر علیه السلام فرمودند: از جمله نخواستارهای خداوند متعال با موسی علیه السلام این بود که آراستگان، خود را برای من به زیوری نآراستند که همانند بی رغبتی به دنیا در آنچه بدان نیاز ندارند باشد.

همچنین در بیان ارزش و اثرات زهد می خوانیم: «زهد ورزی در دنیا موجب راحتی دل و بدن است».

امام صادق علیه السلام در بیانی، ایمان و دیدن نتیجه آن را زمانی می دانند که انسان از دنیا بی رغبت شود:

«بدون بی رغبتی به دنیا، چشیدن شیرینی ایمان بر دل های شما حرام خواهد بود».

علی علیه السلام در توصیف دنیا و مذمت آن می فرمایند: «دنیا می فریبد و زیان می زند و می گذرد. خداوند دنیا را به عنوان پاداش برای اولیائش، و کیفر برای دشمنانش نپسندید و اهل دنیا چون کاروانند که در اثنای فرود آمدن کاروان سالارشان فریاد بر می دارد که کوچ کنند».

همچنین آن بزرگوار در کلامی دیگر می فرماید: «از دنیا حذر کنید که بی وفا و نیرنگ باز و فریبنده است؛ بخشنده و باز گیرنده و پوشاننده و برهنه کننده است. خوشی هایش دوام ندارد و رنج هایش پایان پذیرد و بلا هایش فرو نشیند».

ایشان پس از آنکه دنیا را این گونه تعریف می نمایند در سخنی دیگر درباره عدم دل بستگی به ثروت و نیز عدم اندوه به خاطر از دست دادن برخی امور دنیوی می فرمایند: «به ثروت و رفاه دل شاد مشو و از تهیدستی و گرفتاری اندوه به دل راه مده زیرا طلا با آتش گداخته و ناب می شود و مؤمن با بلا و گرفتاری».

گفتار ششم: کار بست سبک مصرف و پرهیز از تجمل گرایی افراطی

به منظور پرهیز از تجمل پرستی و داشتن مشی ساده زیستی می باید سبک مصرف داشت.

«از مباحث اسلام در اخلاق مصرف، نفی نیازهای کاذب و غیر واقعی است که خود، از تمایزات اساسی میان مکتب اقتصادی اسلام با نظام سرمایه داری به شمار می رود.

از دیدگاه اسلام، نیاز مادی آدمی باید در حد متعارف تامین گردد؛ ولی مصارف بیهوده و کاذب به هیچ روی تایید نشده است».

«از یاد نبریم که نیازهای کاذب، آدمی را به مصرف گرایی و تجملات می کشاند و به امیال نفسانی وی دامن می زند و با گرایش های متعالی اسلام همانند عدالت خواهی و نوع دوستی و ارزش های اصیلی همچون زهد و قناعت در تضاد است. اولیای الهی از

یک سو با ارائه الگوی عملی مصرف که مبتنی بر ارزش های دینی است، به تبلیغ مصرف اسلامی می پرداخته اند و با زهد و ساده زیستی، هر گونه مصرف گرایی و تجمل پرستی را مردود دانسته اند و از سویی دیگر، با تعدیل و کنترل تبلیغات هر گونه اقدام مسلمانان را که نشان از مصرف گرایی داشت نکوهیده اند.

آنچه در سبک مصرف می باید لحاظ شود موارد متعددی است از جمله داشتن اعتقاد و هدف مشخص و مطلوب برای مصرف. اسلام اعتقاد به آخرت و اصالت دادن به آن را مطرح می کند که تاثیر این نگرش بر مصرف این است که مسلمان نمی تواند به بهانه مالکیت (مجازی) مطلق خویش بر دارای هایی که در دست دارد، فارغ از هر گونه حد و قانونی آن ها را در جهت تامین لذات شخصی به کار گیرد بلکه در این میان اسلام محدوده ای را تعیین نموده که براساس آن مصرف برخی کالاها ممنوع شده و حتی در میان موارد مجاز به مصرف نیز محدودیت هایی را برای مصرف کننده اعمال کرده است و حتی در مواقعی، صرف درآمد را در بعضی از راهها مورد تشویق قرار داده است.

آنچه در مکاتب سرمایه داری، به عنوان غائی ترین هدف مصرف، به چشم می خورد خشنودی و ارضاء فردی است حال آنکه که در مکتب اسلام هدف غائی از مصرف رضایت و خشنودی خداوند است و مسلمان تمام سعی خویش را در این جهت مصروف می نماید.

در سبک مصرفی که اسلام ارائه می دهد رعایت اعتدال و حد وسط در مصرف به عنوان میزان مطلوب بهره مندی و استفاده از نعمات الهی شمرده شده است.

این حد وسط در مصرف که در منابع دینی از آن به «اقتصاد» تعبیر گشته است آن میزان است که نه به اسراف و اتراف منتهی گردد و نه دچار تقتیر و سخت گیری و رهبانیت باشد.

گفتار هفتم: ساده زیستی و سبک زندگی نبوی

سیره پیامبر صلی الله علیه و آله و آله و السلام بر ساده زیستی بود که امام علی علیه السلام در توصیف بخشی از سبک زندگی نبوی می فرماید:

«آن حضرت بر روی زمین غذا می خورد و مانند بنده می نشست و با دست خود کفشش را پینه می دوخت لباسش را وصله می زد. بر خر بی پالان سوار می شد و یک نفر را هم ردیف خود سوار می کرد. اگر بر در خانه اش پرده ای آویخته می دید که در آن نقش و نگاری بود به همسرانش می گفت: این را از نظرم نهان ساز زیرا هر گاه چشم من به این نقش و نگار می افتد دنیا و زیورهای آن را به یاد می آورم.

او قلبا از دنیا اعراض نمود و خاطرات آن را از ذهنش برد و دوست داشت که زینت دنیا از نظرش دور باشد تا مبادا لباس فاخری از آن فرا گیرد و آن را جایگاه آرامش بیند و به ماندن در آن دل ببندد».

همچنین یکی از دانشمندان معروف مسیحی و رومانی پس از مطالعه زندگانی پیامبر صلی الله علیه و آله و آله و السلام و تحت تاثیر قرار گرفتن از آن می نویسد: در زندگی محمد صلی الله علیه و آله و آله و السلام تا آخرین روزی که زنده بود، اثری از تجمل و اسراف دیده نشد، محمد صلی الله علیه و آله و آله و السلام در تمام مدتی که در بیابان به سر می برد غذایی جز شیر شتر نداشت و بعد از مراجعت به مکه، خرما و نان تناول می نمود، تا روزی که محمد صلی الله علیه و آله و آله و السلام حیات داشت فقط یک نوع غذا می خورد، و برای خوردن طعام بر زمین می نشست و سفره او عبارت بود از یک نوع سفره حصیری که از لیاف خرما می بافتند.

گفتار هشتم: تجمل گرایی افراطی، نشانه مرگ معنوی

دل بستگی به دنیا و نیز تجمل پرستی مایه مرگ معنوی افراد می شود و کسی که از نظر معنوی نتوان به حقیقت حیاتی برایش متصور بود قطعاً حیات جسمانی او نیز فایده‌تی برای سعادت او نخواهد داشت.

امام صادق علیه السلام روایتی را از پدرشان و ایشان از پیامبر صلی الله علیه وآله و السلام نقل می کنند، که آن حضرت فرمودند:

«چهار چیز قلب انسان را می میراند؛ گناه روی گناه، افزونی مناقشه با زنان؛ یعنی مراوده و بحث با آنان، ممارت با احمق؛ یعنی کسانی که هر چه او را به خیر هدایت کنی، باز راه خودش را می رود و چهارم، هم نشینی با مردگان. گفته شد: یا رسول الله! مردگان که هستند؟ فرمود: هر ثروت مندی که به اتراف و تجمل و خوش گذرانی پردازد».

در همین زمینه، حضرت علی علیه السلام در کلام گهربار خود، به سرانجام تجمل پرستانی که دل به دنیا بسته اند، پرداخته و نتیجه کار آن ها را کشیده شدن به سوی گرفتاری و مصیبت می داند:

«ای مردم! به دنیا به چشم بی رغبتی و بی اعتنایی بنگرید. به خدا سوگند دنیا به زودی ساکنان خود را از میان می برد و هوس بازانی را که با خاطر جمعی در آن زندگی می کنند به مصیبت می کشاند».

نکته ای که با عنایت به آیات قرآن و روایات اهل بیت استفاده می شود آن است که علت و فلسفه مبارزه قرآن با «اتراف» و «تکاثر» و طرد این دو پدیده ضد عدالت و ضد انسانیت در احادیث برای این است که عدالت راهی برای تحقق بیابد و بشریت به سوی ساختن جامعه های قائم بالقسط پیش رود.

بنابر این، با تأمل در آیات و روایات در می یابیم که تجمل پرستی، مانعی است برای کامل شدن انسانی که دنیا را محل گذر و کسب توشه جهت آخرت می داند و به سبب طمع خویش هر چه به دنیا و تعلقات مادی آن بیشتر وابسته گردد، آلودگی او به دنیا و زخارف آن بیشتر می گردد و در نتیجه از امور معنوی فاصله خواهد گرفت و از انسانیت خویش تهی خواهد شد و در سراشیبی هلاکت خواهد افتاد.

و به همین دلیل نباید به عزت و ارجمندی در دنیا دل بست و به زیور و نعمت آن نباید فریب خورد چرا که ارجمندی در دنیا و فخر کردن به آن از میان می رود و زینت و نعمت های آن فانی می گردد و این زندگی چه راه طبیعی خود را طی کند و چه نکند، دیر یا زود، دست فنا دامانش را خواهد گرفت و هر زنده ای در آن از بین خواهد رفت و تنها جایی که ثابت و پایدار است عالم آخرت است پس خردمند کسی است که به دنیائی که همه چیز آن موقتی و ناپایدار است دل نبندد.

گفتار نهم: بر خورداری از رفاه و پرهیز از حب به تجملات

آنچه در آیات و روایات به عنوان مذمت دنیا و متعلقات آن از جمله زینت ها و تجملات مطرح می شود در واقع دل بسته شدن و گرایش افراطی به آن است و همان چیزی که در بسیاری از روایات به عنوان مذمت حب دنیا که منتج به دل بستگی و پرستش هست مطرح می شود.

همچون امام سجّاد علیه السلام فرمودند: «والدّنيا دنیاة ان: دنیا بلاغ و دنیا ملعونه». که همان بزرگوار در بیان دنیای ملعون آن را حب دنیا دانسته و می فرماید: «حَبّ الدّنيا رأس كلّ خطیئة».

و نیز علی علیه السلام فرمودند: «إياك و حبّ الدّنيا! فإنّها أصل كلّ خطیئة و معدن كلّ بلیة».

بنابراین، دنیایی که در آن انسان به متعلقات این زندگی دل بسته نشود و حب آن را در دل راه ندهد و به پرستش آن نپردازد بلکه بر عکس از دنیا حسن استفاده رانماید یعنی علاوه بر استفاده در محدوده اسلامی ازدنیادر جهت رفع نیازهای خویش، از آن به عنوان محل توشه برداری برای سرای باقی نگاه نکند نه تنها از نظر دین مخالفتی نیست و با سبکی که آن از زندگی ارائه می دهد تضادی ندارد بلکه بدان تشویق نیز نموده و به بیان ارزش دنیای ممدوح پرداخته و کسانی را که به بهانه دل بستن به دنیا راه افراط را

برگزیده و رهبانیت پیشه نموده اند مورد نکوهش قرار می دهد.

تبراعظم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و السلام در همین زمینه فرمودند: «الدنيا مزرعة الآخرة».

علی علیه السلام نیز وقتی شنیدند کسی دنیا را مذمت می نماید فرمودند: چگونه دنیا را مذمت می نمایی در صورتی که دنیا دار صدق است برای کسی که تصدیق نماید و برای کسی که بفهمد خانه عاقبت است و برای کسی که از آن توشه بردارد خانه غنا است و جای سجده گاه انبیاء است و محل هبوط وحی است و جای تجارت اولیای خدا است که در دنیا اکتساب رحمت نمایند و بهشت را فایده برند پس برای چه دنیا را مذمت می نمایی؟

علی علیه السلام در وصف پرهیزگاران اشاره به دو بعدی بودن زندگی آن ها به توجه دنیا و آخرت و عدم رهبانیت می نمایند. ایشان در بخشی از سخنان خویش می فرمایند: «بدانید ای بندگان خدا که پرهیزگاران حال و آینده خیر را جمع کرده اند، با اهل دنیا در دنیایشان شریک شده اند ولی اهل دنیا در آخرت آن ها شریک نشده اند. خداوند در دنیا آنچه را که آن ها را کفایت می کند و بی نیاز می سازد بر آن ها مباح کرده است... آنان در دنیا به بهترین صورتی که ممکن است ساکن شدند و بهترین چیزی را که خورده می شود خوردند، با اهل دنیا در دنیایشان شریک شدند و با آن ها از چیزهای پاکیزه ای که می خوردند، خوردند و از چیزهای پاکیزه ای که می آشامند آشامیدند و بهترین چیزهایی که می پوشند پوشیدند و بهترین جاهایی که ساکن می شوند ساکن شدند و با بهترین افرادی که ازدواج می کنند ازدواج کردند و بر بهترین چیزی که سوار می شوند سوار شدند...».

همان بزرگوار در کلامی دُرر بار فرمودند: «راست می گویم، دنیا تو (انسان) را نفریفت، بلکه تو بودی که فریفته آن شدی، زیرا او پندهایش را آشکارا در اختیار نهاد و یکسان و عادلانه به تو اعلام خطر داد. دنیایی که پیوسته درد و ناراحتی تن و کاهش نیرو را به تو وعده می دهد همانا راستگوتر و وفادارتر از آن است که به تو دروغ بگوید و یا تو را بفریبد.

چه بسا حادثه ای از سوی او پیش آید و تو را اندرز گوید اما به او بدبین باشی و یا خبر راستی برایت بیاورد و تو او را دروغگو پنداری.

واگر بخواهی با دیدن خانه های ویران و مساکن خالی و بی صاحب با دنیا آشنا شوی خواهی دید که او با یادآوری های نیکو و پندهای رسایش به تو، برایت چون یاری دلسوز و کسی که بر هلاکت دریغ می ورزد خواهد بود. دنیا سرایی است خوب برای کسانی که دل به این سرا نبندند و جایی است نیکو برای کسانی که آن را وطن دائمی نشمارند».

امام سجاد علیه السلام درباره رفاه مطلوب می فرمایند: «پسندیده ترین شما در نزد خدا، آن کسی است که رفاه بیشتری برای اهل و عیالش فراهم آورد».

بنابر این، پرهیز از تجمل پرستی به معنای عدم استفاده از تجمل و برخوردار نبودن از رفاه نیست.

از مجموع آیات و روایات استفاده می شود که دنیا دو گونه است: ممدوح و مذموم.

و دنیای ممدوح، همان است که در برابر آخرت قرار دارد و در فرمایشات اهل بیت علیهم السلام آن را به مزرعه آخرت، دار موعظه و عبرت گیری، مصلائی فرشتگان، مهبط وحی و محل تجارت اولیای الهی معرفی کرده اند.

و همان گونه که علی علیه السلام فرموده بودند این دنیا همه چیز را صادقانه نشان داده و هرگز کسی را نمی فریبد، چون خانه حق و صدق است؛ زشت را زشت و زیبا را زیبا جلوه می دهد و هم عزت عزیزان و هم ذلت ذلیلان را ارائه می دهد؛ هم نمایشگاه به قدرت رسیدن برخی از اهالی آن و هم عزلشان است.

بنابر این، اصل دنیا، زیباست و هیچ خلائی در آن نیست، چراکه صنع الهی است همو که هر چه آفرید زیبا است: «اللّٰذی أَحْسَنَ كُلَّ شَیْءٍ خَلَقَهُ».

نتیجه: پس خداوند این نعمت هایی که به ما عطا فرموده است برای افرادی که فقط در جهت امورات مادی استفاده می کنند بی

ارزش است ولی اگر در دنیا از نعمت سلامتی، نیرو، جوانی، ثروت و نشاط خود در راه بدست آوردن کمالات اخروی استفاده شود با ارزش است.

گفتار دهم: تبرج و خود نمایی، محرکی برای تجمل پرستی

خود نمایی و تبرج که در اصل امری غریزی است، اگر کنترل نشود و از حد بگذرد می‌تواند پی‌آمدهای نامطلوبی بر جای گذارد.

از طرفی در خود نمایی، عواملی دخیل است و خود تبرج نیز عاملی برای برخی امور دیگر است.

از جمله موارد خود نمایی و تفاخر، پوشاک و وسایل زینتی است که به تعبیری آن را تجملات می‌نامند و آن زمان که در خود نماییدن افراط صورت گیرد، میزان و کیفیت استفاده از تجملات هم بیشتر شده و دل بستگی فراوان می‌شود و باعث ایجاد حس تجمل پرستی می‌گردد.

گرچه خود نمایی امری فطری است و در هر دو جنس مذکر و مؤنث انسان موجود است اما این گرایش در زنان شدت بیشتری دارد و از همین جهت قرآن کریم نیز به جهت جلوگیری از افراط در خود نمایی و گرفتار آمدن به تجمل پرستی، به نهی از تبرج و خود نمایی زنان در خارج از محدوده و عرف اسلامی پرداخته است.

اصل وجود خصیصه تبرج در زنان مذموم نیست و اگر بر طبق حدود شرعی و دستورات دینی باشد لازم نیز است چراکه در دین بسیار توصیه شده که زن در زندگی زناشویی خود را برای شوهرش آرایش نموده و خود نمایی کند که این امر مایه تجاذب زوجین و استحکام بیشتر خانواده و زندگی است.

در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و السلام در مورد ویژگی‌های بهترین زنان نقل شده است که فرمودند: «بهترین زنان شما زنی است که بسیار با محبت باشد، عقیف و پاکدامن باشد، نزد اقوامش عزیز و محترم باشد، با شوهرش متواضع و فروتن باشد، برای او خودآرایی و تبرج داشته باشد و در برابر نامحرم عقیف باشد».

در این روایت به تبرج اهمیت داده شده و به خودآرایی و خودنمایی زن در مقابل شوهرش تاکید شده است.

همان طور که پیش تر هم در بررسی آیات ۳۱ و ۶۰ سوره نور اشاره شد خداوند در کنار امر به پوشش و عدم ابدای زینت در مورد اول و ابدای بخشی از آن در مورد دوم، نکته‌ای را بیان می‌دارد که نشان می‌دهد صرف توجه و رعایت همه جوانب پوشش و حدود خودآرایی منطبق با دستورات اسلامی، زن وظیفه خود را در قبال عفاف و حجاب به پایان نرسانده و نمی‌تواند ضامن سلامت زن و جامعه گردد چرا که گاه ممکن است زن در اجتماع پوشیده ظاهر گردد لکن با پوشش یا رفتاری حاضر گردد و گفتار و لحن کلامی به کار برد که جلب توجه نموده و محرک قوای جنسی مردان گردد.

به همین دلیل بخش مهم تری نیز همچنان باقی است که در واقع مکمل بخش نخست است و آن عدم تبرج و خود نمایی به هر نحو و شکلی است که عمدتاً این مهم در جوامع اسلامی از زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و السلام و بالاخص پس از ایشان از سوی برخی زنان مسلمان مغفول مانده و به ناهنجاری برای جوامع اسلامی بدل شده است گرچه در این جوامع سعی بر این است که تقید به بخش اول یعنی پوشش و عدم ابدای زینت در مقابل نامحرم رعایت شود.

بنابر این، دو جریان ضد عفت عمومی در هر جامعه‌ای وجود دارند یک جریان پوشش ستیزی و رعایت نکردن کیفیت پوشش و دیگری جریان جلوه نمایی با گونه‌های مختلفش.

شهید مطهری درباره اختصاص غریزه خود نمایی و تبرج به زنان می‌گوید: «اما علت اینکه در اسلام دستور پوشش اختصاص به زنان یافته است، این است که میل به خود نمایی و خودآرایی مخصوص زنان است. از نظر تصاحب قلب‌ها و دل‌ها، مرد شکار است

و زن شکارچی؛ همچنان که از نظر تصاحب جسم و تن، زن شکار است و مرد شکارچی. میل زن به خودآرایی از این نوع حس شکارچی گری او ناشی می‌شود. در هیچ جای دنیا سابقه ندارد که مردان لباس‌های بدن‌نما و آرایش‌های تحریک‌کننده به کار برند. این زن است که به حکم طبیعت خاص خود، می‌خواهد دلبری کند و مرد را دل‌باخته و در دام علاقه خود اسیر کند، انحراف تبرّج و برهنگی از انحراف‌های مخصوص زنان است و دستور پوشش هم برای آنان مقرر گردیده است.

علامه مصباح در همین زمینه می‌نویسد: «یکی از دل‌مشغولی‌های زن که از تفاوت اول سرچشمه می‌گیرد، این است که با استفاده از وسایل ممکن و در دسترس، خود را بیاراید و زیباتر جلوه کند و با زیرکی خاصی می‌کوشد تا آراستگی و زیبایی خود را به دیگران، به ویژه مردان بنمایاند تا بدین وسیله، آنان را در دام عشق خویش گرفتار سازد.»

یکی از روان‌شناسان معروف ایتالیایی در این باره می‌نویسد: «در زن علاقه به دلبر بودن، مورد پسند بودن و مایه خرسند شدن بسیار شدید است.»

وی در جای دیگری می‌گوید: یکی از تمایلات عمیق و آرزوهای اساسی زن آن است که در چشم دیگران اثری مطلوب بخشیده و به وسیله حسن قیافه، زیبایی اندام، موزون بودن حرکات، خوش آهنگی صدا، طرز تکلم و بالاخره شیوه خرام خود، مطبوع طبع واقع گشته، احساسات آن‌ها را تحریک نموده و روحشان را مجذوب سازد. میل به جلب دیگران، بزرگ‌ترین و مهم‌ترین محرک زندگانی زن محسوب می‌شود.

در روایات نیز از وجود غریزه خودنمایی یا تبرّج در زن سخن گفته شده است. برای مثال امام علی علیه السلام می‌فرماید: «خداوند زنان را از سرشت مردان آفریده، از این‌رو، تمام همّت خود را در جذب مردان و نزدیک شدن به آن‌ها صرف می‌کند.»

اهمیت این موضوع باعث گشته است که خداوند سه مرتبه و در دو آیه به صراحت و با لفظ «تبرّج» از آن یاد کند و نیز در آیه ۳۱ سوره نور به طور غیر مستقیم به عدم ابدای زینت که همان نمایش و خودنمایی به وسیله زینت است و نیز به ماجرای کوبیدن پاها و تولید صدا از خلخال‌ها به عنوان ناهنجاری در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و السلام اشاره می‌کند که با هدف تبرّج صورت می‌گرفت.

خداوند در آیات ۳۲ و ۳۳ سوره مبارکه احزاب به همسران پیامبر صلی الله علیه و آله و السلام نسبت به خطر تبرّج نمودن هشدار می‌دهد.

«يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنِ اتَّقَيْتُنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقَلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلِي الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا».

تبرّج در اصطلاح به اظهار شهوت‌انگیز نیکویی‌ها و زیبایی‌های زن در برابر مردان بیگانه گفته می‌شود که در رفتار، گفتار، حرکات یا هر عمل دیگری پدید آید.

خداوند در این آیات تساوی مقامی زنان پیامبر صلی الله علیه و آله و السلام را با دیگر زنان نفی می‌کند و آنان را در مرتبه‌ای بالاتر معرفی نموده البته در صورتی که پارسا و متقی باشند نه اینکه چون فقط همسر پیامبر صلی الله علیه و آله و السلام هستند؛ و این مقام می‌طلبد تا همچنان که برتر است توقع از این زنان نیز بیشتر بوده و همین امر موجب می‌شود که پاره‌ای از دستورات و قوانین را آنان ملزم به انجامش باشند که البته این سختی در تکالیف آنان نسبت به سایرین موجب می‌شود که پاداش آنان دو چندان گردد همچنان که اگر دچار خطا شوند کیفرشان نیز دو چندان خواهد بود.

خداوند پس از آنکه آنان را متوجه مقام و اجر و سختی تکالیفشان نمود به آنان سفارش می‌کند که خضوع در کلام نداشته باشند: «فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ».

خضوع در کلام به معنای این است که در برابر مردان آهنگ سخن گفتن را نازک و لطیف کنند، تا دل او را دچار ریه، و خیال های شیطانی نموده، شهوتش را برانگیزانند، و در نتیجه آن مردی که در دل بیمار است به طمع بیفتد، و منظور از بیماری دل، نداشتن نیروی ایمان است، آن نیرویی که آدمی را از میل به سوی شهوات باز می‌دارد. و سپس آنان را مامور به سخن نمودن به شیوه قول معروف می‌کند. که منظور از آن سخنی است که عادی و راست و مطابق شریعت و عرف اسلامی باشد.

بنابر این، ویژگی سخن گفتن همسران پیامبر صلی الله علیه و آله و السلام باید چنین باشد که هم از لحاظ محتوایی حرفی بیهوده و خارج از شئون اسلامی نباشد و هم از نظر لحن و طرز بیان مناسب بوده و بدون ایجاد ریه باشد. سپس سومین دستور در جهت جلوگیری از تبرج افراطی را بیان می‌کند.

«وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى». که بدین معنا است: شما در خانه‌های خود بمانید و همچون جاهلیت نخستین در میان جمعیت ظاهر نشوید و اندام و وسائل زینت خود را در معرض تماشای دیگران قرار ندهید. البته باید در اضافه شدن کلمه «تبرج» به «جاهلیت» واژه ای چون «نساء» که از سیاق آیه فهمیده می‌شود را مقدر گرفت چون «جاهلیت» امر معنوی است و تبرج برای آن معنی ندارد.

بنابر این، تقدیر آیه چنین است: «وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ نِسَاءِ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى»؛ «مانند زنان جاهلی پیشین زینت‌های خود را آشکار مکنید». واژه «قرن» در یک قرائت با فتح قاف خوانده شده که از مصدر «قرار» به معنای استقرار و آرام یافتن در جایی است و حال آنکه در قرائت دیگر با کسر قاف از مصدر «وقار» به معنای متانت است.

طبری بر مبنای قاعده غالبی اشتقاق در عربی معتقد است که فعل امر مصدر «قرار» با همزه وصل زایده به صورت «اقرن» ساخته می‌شود و بر همین اساس قرائت دوم را تأیید می‌کند.

نکته ای که وجود دارد این است که با توجه به قرائت نخست معنای این بخش از آیه فرمان به خانه‌نشینی همسران است و در قرائت دوم به معنای لزوم وقار و متانت پیشگی آنان می‌باشد، همین تفاوت اختلاف باعث شده است که برخی به استناد قرائت نخست تلاش کنند تا از این آیه با عنوان مستندی برای ممنوعیت دستیابی زنان به برخی پست‌های اجتماعی که اقتضای رفت و آمد فراوان به بیرون از منزل و قرار گرفتن در معرض مردان بیگانه دارد، بهره‌برند.

حال آنکه در مقابل، گروهی دیگری از مناسبت بین دو جمله «قَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ» و «لَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ» چنین استفاده کرده‌اند که فرمان به خانه‌نشینی در برابر خود نمایی مرسوم در دوره جاهلی است و به طور مطلق از بیرون رفتن زنان از منزل نهی نشده است. در واقع همان طور که برخی مفسرین اشاره نموده‌اند در صورت تفسیر آیه به لزوم خانه‌نشینی نیز این حکم از نوع احکام ارشادی است که صرفاً جنبه حمایت از حریم عفت زنان داشته و در صورت حفظ این حریم در بیرون از منزل، موردی برای حرمت نمی‌ماند.

مفسران در تفسیر واژه تبرج معانی چون خودآرایی و طنازی، راه رفتن با ناز و کرشمه، هر گونه اظهار زینت و زیبایی در برابر مردان بیگانه و حتی در بیان مصداق آن را راه رفتن در فاصله نزدیک با مرد بیگانه دانسته‌اند.

در این که تبرج به شیوه جاهلیت اولی، چگونه تبرجی است، مفسران اقوالی دارند.

۱- خروج زنان از منازل و راه رفتن آنان در میان مردان است؛

۲- منظور راه رفتن با ناز و غنج و دلال است؛

۳- منظور با تکبر راه رفتن است؛

۴- زنان لباس‌های نازکی می‌پوشیدند که بدن نما بود.

در کتاب الوجیز آمده است که خدا به زنان پیامبر پاداش دو چندان می‌دهد چه ثواب باشد چه گناه چون که این امتیاز نتیجه تفاوت نژادی و ذاتی نیست بلکه به سبب ارتباط مستقیم آن‌ها با رسول خدا است.

از این رو اسلام خواستار خودشناسی و حسن شهرت آن‌ها است و از این خاستگاه خداوند تماس زنان پیامبر را با افراد جامعه محدود می‌کند و واجب است که سخن گفتن زن مسلمان و ذاتاً زنان پیامبر صلی الله علیه و آله و السلام با مردان، خالی از غنج و دلال باشد تا مبادا آن‌ها را به خواسته‌های نامشروع ترغیب کند تا عفت‌شان محفوظ بماند و خانواده از آسیب در امان ماند زیرا منافقین و دشمنان اسلام همواره درصدد یافتن راهی هستند که در دستگاه رهبری دینی نفوذ کنند و چه بسا وسیله نفوذ همسر او باشد هر گاه فردی ضعیف و در برابر دیگران تسلیم پذیر باشد.

برخی مفسرین گفته‌اند که خداوند در این آیه به زنان پیامبر صلی الله علیه و آله و السلام دستور داده است که قرار و آرام گیرند و ثبات در خانه‌های خود که لازمه آن بیرون نیامدن از خانه باشد؛ چون همسران پیامبر صلی الله علیه و آله و السلام برای خود حجره و خانه مخصوص داشته‌اند و فرمان دیگر خداوند به همسران پیامبر صلی الله علیه و آله و السلام این بود که از خودنمایی و خودآرایی‌های دوران جاهلیت پرهیز کنند زیرا که زنان در دوران‌های پیش از اسلام خودآرایی نموده و در معرض نگاه نامحرمان قرار می‌گرفتند.

این نکته حائز اهمیت است که در این آیه اگرچه خطاب به همسران پیامبر صلی الله علیه و آله و السلام است اما حکم آن عام و شامل همه زنان می‌شود.

مفسران در بیان مقصود از تبحر در «جاهلیت اولی» اقوال متعددی دارند و سعی می‌کنند برای جاهلیت نخستین دوره زمانی مشخصی را یابند همچنان که برخی برای جاهلیت ثانویه نیز به دنبال دوره‌ای زمانی هستند.

علامه طباطبایی در این زمینه معتقد است:

«منظور از جاهلیت اولی همان جاهلیت قبل از اسلام است، پس مراد جاهلیت قدیم است. اما این که برخی از مفسران گفته‌اند مراد از جاهلیت اولی زمان بین آدم علیه السلام و نوح علیه السلام باشد، که هشتصد سال بوده است، یا این که بین ادریس علیه السلام و نوح علیه السلام است، یا زمان داود علیه السلام و سلیمان علیه السلام باشد، یا زمان تولد حضرت ابراهیم علیه السلام، یا فاصله بین زمان حضرت عیسی علیه السلام تا حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و السلام سخنانی است که دلیلی بر درستی آن‌ها وجود ندارد.»

در تفسیر نمونه نیز آمده است: «به هر حال این تعبیر نشان می‌دهد که جاهلیت دیگری همچون جاهلیت عرب در پیش است، که ما امروز در عصر خود این پیشگویی قرآن در دنیای متمدن مادی را می‌بینیم. ولی مفسران پیشین، نظر به این که چنین امری را پیش بینی نمی‌کردند، برای تفسیر این کلمه به زحمت افتاده بودند، لذا «جاهلیت اولی» را به فاصله میان آدم و نوح، و یا فاصله میان عصر داود و سلیمان که زنان با پیراهن‌های بدن نما بیرون می‌آمدند، تفسیر کرده‌اند، تا جاهلیت قبل از اسلام را جاهلیت ثانیه بدانند. ولی چنان که گفتیم نیازی به این سخنان نیست، بلکه ظاهر این است که «جاهلیت اولی» همان جاهلیت قبل از اسلام است... و «جاهلیت ثانیه» جهالتی است که بعداً پیدا خواهد شد. (همچون عصر ما)».

ابن عطیه اشاره به این حقیقت نموده که منظور از جاهلیت نخستین زمان قبل از اسلام است و البته معتقد است که منظور این نیست که پس از آن هم جاهلیتی باشد بلکه لفظ اولی را به نسبت اسلام که پس از آن آمده و اول جاهلیت بوده و سپس اسلام آمده ذکر کرده است.

این دسته نظرات را می‌توان این گونه کامل نمود که براساس شواهد این آیه در سیاق تاریخی متن مقدس قرآن بیشتر ناظر به جاهلیت شبه جزیره در دوره نزدیک به اسلام است.

زمخشری می نویسد: می تواند منظور از جاهلیت اولی جاهلیت کفر پیش از اسلام باشد و جاهلیت دیگر، جاهلیت فسق و فجور در زمان اسلام باشد، بنابراین، معنای آیه این می شود که بار دیگر مانند تبریج زنان در عصر پیش از اسلام خودنمایی و تبریج نکنید. این دسته از مفسران در بیان چگونگی جاهلیت ثانویه معتقدند که آثاری از اخلاق دوره جاهلی ممکن است در دوره اسلامی نیز بر جای مانده و به طور کلی ریشه کن نشود.

در این میان سید بن قطب مدعی است که اصلاً جاهلیت نام یک دوره تاریخی نیست بلکه نام یک نوع فرهنگ است: جاهلیت دوره‌های خاص و مشخص از زمان نیست، بلکه حالت اجتماعی و فرهنگ خاص است، که جهان بینی خاصی در باره زندگی دارد، ممکن است این حالت و جهان بینی در هر جا و هر زمانی پیدا شود. هر جا که باشد معلوم می شود جاهلیت در آنجا وجود دارد با این حساب، ما اکنون در دوره جاهلیتی کور زندگی می کنیم، با احساساتی خشن، با جهان بینی حیوانی، با درک نازلی از انسانیت، در جامعه ای زندگی می کنیم که حس می کنیم در آن طهارت و پاکیزگی و برکتی وجود ندارد. به وسایل طهارتی که خداوند در اختیار بشر قرار داده و راه هایی را که برای رهایی از جاهلیت مشخص کرده اعتنایی نمی کند. و جاهلیت آن زمان و تبریج آن بسیار ساده بوده و جاهلیت امروز بسیار عمیق است.

به هر روی آنچه از مجموع این نظرات مشخص است این است که گرچه در گذشته جاهلیتی بوده و با آمدن اسلام و تلاش های پیامبر صلی الله علیه و آله و السلم و ائمه عليهم السلام آن مشی از جامعه رخت بر بست لکن امروزه به جهت دوری بشر از ارزش های انسانی و غوطه ور شدن در اقیانوس بی سرانجام شهوات و امکانات دنیوی، گونه ای دیگر از جاهلیت ایجاد گشته است که گرچه از لحاظ ظاهری با جاهلیت پیش از اسلام تفاوت دارد لکن ماهیتاً یکی است از جمله اینکه در دنیای امروز نیز مشی بسیاری از زنان بر اساس تبریج و اختلاط بوده و مایه انگیزش جنسی و ایجاد فواحش و تاخت عظیم شهوات در میدان زندگی شده است جالب آنکه چنین افرادی چون هدف انسانیت را به کناری برده اند و غافل گشته اند خود را سعادتمند دانسته چراکه از لحاظ اقتصادی و نظامی و عمرانی جوامع شان را در پیشرفت می بینند حال آنکه سعادت واقعی در میزان تقرب انسان به خداند تعیین می شود که مایه تعالی ایمان است.

پس چنین افراد و رفتارهایی جز ارتجاع و انحطاط به قرون گذشته و بازگشت به زندگی ابتدایی جاهلیت نخستین (اولی) نتیجه دیگری ندارد.

بنابر این، عظمت چنین خطری باعث شد تا قرآن پانزده قرن پیش نسبت به گذشتن از حدود خود آرای و خود نمایی در زنان هشدار داده بود و در بسیاری از روایات نیز همین امر تاکید شده است.

پیامبر صلی الله علیه و آله و السلم نهی فرمودند از اینکه زن برای غیر همسر خود آرایش کند و زنی را که مرتکب چنین عملی شود سزاوار عذاب و آتش دانسته اند.

و نیز نهی کردند از اینکه زن لباسی بپوشد که در میان مردم انشگت نما باشد و همه به او نگاه کنند.

عایشه می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله و السلم در مسجد نشسته بود، زنی از قبیله «مزینه» درحالی که زینت کرده بود و لباس هایش را به زمین می کشید، با عجب و تکبر وارد مسجد شد، پیامبر صلی الله علیه و آله و السلم به مردم فرمودند: ای مردم! زنانتان را از زینت کردن و تبختر در مسجد منع کنید؛ زیرا بنی اسرائیل بدین سبب مورد لعن واقع شدند که زنان آنان با زینت در معابد حاضر می شدند.

همچنین ایشان در روایتی دیگر، دو گروه را اهل دوزخ دانستند. در توصیف گروه دوم فرمود: زنانی که به ظاهر پوشیده اند اما در واقع برهنه و بی حجابند؛ با زرق و برق، خود را به مردم نشان می دهند و هوس های آنان را به سوی خود جذب می کنند، موهای سرشان همچون کوهان شتر عربی است.

این روایات اگرچه از نظر سند محل تامل است و نمی‌توان به تنهایی به آن‌ها اعتماد و استناد کرد اما مضامین آن‌ها موافق با آیه نهی «تبرج» است و می‌توان به عنوان موید از آن‌ها بهره جست.

از جمله موارد خود نمایی عطر زدن و خوشبو نمودن خویش در اجتماع است.

پیامبر صلی الله علیه و آله و السلام فرمودند: «زنی که با بوی خوش از خانه بیرون رود تا زمانی که به خانه باز نگشته از رحمت الهی به دور است».

از طرفی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و السلام در حدیثی دیگر نسبت به خوشبو نمودن زن برای شوهرش موکد بوده اند تا جایی که آرایش مخصوص زن برای شوهر نابینایش را خوشبویی می‌دانند. امام صادق علیه السلام فرمود: از رسول خدا سؤال شد: زن چگونه برای شوهر نابینا آرایش کند؟ فرمود: با استعمال عطر و خضاب کردن، که نوعی بوی خوش است.

نتیجه: بنابراین، همان‌طور که پیش‌تر گفتیم اسلام با اصل تبرج و زینت مخالف نبوده و حتی برای همسری که شوهرش نابینا است چاره دیده است و این نشان از اهمیتی است که دین اسلام به این مقوله در زندگی زناشویی می‌دهد.

فصل نهم: اهم زمینه‌های پیدایش تجمل گرایی افراطی

اشاره

انسان دارای تمایلات گوناگونی است که بخشی از آن‌ها ارتباط مستقیمی با موارد دنیوی چون مال و مقام و زیبایی و تجمل و امثال آن دارد.

اگر این نوع از تمایلات که فطرتاً در انسان‌ها به ودیعه گذارده شده و در حد معمولش در زندگی بشر ضرورت دارد به صورت طبیعی ارضا گشت انسان منحرف نگشته و راه اعتدال را پیش می‌گیرد لکن گاه انسان‌ها به طور طبیعی ارضا نمی‌گردند و زیاده خواهی را آگاهانه یا ناآگاه پیشه می‌سازند که باعث می‌گردد از تمایلات ضروری به سمت تمایلات بدلی سوق پیدا کنند و از راه و هدف فطرت خویش منحرف گردند.

به عنوان نمونه تجمل و زینت در حد معمولش، مطلوب اسلام و انسان است ولی گاه انسان از حد معمولش تجاوز نموده و دچار انحراف و افراط می‌گردد که امری مذموم و قبیح است.

این موضوع که چه زمینه‌هایی باعث می‌گردد تا تجمل گرایی به شکل افراطی آن نمودار گردد مطلبی است دراز دامن که نیازمند مجالی فراخ‌تر است لکن در بحثی کوتاه باید اشاره نمود که زمینه‌های ایجاد چنین ناهنجاری بسیار است و ما به برخی از آن‌ها اشاره می‌نماییم.

گفتار اول: غفلت

غفلت در لغت به معنای پوشیده و مخفی بودن است. و نیز بنا بر آنچه برخی گفته‌اند غفلت، غایب شدن چیزی از خاطر انسان و عدم توجه به آن است و گاهی در مورد بی‌توجهی و روی گردانی از چیزی نیز استعمال شده است. پس غفلت عبارت است از نبود تذکر و یادآوری.

انسان به توسط قدرت انتخاب و اختیار و با توجه به نشانه‌های موجود در دنیا راه صحیح را از سقیم تشخیص داده و به سعادت می‌رسد لکن غفلت در این میان یکی از عوامل مهم در رسیدن انسان به هلاکت است چراکه باعث می‌گردد تا انسان به نشانه‌های موجود در دنیا به منظور انتخاب راه صحیح بی‌توجه شود و راهی را برگزیند که با هدف عالی وی در تضاد بوده و او را به ورطه

نابودی و ضلالت می کشاند.

قرآن شریف غافلان را در حکم چهارپایان به شمار آورده و می فرماید:

«وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أَوْلَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ».

آنچه در آیات و روایات به عنوان نشانه های غفلت از آن ها یاد شده است موارد بسیاری است.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و السلام در پاسخ به سوالی درباره نشانه های غفلت فرمودند: «اما علامه الغافل فأربعة؛ العمى و السهو و اللهو و النسيان». نشانه های غافل چهار چیز است: ناپیایی (منظور عدم بصیرت نسبت به حقایق و فرو نهادن چشم دل درباره آن) و سهو و لهو و نسیان است.

در واقع غافل کسی است که بی بصیرتی در دنیا را پیشه کرده و دچار فراموشی و عدم توجه به آینده شده و سرگرم دنیا و زخارف آن می شود.

حضرت علی علیه السلام درباره نقش غفلت در بی بصیرتی انسان می فرماید: «دوام غفلت، بینایی دل را کور می سازد».

لقمان حکیم نیز آن زمان که فرزند را نصیحت می نماید و در بیان نشانه های امور مختلف به غفلت نیز اشاره داشته و غافل را فردی معرفی می کند که دچار سهو و لهو و نسیان باشد.

همان طور که می دانیم نسیان فراموش نمودن دانسته ها است لکن سهو توجه نمودن به اموری است که شایسته توجه هستند و البته باید توجه داشت که منظور از سهو و نسیان در این بیانات سهو و نسیان اختیاری است که انسان خود آن را بر می گزیند و با بی توجهی به امور معنوی و دینی آخرت را فراموش نموده و سرگرم دنیا می شود.

البته در برخی دیگر از بیانات نشانه های بیشتری برای غفلت ذکر شده از جمله عدم پند گیری از حوادث و بلاها که انسان با وجود این که بلا را می چشد یا می بیند ولی باز به کج روی می پردازد و بی اعتنا است حتی همین تغییرات دنیوی و رفتن و آمدن ها نیز او را بیدار نمی کند.

به عنوان نمونه رسول خدا صلی الله علیه و آله و السلام فرمودند: «أغفل الناس من لم يتعظ بتغير الدنيا من حال الى حال». غافل ترین مردم کسی است که از دگرگونی های دنیا پند نگیرد.

اتلاف فرصت ها و عدم برخورداری از هدف مشخص در زندگی و صرف عمر در بیهوده گری - یعنی عمرش را در اموری صرف کند که برای آخرتش سودی ندارد و یا حتی در اموری مصروف نماید که سودی نه برای دنیا و نه آخرت دارد - از نشانه های غافلان است.

علی علیه السلام در این زمینه می فرمایند: «كفى بالرجل غفلة ان يضيع عمره في ما لا ينجيه» برای غفلت انسان، همین بس که عمر خود را در چیزی که مایه نجات او نیست، ضایع کند.

همچنین آن حضرت در بیانی دیگر صرف نمودن فرصت ها در اموری که ارتباطی با انسان ندارد را از نشانه های غافلان می دانند و در واقع منظور از آن امور، مواردی است که بی ارتباط با هدف عالی انسان یعنی تقرب به خدا و رضایت او و دستیابی به فوزی عظیم در آخرت باشد.

ایشان می فرمایند: «كفى بالمرء غفلة ان يصرف همه في ما لا يعنيه». برای غفلت انسان همین بس که عمر خود را در چیزی که مربوط به او نیست، صرف کند.

بنابر این، سهو و نسیان، لهو و بیهوده گری، عدم پند گیری از بلیات و تغییرات دنیوی از جمله نشانه های غفلت و غافلان است.

یکی از مهم ترین عوامل غفلت، نادانی و جهل و ناآگاهی است.

عدم شناخت مقام پروردگار، نا آگاهی به مسأله قیامت، و نیز نا آگاهی نسبت به بی اعتباری مال و مقام و ثروت دنیا، بی خبری از وسوسه‌های شیطان، از مهم ترین عوامل غفلت است.

نا آگاهی به مفهوم عام آن، موجب بسیاری از انحرافات گشته و انسان را به سمت افراط و تفریط می کشاند و اعتدال در قاموس فکری افراد نا آگاه جایگاهی ندارد.

علی علیه السلام سرچشمه زیاده روی ها و کوتاهی ها را در همین مهم دیده و می فرماید: «لا یرى الجاهلُ إلا مفراطاً أو مُفراطاً». نادان دیده نمی شود جز آنکه در کارها زیاده روی یا کوتاهی کند.

چه اینکه فرد نادان راه وسط را نمی شناسد بلکه اصلاً وی راهی را نمی شناسد چه حق و چه باطل؛ لکن انسان ناگزیر است در زندگی هدف و مشیی را گزینش نماید و بدان پایبند باشد که در این میان وجود شیطان و هوای نفس باعث می گردد تا با ترین نمودن راه باطل که همان راه افراط و تفریط است در نظر انسان، چنین وانمود شود که بهترین گزینه برای انتخاب روشی در زندگی راه باطل است که با افراط و تفریط همراه است و انسان نا آگاه نیز به آسانی آن را می پذیرد.

یکی از نمودهای افراط در زندگی روی آوردن بی حد و حصر به تجملات می باشد که اسراف یکی از نشانه های این روی آوردن است.

بنابر این، لازم است تا انسان ها سطح آگاهی های خویش را در زمینه های دینی و اجتماعی افزایش دهند البته لازم است توجه شود که در فرمایش امیرالمومنین علیه السلام نادان و نادانی صرفاً در نا آگاهی خلاصه نمی شود بلکه فردی که نتواند از فرصت ها و امکاناتش به نحو مطلوب استفاده نماید و قدرت تصمیم گیری و انتخاب مسیر مشخص را در زندگی ندارد نیز شامل است.

غفلت دارای مراتب است و ساحت های گوناگون دارد لکن مهم ترین آن غفلت از یاد خدا است که دیگر غفلت ها نیز به گونه ای با آن در ارتباط است و در غفلت از خدا غفلت از خویشتن نیز مطرح است.

قرآن شریف می فرماید: «ولا تکنوا کالذین نسوا الله فأنساهم أنفسهم اولئک هم الفاسقون».

سبب فراموش کردن نفس، فراموش کردن خدا است، زیرا وقتی انسان خدا را فراموش کرد، اسمای حسنی و صفات علیای او را که صفات ذاتی انسان ارتباط مستقیم با آن دارد نیز فراموش می کند، یعنی فقر و حاجت ذاتی خود را از یاد می برد، قهراً انسان نفس خود را مستقل در هستی می پندارد، و به خیالش چنین می رسد که حیات و قدرت و علم، و سایر کمالاتی که در خود سراغ دارد از خودش است، و نیز سایر اسباب طبیعی عالم را صاحب استقلال در تاثیر می پندارد، و خیال می کند که این خود آن ها هستند که یا تاثیر می کنند و یا متاثر می شوند.

اینجا است که بر نفس خود اعتماد می کند، با اینکه باید بر پروردگارش اعتماد نموده، امیدوار او و ترسان از او باشد، نه امیدوار به اسباب ظاهری، و نه ترسان از آن ها، و به غیر پروردگارش تکیه و اطمینان نکند، بلکه به پروردگارش اطمینان کند.

اصولاً یکی از بزرگترین بدبختی ها و مصائب انسان خود فراموشی است، چرا که ارزش ها و استعدادها و لیاقت های ذاتی خود را که خدا در او نهفته و از بقیه مخلوقات ممتازش ساخته، به دست فراموشی می سپرد، و این مساوی با فراموش کردن انسانیت خویش است، و چنین انسانی تا سر حد یک حیوان درنده سقوط می کند، و همتش چیزی جز خواب و خوراک و شهوت نخواهد بود. و این ها همه عامل اصلی فسق و فجور بلکه خود این فراموشی بدترین مصداق فسق و خروج از طاعت خداست. لذا در پایان آیه می گوید: «آنها فاسقاند».

بنابر این، انسان زمانی که خدا را فراموش نمود به خود فراموشی دچار می شود و ارزش خویش را فراموش می نماید و تصور می کند که موثر این جهان نه خدای واحد قاهر بلکه زر و زور است و به همین جهت تمام همتش را در آن مسیر مصروف می کند و برای چنین فردی دیگر مسئولیت پذیری و پاسخ گویی نسبت به اعمال در پیشگاه خدا معنایی ندارد.

به همین جهت این افراد از آخرت نیز غافل هستند چرا که اگر می‌دانستند زمانی می‌باید نسبت به اقداماتشان در سرای آخرت پاسخگو بوده و نیز این سرا ناپایدار است و آن سرا است که خود و جزایش پایدار می‌باشد قطعاً دل بسته به دنیا نمی‌شدند. خداوند در آیه ۷ سوره روم به همین حقیقت اشاره می‌نماید: «يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ». یعنی افرادی که دنیا پسندگی نموده و صرفاً خود را مغرور برخی تجملات در دنیا کرده اند افرادی هستند که از آخرت غافل می‌باشند و گر نه هیچ عاقلی دنیای فانی را بر سرای باقی ترجیح نمی‌دهد.

امام رضا علیه السلام می‌فرماید: «مال دنیا جمع نمی‌شود مگر با پنج خصلت، بخل بسیار و آرزوهای دراز و چیرگی آزمندی و ترک صلّه رحم و دنیا پرستی و فراموش کردن آخرت».

منظور از جمع مال دنیا در این روایت جمع مالی است که با هدف اندوختن برای رفاه بیش از اندازه باشد و در واقع سخن در این روایت این نیست که هر فردی که به جمع مال دنیا پردازد امری مذموم را انجام داده بلکه منظور این است که تمام هدف انسان این باشد و دل بسته گردد و همان طور که حضرتش به پنج خصلت اشاره می‌فرمایند در مرتبه پنجم اشاره به فراموشی آخرت به عنوان یکی از عوامل دنیا پرستی و تجمل‌گرایی افراطی نام می‌برند.

علی علیه السلام درباره ضرورت یاد مرگ و قیامت می‌فرمایند: «وقتی هوای نفس و شهوت‌ها به سراغتان آمد، مرگ را زیاد به یاد بیاورید؛ زیرا برای شما پند دهنده خوبی است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و السلم اصحابش را به یاد آوری مرگ بسیار سفارش می‌کرد و می‌فرمود مرگ را فراوان یاد کنید؛ زیرا لذت‌ها را از بین می‌برد و میان شما و شهوت‌ها مانع می‌شود».

همچنین ایشان در بیانی دیگر می‌فرمایند: «هر کسی که زیاد به یاد مرگ باشد با اندکی از دنیا دلگرم و راضی است». در نهایت خداوند جزای فراموشی مرگ و قیامت را عذاب شدید در آن سرا معرفی می‌کند: «ان الذین یضلون عن سبیل الله لهم عذاب شدید بما نسوا یوم الحساب».

«انّ الذین لایزجون لقاآنا و رضوا بالحیوة الدنیا و اطمأنوا بها و الذین هم عن آياتنا غافلون اولئک ماویهم النار بما كانوا یکسبون».

همچنین جزای فراموشی خداوند نیز سختی و تنگی در زندگی و کور محسور شدن در آخرت و عذاب است.

«وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى». «وَمَنْ يُعْرِضْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِ يَسْلُكْهُ عَذَابًا صَعَدًا».

انسانی که به غفلت از خدا و به تبع آن از خود و آخرت دچار می‌شود دیگر پرستش خداوند در عمل برای او جایگاهی ندارد گرچه ممکن است در گفتارش خود را پرستش کننده خدا بداند لکن در رفتارش پرستش کننده هوای نفس است چرا که اگر خدا را حقیقتاً می‌پرستید غافل بودن از او معنا نداشت.

خداوند در آیه ۲۸ سوره کهف غفلت را عامل تبعیت از هوای نفس و در نهایت افراطی‌گری در دنیا می‌داند.

«وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَن ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا».

حب و علاقه به مال و زندگی مادی و دیگر شهوات در وجود انسان است که همه آن‌ها برای ادامه حیات ضروری است لکن گاه گرایش انسان به این امیال که در حد متعادلش مطلوب، بلکه لازم است از حد متعارف تجاوز نموده و انسان خود را اسیر آن می‌نماید و از آن به هوا پرستی تعبیر می‌شود و انسان هوا پرست به افراط روی می‌آورد چرا که طبع آدمی همواره تمایل به فزون خواهی دارد و این فزون خواهی با رهبری هوای نفس به سمت نابودی پیش می‌رود.

امام خمینی رحمه الله علیه در بیانی پس از آنکه به وجود حب دنیا و متعلقاتش اشاره نموده اند نسبت به تجاوز و افراط از حد معمول دنیا خواهی هشدار می‌دهند. ایشان می‌فرمایند:

«چون انسان ولیده این عالم طبیعت است و مادر او این دنیاست و اولاد این آب و خاک است، حبّ این دنیا در قلب او از اول نشو و نما، مغروس است و هر چه بزرگ تر شود، این محبت در دل او نمو می‌کند و به واسطه این قوای شهویه و آلائت التذذیه که

خداوند به او مرحمت فرموده، برای حفظ شخص و نوع، محبت او روز افزون می شود و دل بستگی او رو به ازدیاد گذارد. چون این عالم را محل التذاذات و تعیشات خود می پندارد و مردن را اسباب انقطاع از آن ها می داند. و بدان که نفس در هر حظی که از این عالم می برد، در قلب اثری از آن واقع می شود که تأثر از مُلک و طبیعت است و سبب تعلق آن است به دنیا و التذاذات هر چه بیشتر باشد، قلب از آن بیشتر تأثر پیدا می کند و تعلق و حُبش بیشتر می گردد تا آن که تمام وجهه قلب به دنیا و زخارف آن گردد و این منشأ مفسد بسیاری است. تمام خطاهای انسان و گرفتاری به معاصی و سینات برای همین محبت و علاقه است.»

پرستش هوای نفس قطعاً از هر نوع بت پرستی خطرناک تر است؛ بلکه بت پرستی خود از هوا پرستی سرچشمه می گیرد. پیامبر صلی الله علیه و آله و السلام می فرماید: «خطرناک ترین پرتهایی که بر سر راه سعادت شما قرار گرفته هوا پرستی و آرزوهای دور و دراز است چرا که پیروی از هوا شما را از حق باز می دارد و آرزوهای دراز آخرت را به دست فراموشی می سپارد.» امام صادق علیه السلام می فرماید: از هوای نفس بترسید همان گونه که از دشمنان بیم دارید؛ زیرا برای انسان از پیروی هوای نفس و آن چه بر زبان جاری می شود، چیزی دشمن تر نیست.

و قطعاً این بیانات و اطلاق دشمن به هوای نفس بی دلیل نیست چه اینکه خداوند در قرآن شریف در هشدار به انسان ها نسبت به خطر هوای نفس، آن را مایه گمراهی انسان و رسیدنش به مقامی پایین تر از چهار پایان معرفی می کند: «أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَى بَصِيرَتِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ». «أَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ أَفَأَنْتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكَيْلًا أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا».

و قطعاً خطرناک ترین جانوران نزد خداوند انسان هایی هستند که قابل هدایت نیستند همان هایی که بر گوش و قلب و چشمشان مانع است و به همین جهت ناشنوا و نفهم و نابینا هستند: «إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ». و آن زمان کسی که نفهم و نابینا و ناشنوا شد دیگر هر عملی را که انجام می دهد به نظرش درست و جالب می آید. «الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يُحْسِنُونَ أَنْهَمُ يُحْسِنُونَ صُنْعًا».

و همین حقیقت است که علی علیه السلام می فرماید: «الهُوى عدو العقل». هوا پرستی دشمن عقل است چرا که انسان آن زمان که هوس پرست شد کارکرد عقلش را که وظیفه تشخیص بدی از خوبی است از دست می دهد.

از جمله مواردی که انسان هوس پرست به عنوان عملی شایسته می پندارد گزینش دنیا به عنوان هدف غایی و تجمل گرایی افراطی است.

و این امری طبیعی است چرا که هر زمان انسان غافل از یاد خدا شود و پیرو هوای نفس گردد قطعاً دنیا در قلب او به جای یاد خدا قرار می گیرد چرا که براساس آیه قرآن خداوند در درون کسی دو دل قرار نداده یعنی آنکه یا جای یاد خدا است و یا دنیا «مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ».

خداوند در آیه ۲۹ سوره نجم اشاره به همین حقیقت می کند که کسانی دنیا را به عنوان غایت اهدافشان بر می گزینند که یاد خدا را فراموش کرده اند و غافل شده اند. «فَأَعْرَضَ عَنْ مَنْ تَوَلَّى عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا».

علی علیه السلام نیز درباره وابستگی عده ای به این دنیا می فرماید: «دنیا گذرگاه است و کسی در آن جاویدان نمی ماند، ولی مردمی که از این بازار می گذرند، دو دسته اند: یک دسته خود را در این بازار می فروشند و اسیر می کنند و دسته دیگر، خود را می خرند و آزاد می سازند».

هم چنین امام صادق علیه السلام می فرماید:

«مَثَلُ دُنْيَا مَثَلُ آبٍ دَرِيَاةٍ؛ تَشْتَهَى كُلُّ شَيْءٍ مِنْهَا وَتُغْرَقُ كُلُّ شَيْءٍ فِيهَا إِذَا دَرَسَتْ. بِمَثَلِهَا تَدْرَسُ النَّفْسُ بِمَثَلِهَا تَبْذَرُهَا وَتَبْذُرُهَا بِمَثَلِهَا تَبْذُرُهَا وَتَبْذُرُهَا بِمَثَلِهَا تَبْذُرُهَا».

خلاصه سخن اینکه انسان زمانی که دچار غفلت از خدا شود قطعاً غافل از اصل خویشستن که خداوند درباره اش فرمود: «نَفَخْتُ فِيهِ»

من روحی» شده است و دیگر به هر امری امثال می نماید و ارزش خویشتن را در نظر نگرفته و خود را مسئول در سرای آخرت نمی داند چرا که بدان نیز غافل است و همین عوامل باعث می شود تا وی به هوا پرستی روی آورد و دنیا را برگزیند و در گرایش به تجملات و زخارف آن افراط ورزد.

کفتار دوم: ضعف شخصیتی و خودنمایی

یکی از زمینه های گراییدن افراط گونه به تجملات دنیوی ضعف شخصیتی و خودنمایی در جهت آن است. بدین معنا که فردی که احساس می نماید دچار کمبود و ضعف از نظر مقامی در میان مردم است و شخصیتش آن گونه که او انتظار دارد به ظهور نرسیده و مردم به او توجه لازم را ندارند از این رو به سراغ تجملات رفته و به هر طریقی سعی می نماید که این ضعف را جبران و از مسیر نمایش تجملات و ثروت های خویش کسب شهرت و مقام و شخصیت بنماید. قطعاً این حالت که منشعب از بیماری های روانی است و چنین فردی اعتماد به نفس خویش را به کلی از دست داده است و هر میزان هم که به نمایش تجملات پردازد باز نیز اغنا نشده و خود را ضعیف می پندارد.

احساس کمبود و ضعف شخصیتی می تواند به علل مختلفی باشد گاه فردی که همواره در رسیدن به خواسته ها و آرزوهی خویش در زندگی ناکام مانده و با تنگدستی و محرومیت دست به گریبان بوده است، و هرگاه افراد ثروت مند و تجمل گرا را مشاهده نموده به آن ها غبطه و حسرت خورده و آرزو نموده که روزی چون آن ها بتواند زندگی موسعی داشته باشد و ثروت مند گردد تا از این طریق همچون آن ها برای خود اعتباری در جامعه کسب نماید و به تدریج این سرخوردگی ها انباشته شده و به عقده های روانی برای وی تبدیل می شود و در شخصیت او اختلال ایجاد می کند، در این صورت شخص سرخورده برای حفظ شخصیت خود به ابزارهایی متوسل می شود که در روان شناسی از آن به «نسیم های روانی» یا «واکنش های دفاعی» یاد می شود و از میان آن «تصعید» و «جبران» را می توان نام برد.

یعنی آن زمان که به مال و منالی رسید سعی می کند آرزوی دیرینه خود را با ولع هرچه تمام تر به مرحله واقعیت و عمل برساند. قرآن شریف در سوره مبارکه قصص به جریان یکی از چنین افرادی می پردازد که چون در گذشته از نظر مقام و ثروت در جایگاه ضعف قرار داشت حال که به ثروت عظیمی رسید سعی نمود که جبران گذشته را با خودنمایی انجام دهد.

آن فرد که قارون است به فرموده قرآن از قوم موسی علیه السلام بود: «إِنَّ قَارُونَ كَانَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى...».

علامه مطهری می فرماید: قارون سبطی بود نه قبلی؛ یعنی از قوم موسی علیه السلام بود و از همان مستضعفان بود که فرعون آن ها را به استضعاف گرفته بود. با این حال، هنگامی که ثروت مند بزرگی شد، بر قوم خودش که همان مستضعفان بودند، شورید و طغیان کرد.

بنابر این، یکی از علل نمایش ثروت از سوی قارون و بیرون آوردن طلا و جواهر خود با کمک مردان قوی و نیرومند، جبران ضعف شخصیتی خویش و کسب احساس شوکت و عظمت بود که به قارون از نمایش ثروت دست می داد.

البته گاه علت تجمل گرایی افراطی و نمایش ثروت و قدرت در کمبودهای دیگری همچون بی بهره بودن از علم و آگاهی، عدم برخورداری از موقعیت اجتماعی و سیاسی مطلوب و امثال آن باشد که فرد می کوشد با ثروت و تجملات خویش بر آن کمبود ها سرپوشی نهد.

بنابر این، چنین افرادی ارزش و عزت را در کسب منافع دنیوی و رسیدن به بالاترین حدود ثروت و کاربست حداکثر تجملات در زندگی و به نمایش گذاشتن آن ها دیده و راه دارا بودن از شخصیت انسانی را در همین محدوده جست و جو می نمایند. البته این افراد ذلت و بی شخصیتی و کم ارزش بودن افراد را نیز با همین زاویه دید دانسته و به سنجش میان افراد جامعه می پردازند.

خداوند در آیات ۱۵ و ۱۶ سوره فجر به تبیین این نگرش می‌پردازد که ارزش واهانت و خواری را افراد در نعمات واز بین رفتن آن نعمات می‌دانند و در این میان فرقی ندارد که این نگرش را در ارتباط خویش با خدا به کار برند یا در ارتباط با اجتماع.

«فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَ نَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ وَ أَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ».

چنین افرادی آن‌گاه که از سوی خداوند به آن‌ها نعمتی برسد می‌گویند خدای تعالی مرا مورد کرامت قرار داده، به دلیل اینکه به من نعمت‌هایی داده که به دیگران نداده، و قطعاً من ارزش بیشتری در نزد خدا نسبت به دیگران دارم و آن زمان که به علت آزمایش و امتحان آنان این نعمات گرفته شود یا از میزانش کم گردد معتقدند که خداوند آنان را مورد کم توجهی قرار داده و خوار نموده است.

علامه طباطبایی در ذیل این آیه می‌نویسند: «چنین افرادی خیال می‌کنند که این قدرت و دارایی که به او داده‌اند هم اکرام و تنعیم حدودی است و هم بقایی، و به همین جهت به خود اجازه می‌دهد هر کاری که خواست بکند، چون وقتی انسان پنداشت بقای نعمت و قدرتش تضمین شده، هر کاری بخواهد می‌کند».

ایشان سپس به نکاتی درباره این آیه اشاره نموده و می‌فرمایند:

۱- از تکرار کلمه ابتلاء، هم در نعمت و هم در محروم کردن استفاده می‌شود که هم نعمت دادن خدا امتحان است، و هم نعمت ندادنش، هم چنان که آیه ۳۵ سوره انبیاء هم همین معنا را تذکر داده می‌فرماید:

«وَ تَبْلُوكُمْ بِالشَّرِّ وَ الْخَيْرِ فِتْنَةً». پس این آیه انسان را در طرز تفکرش تخطئه می‌کند.

۲- نعمت دادن خدا بدان جهت که نعمت او فضل و رحمت است به عنوان اکرام و احترام خدا نسبت به انسان است، (چون با نعمت دنیا است که می‌توان بهترین آخرت را تحصیل کرد)، و معلوم است که این نعمت تا زمانی که به عنوان احترام از ناحیه خدا محسوب می‌شود که خود انسان آن را وسیله عذاب دوزخ قرار ندهد.

۳- این دو آیه با هم می‌فهمانند که انسان سعادت در زندگی را عبارت می‌داند از تنعم در دنیا و داشتن نعمت‌های فراوان، و ملاک داشتن کرامت در درگاه الهی را همین داشتن نعمت فراوان می‌داند، و بر عکس ملاک نداشتن قدر و منزلت در درگاه خدا را نداشتن پول و ثروت می‌پندارد، در حالی که نه اولی ملاک احترام است و نه دومی ملاک نداشتن حرمت است، بلکه ملاک در داشتن قدر و منزلت نزد خدا تقرب به خدای تعالی از راه ایمان و عمل صالح است، حال چه اینکه آدمی دارا باشد و چه فقیر.

آنچه در قرآن کریم به عنوان ارزش آدمی و وسیله‌ای برای تحصیل کرامت معرفی شده است تقوا است که دقیقاً با اهداف و رفتارهای تجمل‌گرایان افراطی منافات دارد چه اینکه در تقوی مهار خویشتن و هوای نفس مطرح است و در اندیشه دینی تقوا به معنای منع کردن نفس از هر گونه بدی و آلودگی و پیروی از دستورات الهی در تمام جهات زندگی است. و پرهیزگار کسی است که با ایجاد وقایه برای نفس و تزکیه آن از ناپاکی‌ها و رذائل اخلاقی سعی می‌نماید به خداوند تقرب نموده و تعالی ایمان یابد.

این در صورتی است که فرد تجمل‌گرا خود را اسیر نفس نموده و به پرستش هوای نفس دچار است و نه تنها به دنبال تقرب به خداوند نیست بلکه اصولاً از یاد الهی غافل است.

بنابر این، چنین افرادی که ارزش و کرامت حقیقی انسان را فدای تجمل‌گرایی افراطی نموده و به تحصیل ارزش دروغین در آن امور می‌گیرند تا احساس حقارت خویش را به کرامت تبدیل نمایند قطعاً دارای ناهنجاری‌ها و شرارت‌های بسیاری هستند.

امام هادی علیه السلام در این زمینه می‌فرماید: «مَنْ هَانَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ فَلَا تَأْمَنُ شَرَّهُ». کسی که احساس حقارت و ضعف نفس می‌کند، نباید از شر او ایمن باشی.

امام صادق علیه السلام نیز می‌فرماید: هیچ شخصی نیست که تکبر ورزد یا زورگویی کند مگر به خاطر کمبود که در خود می‌یابد.

بنابر این، همان گونه که در این روایات واضح است باید از چنین افرادی دوری نمود چرا که فردی که ارزش و عزت نفس حقیقی اش جریحه دار گشته و از دست رفته دیگر مانعی برای انجام هر عمل شر و ناشایستی را در برابر خود نمی بیند. همان طور که اشاره شد تصور ضعف شخصیتی باعث می گردد تا برخی افراد به هر طریقی به دنبال کسب ارزش و شخصیت مطلوب باشند گرچه چنین امری را نه در ایمان و تقوی به خدا بلکه در تجمل گرایی و نمایاندن خویش و ثروت ها می جویند. در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و السلام است که فرمودند: هر کسی که ساختمان را از روی ریا و سُمعَه - شنواندن به مردم، کارهایی را که مایه کسب جاه است - بسازد در قیامت به آتش دوزخ افکنده خواهد شد. شخصی از آن حضرت پرسید: چگونه بنایی با این وصف ساخته می شود؟ حضرت فرمودند: بدین صورت که برای بزرگی فروختن بر همسایگان و فخر فروشی بر برادران دینی اش بیش از حد لازم برای خود ساختمان بسازد.

در این میان خداوند همگان بالا-خص چنین افرادی را به تقوی دعوت نموده و نیز از آن ها می خواهد به جای آنکه تمام همت و سرمایه مادی و معنوی خویش را در جهت کسب موقعیت بهتر در مقایسه و رقابت با دیگری از راه تجمل گرایی افراطی مصروف نمایند و به تکاثر و تبذیر و تفاخر روی آورند؛ این مسابقه را در کارهای خیر و نیک بگذارند و به مستمندان و فقیران کمک کنند و در کارهای خیر سرعت بجویند و پیش دستی کنند و به دیگر سخن این رقابت را در امور معنوی و اخروی و دینی داشته باشند و نه در مسائل دنیوی و مادی چراکه این رفتارها می تواند عزت و ارزش دائمی را برای آنان در نزد خدا فراهم آورد و آنان را متنعم از لذایذ نعمات بهشتی نموده و به مقام محسنین نائل آیند.

«وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ».

گفتار سوم: فزونی ثروت و عدم نگرش خدا محور به آن

ثروت مقوله ای است که وجودش در هر جامعه ای ضروری و مفید است البته آنچه ما از ثروت در این جا اراده نموده ایم همان مال و پول است.

هیچ جامعه ای نمی تواند جز از طریق ثروت پیشرفت همه جانبه داشته باشد چراکه بیشتر جنبه ها در جامعه ارتباط مستقیمی با ثروت و حمایت از طریق آن دارند بنابر این، هر چه میزان ثروت جامعه ای بیشتر باشد حمایت از بخش های مختلف آن بیشتر شده و در نتیجه آن جامعه پیشرفت می کند.

البته همان گونه که اشاره شده جامعه نمی تواند در همه جوانب بدون ثروت پیشرفت کند گرچه پیشرفت آن در یک یا دو جنبه بدون ثروت امکان پذیر باشد.

این حقیقت در زندگی شخصی هر فرد نیز صادق است یعنی اگر فردی در زندگی خویش دارای مکتب مالی مناسب و ثروت باشد قطعاً می تواند سریع تر پیشرفت نماید.

بنابر این، مطلوبیت ثروت و ضرورت وجود آن کاملاً محسوس و پذیرفته شده است اما آنچه در این میان مطرح است این است که آنچه به عنوان پیشرفت یک جامعه یا زندگی شخصی مطرح می شود چیست و یا برچه اساسی است؟ پاسخ آن روشن است چراکه منظور از پیشرفت جامعه، آن است که با اهداف عالی انسانی مطابقت بنماید چراکه در هر امری پیشرفت را بنا بر ارزش ها و اهداف می سنجند و از آن جا که هدف و ارزش انسان که همانا هدف از خلقت اوست، عبادت خداوندی است: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ». - البته با تعریف گسترده عبادت و ملحوظ نمودن مشکک بودن آن -.

بنابر این، جامعه بشری نیز هدفش عبودیت الهی و تقرب به حق تعالی و افزایش درجه ایمان و در نتیجه نزدیک شدن انسان به تعالی

و تکامل است که به همین جهت زمانی اطلاق پیشرفت به جامعه ای می شود که در این مسیر و در نزدیک شدن به هدف خویش گامی بردارد.

بنابر این، از دیدگاه اسلام فزونی ثروت نه تنها مذموم نیست بلکه بسیار می تواند گره گشا باشد لکن به شرطی که هدف و نگاه به ثروت و فزونی آن و کاربستش همگی خدا محور باشد.

خداوند در آیات متعددی همگان را متوجه خاستگاه افزایش و کاهش روزی یعنی اراده الهی می نماید تا تأکیدی باشد بر نگرش خدامحور بر ثروت.

«اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَهُ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ».

امام صادق علیه السلام با تأکید بر خدامحوری در نگاه به ثروت می فرماید:

«ثروت متعلق به خدا است و خداوند متعال به عنوان امانت آن را در اختیار مردم قرار داده است و با رعایت میانه روی برای آنان مجاز شمرده که بخورند، بپوشند، ازدواج کنند و از وسائل نقلیه استفاده کنند».

از دیدگاه اسلام، «مال و ثروت» باید مایه «قوام اجتماعی» باشد نه آنکه بنیادهای اجتماعی را به تحلیل برد و پایه هایش را فرو ریزد. اگر ثروتی مایه فساد اجتماعی گردد و صرفاً میان عده ای ثروت مند دَوَلْ گردد و در مصارف مد نظر اسلام خرج نشود آن گاه چنین ثروتی جز خیانت و دزدی نخواهد بود و چنین ثروتمندانی هم دزدان خواهند بود.

قرآن شریف در همین زمینه پس از آنکه مصارف فیء را مشخص می نماید علت چنین تقسیم بندی را عدم دول شدن ثروت نزد عده ای از اغنیاء و ثروتمندان ستمگر دانسته و به خطر آنان همگان را توجه می دهد.

«...كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ».

سید بن قطب در ذیل آیه می نویسد: این جمله پایه‌ی سرمایه داری اسلام را استوار کرده است و دارائی را برای هر فرد پذیرفته است ولی محدود و مشروط به این که سرمایه دست به دست مردم بی نیاز نگردد که مانع باشد از رسیدن به دست فقیران. پس هر روش اقتصادی که سرمایه را دست به دست سرمایه داران بدهد در اسلام ممنوع است و همه‌ی داد و ستدها در جامعه‌ی اسلامی باید به گونه ای باشد که به این نتیجه نرسد و سرمایه را منحصر به دست سرمایه داران نکند. چنانکه زکات معین کرده است که همه ساله از سرمایه‌ی نقدی و محصول غلات زمین و چهار پایان سرمایه داران زکات بدهند و هم از استخراج معادن و نیز قانون مزارعه را معین کرده است که در آنچه از زمین بهره‌برداری شود آنکه زراعت کرده است حقی دارد و برای امام این اختیار بر قرار شده است که زیادی اموال اغنیاء را بگیرد و به فقرا بدهد و اگر خزانه و بیت المال خالی شد از اموال سرمایه داران برای آنجا وظیفه‌ای معین کند. و مانع ربا و احتکار شد که دو راه برای افزودن و اندوختن سرمایه ایجاد نموده است و به طور کلی نظام اقتصادی روی همین قاعده گذارده شده است که خود اساس حق مالکیت فردی است.

البته باید توجه نمود که به منظور جلوگیری از دول شدن ثروت نزد عده خاصی نمی توان بی ضابطه و با هر سلیقه ای ثروت را از گروهی گرفت و به گروه دیگری داد بلکه آنچه مد نظر اسلام است اجرای صحیح قوانین اقتصادی اسلام است که در ساحت های مختلف تحصیل و کاربست ثروت وضع شده است و برنامه هایی همچون خمس، زکات، خراج، چگونگی تقسیم غنائم جنگی و بیت المال که می تواند ضامن پویایی نظام اقتصادی را فراهم نماید.

که اگر چنین مواردی به صحت و دقت انجام گیرد موجبات عدم گردش ثروت و رکود آن در دست عده ای فراهم شده و از دو طیف - ثروت مند و فقیر- شدن جامعه جلوگیری می کند و میزان فاصله طبقاتی را کاهش می دهد.

همان طور که اشاره شد یکی از برنامه هایی که اسلام برای جلوگیری از انباشت ثروت با هدفی غیر الهی در نزد عده ای دنبال می کند انفاق و کمک به نیازمندان است.

این امر بارها در آیات و روایات متعددی تأکید گشته و نتایج و آثار انجام آن بر فرد و جامعه و اجرش در دنیا و آخرت مطرح شده است و در سیره مصومین و بزرگان دین نیز به وضوح امثال به این امر دیده می شود.

لکن در این میان نباید از نقش شیطان و ایجاد موانع او بر سر راه انفاق غافل بود چراکه وی سعی می نماید به گونه ای در این برنامه دینی خلل ایجاد کند و قرآن شریف نیز به همین جهت همگان بالخصوص صاحبان ثروت را نسبت به گرفتار آمدن در دام شیطان هشدار می دهد.

«الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُم بِالْفَحْشَاءِ وَاللَّهُ يَعِدُكُم مَّغْفِرَةً مِّنْهُ وَفَضْلًا وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ».

این شیوه شیطان است که هر چه انسان به تجمل گرایی روی بیاورد در نگاه او دست و دلبازی را تزئین می کند ولی همین که مقداری از ثروت را در راه رفاه جامعه بخواهد مصروف کند به او وعده فقر داده و از تنگدستی و آینده می ترساند.

در نظر ابتدایی انفاق و بذل مال، چیزی جز "کم کردن" مال نیست و این همان نظر کوتاه بینانه شیطانی است، ولی با دقت و دید وسیع می بینیم که انفاق ضامن بقای اجتماع و تحکیم عدالت اجتماعی، و سبب کم کردن فاصله طبقاتی و پیشرفت همگانی و عمومی می باشد و مسلم است که با پیشرفت اجتماع، افرادی که در آن اجتماع زندگی می کنند نیز در رفاه و آسایش خواهند بود و این همان نظر واقع بینانه الهی است.

قرآن به این وسیله مسلمانان را توجه می دهد که انفاق اگر به ظاهر، چیزی از شما کم می کند در واقع چیزهایی بر سرمایه شما می افزاید، هم از نظر معنوی و هم از نظر مادی.

این رفتار شیطان و ترساندن انسان نسبت به فقر در صورتی است که از امیر مؤمنان علی علیه السلام نقل شده که فرمودند: «هنگامی که در سختی و تنگدستی افتادید به وسیله انفاق کردن، با خدا معامله کنید».

بدین معنا که نه تنها انفاق مایه فقر و تنگدستی نیست بلکه بر عکس اگر انسان در کسب و کارش و گردش مالی زندگی اش دچار سختی و تنگی شد اگر به میزان توانایی خویش به انفاق بپردازد برکت در زندگی او زیاد گشته گرچه ممکن است میزان ثروت او اضافه نگردد.

و این نگاه امیرالمومنین علیه السلام اشاره به همان نگرش خدا محور به ثروت است یعنی آنکه چه در زمان تحصیل ثروت انسان باید توجه نماید که این مال از سوی خداوند به او امانت داده شده و چه در زمان مصرف آن می باید آن را در راهی که خدا خواسته به کار ببندد و حتی در زمان تنگی معیشت از نظر اقتصادی نیز ایشان انسان را متوجه خدا نموده و با بیانی لطیف تعبیر «معامله با خدا» را مطرح می نمایند.

بنابر این، همه به ویژه صاحبان ثروت باید توجه داشته باشند که آنچه از ثروت و مکنت مالی در اختیار آنان است ودیعه و امانتی از خداوند است و آنان می باید در مصارفی که او اراده نموده آن اموال را به کار ببرند چراکه ایشان صرفاً جانشینانی بر آن زخارف مالی هستند.

«أَمْنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَأَنْفِقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلِفِينَ فِيهِ فَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَأَنْفَقُوا لَهُمْ أَجْرٌ كَبِيرٌ».

خداوند در این آیه اشاره به این حقیقت نموده که انسان در اموال دنیوی صرفاً جانشینی بیش نیست.

علامه طباطبایی در ذیل آیه شریفه می نویسد: خداوند ایشان را در انفاق کردن تشویق می نماید، چون وقتی مؤمنین متوجه و متذکر شوند که مال ایشان ملک خدا است، و ایشان در آن اموال خلیفه خدا و وکلای از ناحیه اویند، هر تصرفی بکنند به اذن او می کنند قهراً انفاق کردن بر آنان آسان می شود، و در این عمل خیر، احساس سنگینی نمی کنند.

و یا مراد از خلیفه کردن انسان این است که: خدا ایشان را جانشین پیشینیان خود در آن اموال کرده، قبلاً این اموال در دست دیگران بود، بعد از درگذشت آنان به ایشان منتقل گردید، و در چنین فرضی اگر از اموال این طور تعبیر کرده، برای این بوده که باز به

بیانی دیگر تشویقشان به انفاق کرده باشد، چون وقتی بیاد آورند که این اموال قبلاً در دست دیگران بوده، و به آنان وفا نکرده، متوجه می‌شوند که به ایشان نیز وفا نخواهد کرد، و به زودی آن را برای دیگران خواهند گذاشت، و با دست تهی خواهند رفت، پس چه بهتر که تا اختیار آن را در دست دارند بهره‌ای را برای سرای دیگر و مرگ خود بفرستند، و معلوم است که انسان با داشتن طرز تفکری این چنین در مساله انفاق دست و دل بازتر می‌شود، و آسان‌تر دل از مال دنیا بر می‌کند، و در راه خدایش خرج می‌کند.

البته در انفاق نیز می‌باید مشی اعتدال پیشه شود و نه آنکه افراط و تفریط صورت گیرد.

خداوند در وصف یکی از ویژگی‌های ممتاز بندگان خالص خویش چنین می‌فرماید:

«وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا».

کلمه "انفاق" به معنای بذل مال و صرف آن در رفع حوائج خویشتن و یا دیگران است و کلمه "اسراف" به معنای بیرون شدن از حد است. کلمه "قوام" - به فتح قاف - به معنای حد وسط و معتدل است و همین کلمه به کسره قاف به معنای مایه قوام هر چیز است و جمله "بین ذلک" متعلق است به قوام، و معنایش این است که: بندگان رحمان انفاق می‌کنند و انفاقشان همواره در حد وسط و میان اسراف و إقتار است.

باید توجه داشت که انسان زمانی می‌تواند نگرش خدا محور به ثروت را درک نموده و نسبت بدان پایبند باشد که رویکردش در زندگی در جهت اصلاح خویش و کمک به دیگران باشد که اگر چنین شد آن زمان ثروت در نزد انسان نعمتی بس بزرگ است؛ روایت شده است که: «نِعْمَ الْمَالُ الصَّالِحُ لِلْعَبْدِ الصَّالِحِ».

در این فرمایش، به بیان ارزش خدامحور بودن فعالیت‌های مالی و ثروت اندوزی اشاره شده آن هم با این نکات که اولاً می‌باید آن ثروت از راه صحیح کسب شده باشد و با هدفی مقدس که همان کمک به دیگران و کاربست در مسیر الهی است (توجه به المال الصالح)؛ ثانیاً کسانی شایسته چنین فرونی ثروتی هستند که خود را ساخته و تهذیب نمایند (للعبدالصالح).

ثالثاً این ثروت که آن گونه کسب شده و صاحبش نیز صفات نیکو دارد نعمتی است (نعم) البته زمانی اطلاق نعمت بر آن می‌شود که کاربست آن نیز در جهت خدایی و یاری دیگران باشد.

به همین جهت اگر انسان به اصلاح و تهذیب نفس نپردازد و نسبت به دستورات عقل و شرع بی‌توجه باشد، روحیه تجمل‌گرایی و رفاه زدگی و به تعبیر قرآن «اتراف» را در شخص به وجود می‌آورد بنابراین، دارا بودن ثروت در کنار روحیه اتراف از مهم‌ترین زمینه‌های تجمل‌گرایی است.

و همین حقیقت است که انسان افراط‌گرا در تجملات، هنگامی که همه وسایل زندگی را فراهم دید، دست به اسراف و تجمل‌گرایی و فساد و تجاوز می‌زند. قرآن شریف می‌فرماید: «كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَّاظٍ».

«وَلَا تُطِعْ كُلَّ حَلَّافٍ مَهِينٍ هَمَّازٍ مَشَّاءٍ بِنَمِيمٍ مَنَّاعٍ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ عُتُلٌّ بَعْدَ ذَلِكَ زَنِيمٍ أَنْ كَانَ ذَا مَالٍ وَبَنِينٍ».

ثروت فراوان و غرق شدن در مادیات و رفاه، اگر همراه با ایمان و اعتقاد به خداوند و مالکیت خداوند نباشد، سبب ایجاد روحیه سرمایه‌داری و بی‌نیازی و سقوط اخلاقی خواهد شد، چنین انسان‌هایی با طغیان‌گری، تجاوز از حدود الهی، حیف و میل، تزییع اموال و اسراف‌کاری و ولخرجی، زمینه هلاکت و نابودی خویش را فراهم می‌کنند.

و خداوند در این آیات علت طغیان و سرکشی انسان را حس بی‌نیازی او می‌داند که پس از داده شدن نعمت به او و رسیدن ثروت و مقام این گونه تفکر می‌کند که گویی خداوندی که بی‌نیاز است و او را که سراپا نیازمند است متنعم نفرموده و خود او به وسیله علم و مهارت و زیرکی توانسته است به این سطح از نعمات برسد و این واقعیتی است که خداوند در آیات دیگری نیز بدان اشاره داشته است به عنوان نمونه در آیه ۱۲ سوره یونس می‌فرماید: «وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ دَعَانَا لِجَنبِهِ أَوْ قَاعِداً أَوْ قَائِماً فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُ

ضُرَّهُ مَرَّ كَأَنْ لَمْ يَدْعُنَا إِلَى ضُرِّ مَسَّةٍ...» که در این آیه اشاره می‌دارد، انسان آن زمان که احتیاج به امری از امورات دنیوی دارد مرتب خداوند را صدا زده و از وی خواهان رفع مانع و رسیدن به خواسته اش است و چون به خواسته خویش برسد دیگر گویی اصلاً وی خواسته ای نداشته و تضرعی ننموده و تمام موفقیتش را مدیون خویش است و خود را می‌ستاید.

چنین طرز تفکری را می‌توان در یکی از نمادهای انسانی تجمل گرایی افراطی یعنی قارون نیز جستجو نمود.

او که وقتی پیروان موسی علیه السلام او را از تجمل گرایی افراطی و ستمگری و فساد بازداشتند وی در جواب اشاره نمود که این ثروت های در دست او مرهون علم و مهارت او است و نه چیز دیگر.

«قَالَ إِنَّمَا أُوتِيْتُهُ عَلَى عِلْمٍ عِنْدِي...».

در این سخن قارون گفته است که آنچه من دارم احسان خدا نیست، و بدون استحقاق به دستم نیامده، و ادعا کرده که همه این ها در اثر علم و کاردانی خودم جمع شده، پس من از میان همه مردم استحقاق آن را داشته‌ام، چون راه جمع آوری مال را بلد بودم، و دیگران بلد نبودند، و وقتی آنچه به دستم آمده به استحقاق خودم بوده، پس خود من مستقل در مالکیت و تصرف در آن هستم، هر چه بخواهم می‌توانم بکنم، می‌توانم آن را در انواع لذت ها و گسترش نفوذ و سلطنت، و به دست آوردن مقام و رسیدن به هر آرزوی دیگری صرف کنم، و سزاوار هم نیست که کسی در کارم مداخله کند.

و این پندار غلطی که قارون داشت و کار او را به هلاکت کشانید، کار تنها او نبوده و نیست، بلکه همه ابنای دنیا که مادیات در مغزشان رسوخ کرده، به این پندار غلط مبتلا هستند، هیچ یک از آنان آنچه را که دست تقدیر برایشان نوشته و اسباب ظاهری هم با آن مساعدت کرده، از این فکر غلط به دور نیستند که همه را از لیاقت و کاردانی خود بدانند و خیال کنند مال فراوانشان و عزت زودگذر، و نیروی عاریه‌ای، همه از هنرمندی و کاردانی و لیاقت خود آنان است، این خودشانند که کار می‌کنند، و کارشان نتیجه می‌دهد، و این علم و آگاهی آنان است که ثروت و مقام را به سویشان سوق می‌دهد، و این کاردانی خودشان است که مال و جاه را برایشان نگه می‌دارد.

نتیجه: بنابر این، در منطق اسلام، سرمایه و ثروت، اگر در الگوی تعیین شده از سوی خداوند در مصرف آن، به کار رود و رعایت حقوق صاحبان حقی، چون نیازمندان و یتیمان و امثال آن در نظر گرفته شود چنین ثروتی دارای ارزش است.

آنچه باید توجه شود این است که یکی از زمینه های گرایش افراطی به تجملات و زخارف دنیوی فزونی ثروت و عدم نگرش خدا محور به آن است که باعث می‌شود انسان خود را مالک مطلق همه اموال دانسته و به هر طریقی که خواهان آن را صرف نماید که این امر خود موجب ایجاد ناهنجاری های مختلف می‌گردد و انسان تجمل گرا چون هدف غایی اش را دنیا نبوده تمام همتش را در جهت فزونی و انباشت ثروت انجام داده و به جای خدا محوری به خود محوری در مشی اقتصادی روی می‌آورد و به هواپرستی دچار می‌گردد و همان گونه که خداوند وعده فرموده چنین افرادی که به انباشت ثروت بدون مصرف آن در راه الهی و نگرش خدامحور به آن رفتار می‌نمایند جز به شقاوت و عذاب الیم نتیجه ای را نخواهند یافت.

«...وَالَّذِينَ يَكْتُمُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يَنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابِ الْيَمِ».

گفتار چهارم: فضای اجتماعی و محیط پیرامونی

فضا و فرهنگ اجتماعی و محیطی که پیرامون انسان قرار دارد بسیار در سبک زندگی شخصی اثر گذار است.

فرهنگ جامعه در تدوین و شکل بندی شخصیت اجتماعی هر جامعه سهم بسزایی دارد. هر چند تفاوت های شخصیتی میان افراد یک جامعه زیاد است ولی نوعی اثر فرهنگی روی شخصیت وجود دارد که هیچ کس نمی‌تواند از آن بر کنار بماند.

البته شخص از فرجه های آزادی عملی که در هر فرهنگ کم و بیش برای افراد جامعه وجود دارد برای سازمان دادن به شخصیت فردی خود استفاده می‌کند، ولی شخصیت اجتماعی او به میزان وسیعی نشان از فرهنگش دارد.

از همین رو جو فاسد جامعه، جو روحی را فاسد می کند و جو فاسد روحی، زمینه رشد اندیشه های متعالی را ضعیف و زمینه رشد اندیشه های پست را تقویت می کند. به همین دلیل، مکتب اسلام به اصلاح محیط اجتماعی، اهتمام فراوان دارد. اگر به جوامع فاسد گذشته نظری بیافکنیم، می نگریم که مسلمانان هجرت را اختیار می کردند؛ زیرا اصل هجرت انسان های پاک و متعهد برای سالم ماندن زنان و فرزندانشان از مفاسد اجتماعی آن روز بود.

علامه مطهری در همین زمینه می نویسد: یکی از چیزهایی که موجب اعراض و تنفر مردم از خدا و دین و همه معنویات می شود، آلوده بودن محیط و غرق شدن افراد در شهوت پرستی و هواپرستی است.

محیط آلوده همواره اسباب تحریک شهوت و تن پروری و حیوان صفتی را فراهم می کند. بدیهی است که غرق شدن در شهوات پست حیوانی با هر گونه احساس تعالی، اعم از تعالی مذهبی و اخلاقی یا علمی و هنری منافات دارد و همه آن ها را می میراند. بنابر این، در میان عواملی که بر تعیین الگوی مصرف در یک جامعه نقش دارند، به نظر می رسد «فرهنگ حاکم بر جامعه» موثرتر و دارای تاثیر عمیق تر می باشد؛ زیرا اعمال و تصمیم گیری افراد آینه تمام نمای عقاید، اندیشه ها و نحوه نگرش به جهان هستی و ارزش های مورد قبول آن ها است.

از سوی دیگر، آداب و رسوم، ارزش ها و افکار و عقاید اجزای اصلی تشکیل دهنده فرهنگ جامعه می باشند. بنابر این، فرهنگ در فرآیند تصمیم گیری و اعمال و رفتار اقتصادی افراد جامعه نقش اساسی دارد.

و کم و کیف مصرف و مسایل جانبی آن پیوندی وثیق با فرهنگ، آداب و رسوم و باورهای آحاد جامعه دارد و به طور کلی نمی توان از تأثیر فراوان این امر در نیک بختی و یا شر بختی آحاد جامعه چشم پوشید.

بنابر این، تا بدین جا دانستیم که محیط اجتماعی و فرهنگ جامعه نقش تعیین کننده ای در ساخت شخصیت و سبک زندگی انسان دارد و از جمله در فعالیت های اقتصادی او اثر می گذارد گرچه این اثر مثبت یا منفی باشد.

در این میان آنچه ما بدان می پردازیم اثر منفی جامعه بر ساخت شخصیت و الگوی زندگی افراد است.

در واقع می باید اشاره نمود که چگونه یک جامعه تاثیر منفی بر زندگانی می گذارد.

جامعه ای که در آن مردم به دوری از ارزش ها و اهداف عالی انسانی روی آورند جز به انحطاط منتهی نمی شوند و خروجی و اثر این جامعه بر اعضای آن جز اموری منفی نخواهد بود.

اما برآستی چگونه جامعه از ارزش های انسانی به دور می شود و در حقیقت از جامعه بشری به سمت جامعه حیوانی حرکت می کند؟ در پاسخ به این سوال باید دانست که نقش مسئولان و سران فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و امثال آن بسیار پر رنگ است و آنان هستند که اگر تصمیمات نابجا و ناشایست اتخاذ نمایند می توانند در سیاست های کلان اجتماعی اثر گذار باشد و جامعه را از هدفش دور نماید و موجب از هم گسیختگی فرهنگ و الگوی زندگی جامعه شود.

همچنین نباید از الگو و سبکی که آنان از زندگی خویش ارائه می دهند غافل بود چرا که اگر خواص جامعه دچار دنیاپرستی و شهوت گرایی شوند و تصویری که از زندگی آنان وجود دارد محدود به نمایش تجملات و امور دنیوی گردد؛ در این شرایط مردم نیز خود را پیرو سران نموده و آنان را الگو قرار می دهند.

در واقع روش و منش مسئولان و سران جامعه در شکل گیری ارزش ها و ضد ارزش های اجتماعی تأثیر دارد. در قرآن شریف آیاتی به این حقیقت اشاره نموده است از جمله جریان فرعون که باعث شد تجمل پرستی وی قومی را به تباهی و فساد و تجمل بکاشند و نیز جریان قارون که در آن چون وی از نظر ثروت در خواص جامعه بود آن زمان که به نمایش جنون آمیز ثروت خود می پرداخت مردم را نیز با خود همراه نمود تا آنجا که عده ای چون او به زندگی پرداخته و رو به تجملات آوردند و بسیاری دیگر که توان آن میزان ثروت و تهیه تجملات را نداشتند آرزوی آن را می کردند: «...یا لیت لنا مثل ما اوتی قارون انه لئو حظ عظیم».

و در واقع سبک زندگی تجمل گرایانه برای آنان ارزش تلقی می شد.

درباره میزان تاثیر پذیری عوام جامعه از خواص و سران و مسئولان امیر المومنین علیه السلام می فرمایند: «مشابهت مردم با امیران و زمامداران خود بیش از شباهتی است که به پدران خود دارند».

بنابر این، روی آوردن خواص به تشریفات و تجمل و بهروری بیش از حد از زیبایی های دنیوی و نیز فراموشی و دوری از مستضعفان جامعه موجب می شود تا یگانه مایه ی تسکین آلام طبقه ضعیف که همانا هم سطحی معیشت و هم دردی مسئولان با آنان می باشد از بین می رود و روحیه ی تجمل گرایی در بین توده ی مردم رواج یابد.

و این چنین جامعه به سمت تجمل گرایی افراطی سوق می یابد و دوام این حالت باعث می شود تا فراموشی و دوری از ارزش ها و دستورات دینی ایجاد گردد و نیز آن جامعه از فرهنگ و تمدن شایسته خویش فاصله گرفته و آن را به فراموشی بسپارد.

آنگاه که جامعه غافل از ارزش های فرهنگی و تمدنی خویش شد و عمدتاً مردمان تمام همت و هدفشان در رسیدن به امور دنیوی و تجملات خلاصه گردید و صحنه اجتماعی، مبدل به میدان رقابت افراد در نوع پوشاک و مسکن و میزان اموال و امثال آن شد به طوری که افراد طبقه پایین سعی می کنند هر چه بیشتر شبیه افراد طبقات بالا شوند. از دگر سو افراد طبقات بالا که می بینند بین آنان و افراد دیگر طبقات تفاوتی نیست، می کوشند با خرید کالاها و لباس های گران قیمت، مانع شبیه شدن افراد طبقات پایین شوند. و افراد طبقه پایین با مشاهده مصارف بی رویه ثروتمندان خود را در دام مصرف غیر منطقی گرفتار می کنند و مصرف را نوعی منزلت اجتماعی می پندارند.

به همین دلیل در روایات افراد را از مقایسه وضعیت زندگی خود با اشخاص ثروتمند نهی نموده است.

امام صادق علیه السلام می فرمایند: «پیوسته در امور دنیا به افراد پایین تر از خود بنگر و هرگز به توانگران توجه نکن، زیرا این شیوه باعث می شود که تو بر امکانات موجود خود قانع و راضی باشی».

علی علیه السلام نیز می فرمایند: «بسیار نظر کن به کسانی که بر آنان برتری داری؛ زیرا این کار از اسباب شکرگزاری است».

بنابر این، جامعه تجمل خواه افراطی از اندیشه ورزی فاصله می گیرد و مبتلا به فقر در سبک زندگی والگویی رفتاری می شود.

لکن جامعه می باید به هر صورت الگویی را برای زندگی خویش تعریف نماید و چون مشی تصمیم سازی و تصمیم گیری شایسته وجود ندارد و از طرفی اجتماع مشغول به اهداف حیوانی و شهوانی چون تجملات است نزدیک ترین سبکی که به اهداف خود می بیند چیزی نیست جز سبک زندگی غربی چه اینکه بر پایه تفکر امانیستی بنا شده است، بنابر این، بی درنگ آن فرهنگ را پذیرفته و مطیع آن می شود.

فرهنگی که ساخت آن با بافت جمعیتی و ارزشی و حتی شرایط جغرافیای جامعه مذکور دارای تفاوت بلکه کاملاً متضاد است.

این معضلی است که دامن گیر جوامع اسلامی شده است و از چند دهه تا کنون کشور های اسلامی از الگوی مصرفی که از فرهنگ مصرفی غرب گرفته شده پیروی می کنند، فرهنگی که ارزش انسان را تجملات زندگی اش به مقدار چیزی که می خرد می سنجد.

همچنین سبک زندگی گران که حتی برخی کشورهای صنعتی نیز نمی تواند آن را تحمل کند، در کشور های اسلامی که فقیرند الگوی فخر فروشی شده است.

قربانیان این نوع رقابت، به زندگی فراتر از مقدرات شأن ناگزیر می شوند و برای تأمین کسری ناشی از اختلاف درآمد با خرج غیر

منطقی به روش های فاسد و غیر اخلاقی پناه می آورند، در نتیجه مصرف کل، افزایش و پس انداز کاهش یافته و تشکیل سر مایه ای که بر پس انداز های داخلی مبتنی است نا کافی باقی می ماند. از آنجا که بیشتر کالاها و خدمات لوکسی که متضمن فخر فروشی و

مباهات است، سرچشمه ی خارجی دارد، تقاضای پول خارجی افزایش بسیاری می یابد و برای پُر کردن شکاف بین عرضه و تقاضای پول چاره ای جز گرفتن قرض از خارج که به افزایش بار بهره دین و فشار بیشتر بر منابع درآینده کمک می کند نیست.

و این حقیقتی است چرا که انسان همیشه می‌خواهد در زندگی اش از کسانی که در نظر او دارای ارزش هستند تقلید نموده و همچون آن‌ها به زندگی پردازد گرچه این حالت انسان را نباید مذمت نمود بلکه اگر وی با کار بستن عقل و خرد خویش و استمداد از اموری که با فطرت اش سازگار است به انتخاب الگویی شایسته پردازد مورد توجه و مدح است و می‌تواند انسان را در جهت رشد کمالات و فضایل اخلاقی به پیش برد. لکن بسیار شده است که بشر غافل از خدا و نشانه‌های وی در جهان شده و نیروی عقل و خردش را به کار نگرفته است و با جهل و پیروی از هوای نفس و خواسته‌های نفسانی الگوی متضاد با انسانیتش انتخاب نموده است که این خود به بزرگ‌ترین مانع در طریق هدایت انسان مبدل می‌شود.

قرآن شریف در آیات متعددی به مذمت کسانی می‌پردازد که به طور کور کورانه و بدون تعقل و تأمل تقلید نموده‌اند، از جمله می‌فرماید:

«وَإِذَا قِيلَ لَهُم اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا»؛ «وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَىٰ الرَّسُولِ قَالُوا حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْ لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ».

نتیجه: بنابر این، حضور افراد در محیط اجتماعی و فضای پیرامونی فاسدی که مردم در آن دنیاگرایی و تجمل‌خواهی مفرط را پیشه کرده‌اند می‌تواند زمینه تجمل‌گرایی انسان را فراهم نماید.

البته این حقیقت را نیز نباید فراموش نمود که حضور در چنین جوامعی بی‌شک انسان را به تجمل‌گرایی می‌کشاند و گویی که قدرت انتخاب و اختیار از انسان سلب شده باشد که قطعاً چنین نیست بلکه این ما هستیم که می‌توانیم با وجود زندگی در این محیط لکن هدف و ارزش انسانی را فراموش نکرده و با انتخاب الگوی مناسب زندگی که همانا سبک زندگی دینی است و پیروی از رهبران صالح دینی، زمینه سعادت خویش را فراهم نماییم همان گونه که در تاریخ نیز نمونه‌های آن را فراوان می‌بینیم.

به عنوان مثال جامعه تجمل‌گرایی زمانه قارون به گونه‌ای بود که عمده مردمان را از دین و پیامبرشان جدا نمود و آنان را پیرو شهوات و تجملات نمود لکن در همین محیط عده‌ای نیز پیروی از موسی نبی علیه السلام را برگزیدند و از خوی تجمل پرستانه خود را رها کردند و حتی با حرکتی اصلاح‌گرایانه به سفارش و نصیحت قارون پرداختند گرچه او نسبت به آن سخنان بیگانه بود و اثری نکرد.

«وَأَتَّبِعْ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيْبَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَأَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَلَا تَبْغِ الْفُسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ».

فصل دهم: پی‌آمدهای تجمل‌گرایی افراطی

اشاره

آداب و رسوم و هنجارها و ناهنجاری‌ها در هر جامعه‌ای همراه با کنش‌ها و واکنش‌ها همراه است و تاثیراتی را بر فضای اجتماعی می‌گذارد که گاه به لحاظ اهمیت موضوع این تاثیرات نیز تا نسل یا نسل‌هایی تداوم خواهد داشت.

فارغ از در نظر گرفتن حوزه موضوعی هنجار و ناهنجاری مد نظر، این تاثیرات می‌تواند در عرصه‌های گوناگون زندگی ورود کند و به فرض اگر پدیده مذکور دارای موضوعی فرهنگی باشد در عرصه اقتصاد، سیاست و امنیت و دیگر امور جامعه نیز تاثیر می‌گذارد که در این میان به تناسب حساسیت موضوع، این تاثیرات نیز بیشتر یا کم‌تر خواهد بود.

تجمل‌گرایی یکی از موضوعات اقتصادی است که مورد عنایت بشر از دیرباز تا به امروز بوده است و به طور عام مطلوب است لکن آن زمان که تجمل‌گرایی از حد خود فزون‌تر رفت و به تجمل‌پرستی منتج شد، عامل بسیاری از ناهنجاری‌ها و انحطاطات می‌

شود، بلکه خود مهم ترین ناهنجاری ها است.

این ناهنجاری مایه تابو شکنی و دگر سانی در ارزش های جامعه و شخص می گردد و انسان ها را از راه کمال و تعالی با دور نمودنشان از اهداف و ارزش های انسانی باز می دارد.

در نگاه چنین جامعه ای دیگر اصول انسانیت نیست که ارزش تلقی می شود بلکه اصول زندگی حیوانی چون شهوات و دل بستگی مفرط به دنیا و کار بست بیشتر تجملات در زندگی مایه ارزش و احترام می گردد.

این امر بیش از هر چیز جزم زایی را در افراد جامعه فزونی می دهد و آنچه به عنوان هدف مطرح است رسیدن به حداکثر لذات و رفاه در دنیا است گر چه برای دستیابی به این هدف هر اقدامی صورت گیرد و همین واقعیت است که خداوند مترفین را مجرم و گناهکار معرفی می نماید.

«...وَاتَّبِعِ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَا أَتَرَفُوا فِيهِ وَكَانُوا مُجْرِمِينَ».

آنان که همواره در مسیر مجرمانه خویش و برای تمتع بیشتر از لذات دنیا فرستادگان الهی یعنی انبیاء را مانع می دیدند تمام مساعی شان در جهت مقابله با آنان و حذف شخصیت و یا حتی حذف فیزیکی آنان مصروف می شد و با رخ نمایی ثروت و شوکت پوشالین خویش و پیروان فریب خورده سعی می کردند که خود را برتر و دارای حوزه نفوذ بیشتر در مقایسه با رسولان نشان دهند و سعی می کردند با این رفتارها گروه های بیشتری از مردم را همراه خویش کنند و در بسیاری موارد نیز به این خواسته خود رسیدند و عامل گمراهی مردم و مانعی بر سر راه هدایت آنان گشتند و همین امر باعث شد تا خداوند، هم در این دنیا و هم در آخرت آنان را مشمول هلاکت و عذاب خود قرار دهد.

به همین جهت قرآن شریف و اهل بیت علیهم السلام همواره خطر وابستگی و دل بستگی به مادیات و کشیده شدن به افراط در تجملات را گوشزد کرده و به تبیین اثرات آن پرداخته اند و راه کارهای خروج از این تعلق را نیز بر شمرده اند. گفتنی است آثار زیان بار تجمل گرایی افراطی بسیار است که به صورت مستقیم یا غیر مستقیم در کوتاه مدت یا دراز مدت در فرد و جامعه بر جای خواهد ماند.

ما برآنیم تا با کمک آیات و برخی روایات به اهم این تاثیرات اشارتی نماییم.

گفتار اول: به خطر افتادن سلامت روان

در میان روان شناسان سلامت روان را حالت سازگاری نسبتاً خوب، احساس بهزیستی و شکوفایی توان و استعداد های شخصی دانسته اند و نیز تعادل بین اعضاء و محیط در رسیدن به خود شکوفایی معرفی نموده اند.

روان آدمی زمانی در سلامت است که در حالت تعادل بوده و به اصل و فطرت خویش نزدیک تر باشد. اساس آرامش روانی در بازگشت به فطرت است. فطرت، اصلی طبیعی، واقعی و جهان شمول است که به همه انسان ها مربوط می شود نه به انسانی خاص و زمان و مکانی ویژه. از طرفی چون در بینش قرآن انحرافات روانی در انحراف از فطرت ریشه دارد، بازگشت به فطرت دارای جنبه درمانی است.

همان فطرت خدایی که قرآن در وصفش فرمود: «...نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي»؛ «... فَطَرْتُ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا».

و چون فطرت انسان خدایی است زمانی روان آدمی در سلامت و تعادل است که به خداوند نزدیک تر شود و این نزدیکی نیز جز از طریق ایمان به خدا امکان ندارد.

ایمان که به معنای اذعان و تصدیق به چیزی و التزام به لوازم آن است. و تصدیق توأم با تسلیم و اطمینان خاطر است.

و ایمان مفهومی جامع است و ماهیت آن تصدیق قلبی است و باید به این نکته توجه داشت که ایمان فقط به گفتار نیست و

همان‌طور که امام صادق علیهم السلام می‌فرماید: ملعون است، ملعون، کسی که بگوید ایمان فقط گفتار است بدون عمل. بنابراین، زمانی می‌توان فردی را مؤمن دانست که به لوازم ایمان، اعتقاد قلبی، اقرار زبانی، عمل با جوارح و اعضاء داشته باشد و تسلیم از روی شوق به خداوند باشد و لوازم ایمان همان ارزش‌های الهی و انسانی است که انسان ملزم به رعایت آنان است. آن زمان که انسان ایمان را سرلوحه زندگی خویش قرار داد از طریق آن تعالی می‌یابد و هر چه بهتر و بیشتر به خداوند تبارک و تعالی نزدیک می‌گردد و این وعده قرآن است که هر کس ایمان حقیقی به خدا داشت که قطعاً همواره به ذکر و یاد عملی الهی مشغول است قلبش اطمینان داشته و روانش در سلامت خواهد بود.

«الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ».

اما هرچه انسان از یاد عملی خداوند غافل گشت از خداوند و فطرت خویش دور شده و سلامت روان او به خطر می‌افتد و از تعادل فاصله می‌گیرد و به سمت افراط کشیده می‌شود.

چنین فردی دیگر خود را ملزم به رعایت ارزش‌های الهی ندیده و به انحطاط اخلاقی روی می‌آورد.

در این میان آنچه باعث غفلت و فراموشی یاد خدا و ارزش‌های انسانی می‌شود چیزی جز دل بستن به دنیا و تجملات آن نیست چراکه انسان تجمل‌گرا به مجموعه‌ای از سرگرمی‌ها و لذات زودگذر و آرزوهای طول و دراز، خود را مشغول ساخته و وفق دید او در زندگی محصور در رسیدن به همین امور شده است.

چنین فردی مبتلا به ظاهر بسندگی و سطحی‌نگری در امور زندگانی شده و نمی‌تواند به بطن زندگی و امورات آن نظر افکند: «يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ».

یکی از نکاتی که در این آیه موجود است تکرار ضمیر «هم» می‌باشد که نشان دهنده این است، عامل غفلت و بی‌بصیرتی خود آنان و به خاطر رفتار هایشان هستند گرچه ایشان در دنیا و آخرت خود را مقصر ندانسته و گناه را صرفاً بر گرده اسباب دنیوی و قسمت خویش می‌دانند.

بنابراین، اگر این توانایی وجود می‌داشت به یقین متوجه می‌گشتند که دنیا و متعلقاتش جز کالایی فریبنده برای دل‌بستگان به آن و نعمت و مزرعه کشت اعمال نیکو برای دل‌سپردگان به آخرت چیزی نیست و این دنیا دارای خاصیت فنا پذیری است و همه آنچه در آن است روزی از بین می‌رود و این می‌تواند درس عبرت و هشدار برای انسان‌ها باشد و صد افسوس که آنان بصیرتی در این زمینه ندارند.

و همین واقعیت است که خداوند، مؤمنان را به خطر دل بستگی به دنیا و فراموشی یاد خدا هشدار می‌دهد.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ».

و نیز در سوره مبارکه نور اشاره به مومنان حقیقی می‌کند همان‌هایی که دنیا و تجملات و تجارت‌های آن مایه غفلت آنان از خدا و یاد او و انجام اعمال واجب و خیر نشده و در این میان علت موفقیت آنان را یاد مرگ و قیامت می‌داند.

«رِجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ».

پس انسان تجمل‌پرست که غافل از خدا و قیامت شده از خداوند دور می‌گردد و روان او خارج از حد تعادل گشته و سلامت‌ش به خطر می‌افتد و برای چنین فردی دگرسانی در ارزش‌ها ایجاد می‌شود.

یعنی ارزش‌هایی که هر انسان آزاده‌ای آن را پذیرفته و برای آن احترام قائل است همچون: زهد، تقوا، ساده زیستی، انفاق، عدالت، ایثار و... در قاموس فکری و عملی اینان هیچ جایگاهی نخواهد داشت.

تیر اعظم، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در همین زمینه می‌فرماید: «پس از من، اقوامی می‌آیند که طعام‌های پاکیزه و رنگارنگ را می‌خورند... و خانه‌ها و کاخ‌هایی بنا می‌کنند و مساجد را به زیور آلات تزئین می‌کنند.

تمام همت آنان برای دنیا است که به آن دل بسته و اعتماد کرده‌اند. شرف آنان به درهم‌ها و دینارهاست و تلاش‌شان برای شکم است. آنان بدترین بدها هستند که فتنه از آنان بر می‌خیزد و به خودشان بر می‌گردد».

علت هم مشخص است چون افراد تجمل پرست تمام نظر و هدفشان در امورات دنیوی و مالی خلاصه شده و دیگر موارد را ارزش نمی‌بینند که امیرالمومنین علیه السلام فرمودند: «مال [دوستی] اهداف عالی انسانی را فاسد و آرزوهای طولانی را زیاد می‌کند».

و بالطبع کسی که برای چیزی ارزش قائل نباشد به دنبال امثال و احترام بدان نمی‌رود، روند منش تجمل پرستی تا بدان جا پیش می‌رود که گسست اجتماعی و حتی خانوادگی را موجب می‌شود چه اینکه رابطه انسان با خدا و نیز با مردم، تبدیل و منحصر در رابطه بین انسان و مال و ثروت می‌گردد.

امام رضا علیه السلام درباره این گونه افراد فرموده است: «مال دنیا جمع نمی‌شود مگر با پنج خصلت، بخل بسیار و آرزوهای دراز و چیرگی آزمندی و ترک صله رحم [و عدم رسیدگی به بستگان تنگ دست] و دنیا پرستی و فراموش کردن آخرت».

همان گونه که مبرهن است امام علیه السلام در این فرمایش یکی از مواردی را که از اثرات سوء انباشت ثروت البته با هدف غیرالهی معرفی می‌فرمایند دوری‌گزینی از مردم آن هم جمعیتی که انسان به آنان وابستگی بیشتری دارد که همانا اقوام و خویشان باشند. ترک صله رحم - و این اشاره به نکته‌ای است که انسان در اثر تجمل پرستی، عزیزترین افرادش را نیز فراموش نموده و دوری می‌گیرند دیگر چه رسد به گروه‌هایی که آدمی کمتر بدان‌ها وابسته است.

ابن خلدون نیز درباره دگرسانی باورداشت‌ها در اثر تجمل‌گرایی افراطی می‌نویسد:

فسادی که در پی تجمل خواهی و فرو رفتن در ناز و نعمت در نهاد یکایک افراد راه می‌یابد، عبارت است از رنج بردن و تحمل سختی‌ها برای نیازمندی‌های ناشی از عادت و گراییدن به اقسام بدی‌ها برای به دست آوردن آن‌ها و نیز زیان‌هایی که پس از تحصیل آن‌ها، به روان آدمی می‌رسد و خوی انسان را به رنگ‌های گوناگون بدی در می‌آورد. به همین سبب، فسق و شرارت و پستی و حيله ورزی در راه به دست آوردن معاش، خواه از راه صحیح و خواه از بی‌راهه، فزونی می‌یابد و نفس انسان به اندیشیدن در این امور فرو می‌رود و در این گونه کارها غوطه‌ور می‌شود و انواع حيله‌ها را در آن به کار می‌برد. چنان‌که می‌بینیم، این گونه کسان بر دروغ‌گویی و غل و غش کاری و فریبندگی و دزدی و سوگند شکنی و ربا خواری در معاملات گستاخ می‌شوند. چنان‌که صفات مزبور به علت بسیاری شهوات و لذت‌های ناشی از تجمل پرستی در بیشتر آنان - به جز کسانی که خداوند آنان را از بدی‌نگه می‌دارد - به منزله عادت و خوی استوار می‌شود. هر گاه این گونه رذایل در میان مردم تعمیم یابد، خداوند ویرانی و انقراض آنان را اعلام می‌فرماید.

بنابر این، آن زمان که انسان از روابط انسانی فاصله گرفت بی‌درنگ سوق به روابط حیوانی پیدا می‌کند روابطی که در شهوات و خشم و غضب تعریف می‌گردد و چنین فردی آنچه از او دیده می‌شود هیچ‌سختی با انسانیت ندارد.

اسراف و زیاده‌روی در هر زمینه‌ای باعث سقوط اخلاق و نابودی صفات نیکو و موجب رفتار ناپسند و انحطاط شدید فرهنگ و تمدن انسانی و از بین رفتن هویت و شخصیت انسان می‌شود. افراط در هر کاری به آرمان‌ها و ارزش‌های اخلاقی و دینی انسان ضرر فراوان می‌زند و برای جامعه ناامنی روحی، ناآرامی روانی و ناهنجاری‌های ناگوار به بار می‌آورد.

بدین صورت که هنگامی زرق و برق‌های مادی، پُر خرجی‌ها و گرایش به زندگی‌های تجملی گسترش یافت، هزینه‌های مصرف بالا می‌رود و دخل و خرج ناهماهنگ می‌شود.

این افراد برای همگامی با زندگی و تامین مخارج متنوع و سنگین آن، خود را ملزم به رعایت ضوابط و ارزش‌ها نمی‌بینند. اینجاست که تجمل و زندگی اشرافی، آشیانه فساد می‌شود و در سایه خود، انواع کژی‌ها و مفساد را پرورش می‌دهد.

و به عنوان نمونه فرد را در معرض گرفتار آمدن به رذیلت‌های اخلاقی چون بخل و حرص یا مفساد اقتصادی مانند ربا، رشوه

واختلاس و تجاوز به حقوق دیگران قرار می دهد.

در کتاب روح القوانین آمده است: «فساد با تجمل مقرون است و اغلب، دنبال آن می آید و تجمل هم دنبال فساد می آید. اگر حرکات قلب را آزاد بگذارید، یعنی جلو هوا و هوس را رها کنید، چگونه می توانید از ضعف روحی جلوگیری کنید؟». ابن خلدون به مرفهین شهر نشین اشاره نموده و می نویسد:

از این رو که شهر نشینان پیوسته در انواع لذت ها و عادات تجمل پرستی و نعمت غوطه ورنند و به دنیا روی می آورند و شهوات دنیوی پیشه می گیرند درون آنان به خوی های نکوهیده عجین گشته و از شرم و حیا بی بهره هستند و از بیان مطالب گراف و دشنام ابایی ندارند.

بنابر این، انسان تجمل پرست دچار گردن کشی و طغیان می شود و حب به تجملات باعث می شود تا با هر کس که مانع لذت جویی نامشروع وی گردد برخورد کند، فارغ از آنکه مانع یا صاحب مانع ارزش انسانی داشته باشد یا خیر. همان گونه که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: علاقه به چیزی، انسان را کور و کر می کند - و قدرت بصیرت و درک واقعیت را از او سلب می نماید.

از همین رو ثروت مندان طغیان گر و غافل همواره تاریخ نخستین مخالفان فرستادگان خدا یعنی انبیا بوده اند: «وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ».

نمونه های تاریخی آن بسیار است همچون جریان ستیزه جویانه فرعون و نیز قارون با موسی نبی علیه السلام، مخالفت اولیه ملکه سباء با سلیمان علیه السلام، عناد ورزی بت پرستان قریش با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، و نیز جریان قاسطین و امویان و عباسیان با ائمه طاهرين عليهم السلام.

در واقع به علت این که آموزه های پیامبران الهی و جانشینان آنان، با لذت بری مفرط و هوس رانی های آنان در تراحم بود و نیز احساس بی نیازی که از خدا و فرستادگان او داشتند و به نظرشان ضعفی در زندگانی آنان وجود نداشت و همین امر مایه نخوتشان می گشت به گونه ای که جز خویش را شایسته نمی دیدند.

و از طرف دیگر دفاع از حقوق کسانی که مورد ظلم طغیان گران قرار گرفته بودند و نوعاً اموالشان توسط گروه ثروت مند و با پشتیبانی حکومت وقت به انحاء مختلف مصادره شده بود و فشار بر ستمگران به منظور بازگرداندن اموال غصبی باعث می شد تا هر چه بیشتر این گروه لجاجت و عناد با حق و حقیقت بورزند و به هیچ وجه به دنبال تعامل نبودند بلکه اعتقاد داشتند باید جریان حق در نطفه خفه شود و حال که نشده است می باید از ریشه قطع گردد و در این راه تمام مساعی را به خرج می دادند از تبلیغات و سخن گرفته تا توطئه چینی برای حذف فیزیکی.

یکی از موارد تبلیغات آنان که البته نشأت گرفته از تفکر ظاهر گرایانه شان بود اشاره به نعمات و ثروت های داده شده به آنان در قیاس با پیامبران و جبهه ایمان بود و از این طریق سعی می نمودند تا به عوام فریبی پردازند که البته از همین طریق بسیاری را همراه کردند؛ آنان مدعی بودند که چگونه در جهالت و ضلالت به سر می برند و جریان ایمان خواه در هدایت هستند و تحت عنایت الهی و رضایت او می باشند حال آنکه خداوند به ما محبت دارد؛ زیرا اموال فراوان و نیروی انسانی بسیار در اختیار ما نهاده: «وَقَالُوا نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ».

و این دلیل بر لطف او در حق ما و نشانه مقام و جایگاه ما نزد او است و به همین جهت، ما هرگز مجازات نخواهیم شد.

البته براساس آیات و روایات، در کنار سنت نابودی مترفان و جوامع اترافی، سنت استدرج قرار دارد، بدین معنا که پروردگار، در مواخذه و نابودی آنان نمی شتابد، بلکه گاه درهای نعمت و رفاه بیشتر را به روی آنان می گشاید و این افزایش نعمت و لذت، مقدمه دردناک تر شدن عذاب آنان خواهد بود.

شایان ذکر است به هر میزان که در جامعه ای وجود افراد طغیان گر تجمل پرست فزونی یابد و حوزه نفوذشان بیشتر شود می توانند مایه کم رنگ شدن معنویات و انسانیت در آن اجتماع گردند که موارد تاریخی آن نیز بسیار است از جمله دوران بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و السلم و حضور و نفوذ بیش از پیش مترفان و هواپرستان در مسانید حکومت و قدرت.

آنچه عملاً توسط چنین افرادی در جامعه رخ می دهد این است که به سبب عناد و دشمنی که با حق دارند، مردم را هم از ایمان به خدا و روز جزا و تشریح به شریعت او منصرف می کنند، و در جستجوی این هستند که برای سنت و دین و شریعت خدا یک اعوجاج و کجی پیدا کنند (تا دشمنی خود را موجه جلوه دهند) و مردم را راضی کنند تا به هر سنتی از سنت های اجتماعی و بشری هر قدر هم که خرافی باشد عمل کنند و به این وسیله، ضلالت برای آنان مسجل و حتمی گردد.

«الَّذِينَ يَسْتَحِبُّونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا، أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ».

حضور چنین افرادی در جامعه و تاثیرات منفی که می گذارند باعث می گردد تا نابودی فرهنگ و تمدن آن دیار را موجب گردد: «وَإِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَوْمًا أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَاهَا تَدْمِيرًا».

باری، یکی از نکاتی که می باید بدان توجه لازم صورت گیرد این است که انسانی که سلامت روانش به خطر افتد قطعاً موجب زدایش آرامشش خواهد شد و این امر خسارت های بسیاری همچون تضعیف و تزلزل در نظام خانوادگی و روابط اجتماعی را به همراه می آورد.

تجمل پرستان که تمام همت شان مصروف به کار بستن زینت ها و زیبایی هایی است که آنان را در نظر دیگران مهم و محبوب قرار دهد به ناچار می باید با مد و رسم جامعه در هر زمان - هر چند اشتباه - همراه شوند و این باعث می گردد تا فرد تجمل گرا همیشه در پی مد و تهیه امکانات و وسایلی باشد که به تازگی وارد بازار شده باشد.

از این رو، در فرآیند کوشش برای تغییر دادن وسایل و لوازم زندگی همواره در تنش و اضطراب روحی به سر می برد و حرص دست یابی به چنین امور تجملی و آمال و آرزوهای طولانی تمام وجود او را فرا می گیرد و سبب می شود غمی جان کاه، او را به شدت بیازارد.

علی علیه السلام می فرماید: کسی که قلبش از محبت دنیا پُر شود، سه چیز با قلب او آمیخته می گردد؛ رنجی که رهایش نمی کند، حرصی که ترکش نمی کند و آرزویی که به آن نمی رسد.

و چنین افرادی به فرموده قرآن در دنیا صاحب زندگی سخت و تنگی در معیشت هستند.

«وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى».

علامه طباطبایی ذیل آیه شریفه می نویسد: کسی که خدا را فراموش کند، و با او قطع رابطه نماید، دیگر چیزی غیر دنیا نمی ماند که وی به آن دل ببندد، و آن را مطلوب یگانه خود قرار دهد، در نتیجه همه کوشش های خود را منحصر در آن کند، و فقط به اصلاح زندگی دنیایش پردازد، و روز به روز آن را توسعه بیشتری داده، به تمتع از آن سرگرم شود، و این معیشت، او را آرام نمی کند، چه کم باشد و چه زیاد، برای اینکه هر چه از آن به دست آورد به آن حد قانع نگشته و به آن راضی نمی شود، و دائماً چشم به اضافه تر از آن می دوزد، بدون اینکه این حرص و تشنگیش به جایی منتهی شود، پس چنین کسی دائماً در فقر و تنگی بسر می برد، و همیشه دلش علاقه مند به چیزی است که ندارد، صرف نظر از غم و اندوه و اضطراب و ترسی که از نزول آفات و روی آوردن ناملایمات و فرا رسیدن مرگ و بیماری دارد، و صرف نظر از اضطرابی که از شر حسودان و کید دشمنان دارد، پس او علی الدوام در میان آرزوهای بر آورده نشده، و ترس از فراق آنچه بر آورده شده به سر می برد.

در حالی که اگر مقام پروردگار خود را می شناخت و به یاد او بود و او را فراموش نمی کرد، یقین می کرد که نزد پروردگار خود حیاتی دارد که آمیخته با مرگ نیست، و ملکی دارد که زوال پذیر نیست، و عزتی دارد که مشوب با ذلت نیست، و فرح و سرور و

رفعت و کرامتی دارد که هیچ مقیاسی نتواند اندازه‌اش را تعیین کند و یا سر آمدی آن را به آخر برساند، و نیز یقین می‌کند که دنیا دار مجاز است، اگر او این را بشناسد دلش به آنچه خدا تقدیرش کرده قانع می‌شود، و معیشتش هر چه باشد برایش فراخ گشته، دیگر روی تنگی و ضنک را نمی‌بیند.

نتیجه: بنابر این، چنین فردی در تمام دوران زندگی در پی کسب امکانات فزون تر و زیباتر است و چون طبع او زیاده خواه و بی پایان است، تمام فکر و نیروی خویش را در این راه مصروف می‌سازد و از داشتن هدف مشخص در زندگی و آرامش روحی بی نصیب می‌گردد و این افراد با دلهره و اضطراب زندگی می‌کنند و به همه بدبین هستند، شخصیت را در طلا و جواهرات زیاد و دیگر امکانات می‌بینند و اثر ایمان در زندگی آن‌ها کم‌رنگ و ضعیف می‌گردد.

گفتار دوم: برتری جویی

برتری جویی یا همان داشتن تکبر و حس برتر بودن یکی از رذایل اخلاقی است که در دین مبین اسلام نیز بسیار بر مذمت آن و دوری مسلمانان از چنین رفتاری تاکید شده است.

تکبر بر وزن تَفَعَّل از ریشه «ک-ب-ر» صفتی نفسانی و ناپسند و منشأ بسیاری از رذایل اخلاقی است.

در برابر «کبر»، «ذَلَّت» است که آن نیز صفت ناپسند نفسانی است و به معنای کوچک کردن خود در برابر دیگری است در جایی که روا نیست. حدّ اعتدال میان آن دو نیز «تواضع» است.

در علم اخلاق تکبر زاییده کبر دانسته شده است، چنان که کبر خود نیز، از نتایج عجب است، زیرا اگر کسی برای خویش صفت کمالی ببیند و به سبب آن از خودش خوشش بیاید به این حالت عجب گفته می‌شود و اگر افزون بر آن خود را با دیگری مقایسه کرده و خویش را برتر ببیند به آن کبر گفته می‌شود.

البته باید توجه نمود که گاه تکبر جنبه مثبت پیدا می‌کند یعنی آنکه انسان در برخی ساحت‌ها اگر تکبر ورزد فضیلت اخلاقی محسوب شده و عمدتاً بدان لفظ «عزت» را اطلاق می‌کنند.

مانند تکبر ورزیدن در مقابل دشمنان ستمگر کافر و فاسق تا نشانه این باشد که مسلمانان و جوامع اسلامی از هیبت پوشالی آن‌ها ترسی نداشته و خود را موظف به اطاعت و تسلیم آن‌ها نمی‌بینند و نیز در مقابل کسانی که خود را برتر از دیگران دیده و می‌خواهند این گونه وانمود کنند که دیگر افراد نیازمند آن‌ها هستند که این گونه افراد عمدتاً به خاطر داشتن ثروت یا مقام و یا علم به چنین عملی دست می‌زنند به عنوان نمونه تکبر ورزیدن نیازمند در برابر ثروتمند به جهت بی‌نیاز دانستن خویش از دارایی وی در پرتو احساس نیاز به خداوند.

البته ذکر این نکته ضروری است که اگر انسان از نظر صفات ظاهری پسندیده‌ای که دارد مانند علم، عبادت، سخاوت، عدالت و ... خود را ممتاز ببیند، تکبر نیست، بلکه تکبر آن است که انسان در واقع خود را بهتر و برتر از دیگری ببیند و به قیاس پردازد و خود را دارای حسن عاقبت، قرب به خدا و سعادت آخرت بداند.

یکی از مفاهیمی که در نزدیکی با تکبر می‌باشد استکبار است که به معنای برتری طلبی است.

و نکته ای که در استکبار وجود دارد این است که مستکبر بر خلاف متکبر که عمدتاً دارای فضلی است و از آن به عجب می‌رسد لکن وی فضل و برتری نداشته و آنچه احساس برتری را به او می‌دهد بی‌پشتوانه و هیچ است یعنی در عمل فضیلتی مثل ثروت و مقام در کار نبوده و از همین رو همواره مذموم است.

صفت رذیله تکبر ورزی سبقه ای طولانی دارد و نه فقط انسان بلکه شیطان نیز بدین امر شناخته می‌شود و نخستین موجودی که تکبر ورزید و خود داعی به چنین عمل قبیحی است وی بوده است.

همو که در هنگام فرمان الهی به سجده بر آدم علیه السلام از آنجا که خود را از نظر آفرینش برتر می‌دید و این چنین توهمی داشت از فرمان الهی سربچی نمود.

«قَالَ مَا مَنَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ قَالَ فَاهْبِطْ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا...».

تکبر به انحاء گوناگون به بروز و ظهور می‌رسد، گاه در چهره به صورت رخ بر تابیدن از مردم و گاه در نحوه راه رفتن. قرآن کریم با بیان اندرز حکیمانه لقمان به فرزند خود به این موارد اشاره می‌کند: «وَلَا تُصَيِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ».

قرآن کریم به علت عدم راه رفتن با تکبر بر روی زمین اشاره کرده و به گونه‌ای بسیار دقیق ضعف انسان و احاطه موجوداتی قوی‌تر و بزرگ‌تر از او در امور مادی بر وی را به رخ او می‌کشد و او را ناتوان از شکافتن زمین و راه رفتن در تمام مساحت آن و عدم رسیدن قد و بلندی او به اندازه کوه‌ها اشاره می‌کند. «وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَلَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا».

بنابر این، قرآن کریم با این گونه بیانات انسان را متوجه این واقعیت می‌نماید که قدرت و عظمتی که متکبر به خاطر فراوانی ثروت و بزرگی جثه و بلندای مقام برای خود قائل است توهمی بیش نیست و توجیهی برای تکبر او وجود ندارد و امری بیهوده است و وی هیچ فایده‌ای از این امر نبرده و هیچ‌گاه وی را به خواسته‌اش نمی‌رساند.

برتری جویی و تکبر خود دارای مراتب است که بدترین تکبر، تکبر در برابر خداوند است که با تأثیر سوء بر روح و فکر، انسان را در برابر آیات الهی فردی انعطاف ناپذیر و غیر قابل نفوذ در می‌آورد که نه به اندرز ناصحان گوش می‌سپارد و نه به هشدارهای الهی اعتنایی دارد و پیوسته با غرور و نخوت در مسیر خلاف قدم بر می‌دارد در نتیجه تبهکاری خود از قابلیت هدایت خارج می‌شود و به رغم مشاهده آیات الهی از تسلیم در برابر آن امتناع ورزیده، بر سر دو راهی هدایت و ضلالت، گمراهی را در پیش می‌گیرد.

«سَاصِرْفُ عَنِ آيَاتِي الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَإِنْ يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الْعَذَابِ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ»؛ «وَمِنَ النَّاسِ مَن يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ ثَانِي عِطْفِهِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ لَهُ فِي الدُّنْيَا حِزْبٌ يُؤْمِنُ بِهِ وَوَعْدُ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَذَابٌ الْحَرِيقِ».

«ثَانِي عِطْفِهِ» کنایه از تکبر و اعراض از حق است، زیرا «ثَنِي» به معنای کسر، برگردانیدن و پیچاندن و «عِطْف» به معنای پهلوسه و شخص اعراض‌کننده گویا شانه خود را به نشانه اعتراض می‌پیچاند. و این آیه در شأن ابوجهل نازل شده است که در برابر آیات الهی از روی نادانی و تکبر برخورد می‌کرد.

انسان‌های متکبری که گمراه می‌گردند بدون هیچ حجتی درباره نشانه‌های خداوند به مجادله می‌پردازند و تنها دلیل این مجادله شان همان تکبرشان است: «إِنَّ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ أَنْ فِي صُدُورِهِمْ الْكِبَرُ مَا هُمْ بِبَالِغِيهِ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ».

و خداوند نیز بر دل اینان که شایسته هدایت نیستند مهر می‌نهد: «الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ كَبِيرٌ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ الَّذِينَ ءَامَنُوا كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٌ».

متکبران تجمل پرست و دنیا جو در برابر انفاق، به بخل و به جای قدردانی از نعمت به کتمان آن فرمان می‌دهند: «... إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَن كَانَ مُخْتَالًا فَخُورًا الَّذِينَ يَبْخُلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَيَكْتُمُونَ مَا ءَاتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ...».

مختال به معنای کسی است که گرفتار خبیلاء یعنی تکبر بر اساس فضیلت موهوم است و فخور نیز کسی است که مناقب و خوی‌های خود را از راه کبر و خودنمایی بر می‌شمارد.

از آنجا که متکبر، با نعمت‌های الهی مانند اموالی که به او عنایت شده بر دیگران تکبر می‌ورزد برای تداوم بخشیدن به تکبر خویش، با بخل تلاش می‌کند اموالش را حفظ کند و آن‌گاه که می‌بیند انفاق کنندگان، نزد مردم شهرت و موقعیت پیدا می‌کنند،

آنان را نیز به بخل دعوت می‌کند و هرگاه تحت تأثیر افکار عمومی مجبور به انفاق شود، برای حفظ اموالش آن‌ها را پنهان کرده، به فقر تظاهر می‌کند.

باری، همان طور که اشاره شد، تکبر ریشه اش از عجب و خودبینی است یعنی انسان از داشته‌ای برخوردار است که سبب برتر دیدن خویش در مقابل دیگران می‌شود و از جمله مواردی که مایه برتری دیدن است ثروت و مکنت مالی است که بسیاری از این امکان استفاده نموده و با تجمل گرایی به شیوه افراطی آن و نمایش ثروت خویش سعی می‌کنند تا به تحصیل شخصیت و مقام والایی نسبت به دیگران مبادرت ورزند در این میان باید دانست که اصل تحصیل شخصیت امری مذموم نیست بلکه از سوی اسلام لازم شمرده شده ولی نکته در این است که راه تحصیل چنین شخصیتی چیست؟

قطعاً از منظر دینی انسان زمانی در تحصیل شخصیت موفق است که نگاهی خدامحور به این امر داشته باشد و از رهگذر ایمان و تقوی می‌تواند به شخصیت مطلوب برسد: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ».

اما فردی که به هوی پرستی روی آورده و تعلق خاطرش به جای عبادت خدا، صرفاً امور مادی گشته است از خدا و ایمان به او غافل شده و از کسب شخصیت مطلوب بی نصیب می‌گردد و از طرفی انسان نمی‌تواند بدون پذیرفتن مدل شخصیتی به زندگی بپردازد و در واقع شخصیت با هویت وی گره خورده است.

از این رو تمام همت خویش را انجام می‌دهد تا از راه امور مادی و به عرضه گزاردن ثروت‌ها و امکاناتش، کسب شخصیت و موقعیت اجتماعی نماید که در این امر موفق نبوده و دچار تکبر و خود برتری بینی می‌شود.

تجملات و هزینه‌ها و مخارج سنگین، خود به خود تعیین و تکبر می‌آورد بسیاری از متکبران با کالاهای لوکس، ابزار گران قیمت، زیاده روی در مصرف بر دیگران فخر و مباهات می‌فروشد و خود را برتر می‌انگارند.

این رفتار باعث می‌شود تا به تحقیر دیگران و کم ارزش دانستن آنان مبادرت شده و با روحیه و تفکر غیر انسانی اشخاص دیگری را که ثروت کمتری دارند یا فقیر هستند پست می‌شمارند و این امر در گفتار و رفتارهای آنان کاملاً نمودار است.

در قرآن شریف می‌توان به دو نمونه بارز از تجمل گرایان افراطی که دچار برتری جویی شده اند اشاره نمود.

فرعون که در آیه ۸۸ سوره یونس او و پیروانش دارای زینت و اموال فراوان معرفی شده و به گونه‌ای اشاره دارد که از این زینت‌ها و تجملات خارج از عرف و به شکلی افراطی استفاده می‌نمودند: «وَقَالَ مُوسَى رَبَّنَا إِنَّكَ آتَيْتَ فِرْعَوْنَ وَمَلَأَهُ زِينَةً وَأَمْوَالًا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا رَبَّنَا لِيُضِلُّوهُمُ عَنْ سَبِيلِكَ رَبَّنَا اطْمِسْ عَلَى أَمْوَالِهِمْ وَاشْدُدْ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُوا حَتَّى يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ». همان فرد در آیات دیگری برتری جو و مفسد و متکبر معرفی می‌شود.

«وَقَالَ مُوسَى إِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ»؛ «إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ...»، «من فِرْعَوْنَ إِنَّهُ كَانَ عَلِيًّا مِنَ الْمُسْرِفِينَ»، «فَمَا آمَنَ لِمُوسَى إِلَّا ذُرِّيَّةٌ مِنْ قَوْمِهِ عَلَى خَوْفٍ مِنْ فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِمْ أَنْ يَفْتِنَهُمْ وَإِنَّ فِرْعَوْنَ لَعَالٍ فِي الْأَرْضِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الْمُسْرِفِينَ».

بنابر این، تجمل گرایی افراطی یکی از علل برتری جویی و فساد و ستمگری فرعون می‌باشد.

قارون دیگر سمبل تجمل گرایی افراطی است که او نیز دچار عجب و برتری جویی گشت:

«أَنَّ قَارُونَ كَانَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى فَبَغَى عَلَيْهِمْ وَءَاتَيْنَاهُ مِنَ الْكُنُوزِ مَا أَنْ مَفَاتِحَهُ لَتَنَالُوا بِالْعَصَبِ أُولَى الْقُوَّةِ إِذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ لَا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ... قَالَ أَنَّمَا أُوتِيتهُ عَلَى عِلْمٍ عِنْدِي أَوْ لَمْ يَعْلَمِ أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهْلَكَ مِنْ قَبْلِهِ مِنَ الْقُرُونِ مَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَ أَكْثَرُ جَمْعًا وَلَا يُسْأَلُ عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ».

خداوند در آیه نخست اشاره به سخن پیروان موسی علیه السلام که به نصیحت قارون می‌پرداختند دارد که او راز شادی سرمستانه و مغرورانه بر حذر داشته اند.

همان شادمانی همراه با غروری که مانع کمک قارون به هموطنان خویش و رفع نیازهای اقتصادی آنان بوده است. در آیه ۷۸، قارون تمام موفقیت خود را در رسیدن به ثروت‌ها مدیون خویش و مهارتش دانسته و مغرورانه آن را اعلام می‌دارد. در واقع در قاموس فکری افرادی چون او کرامت و منزلت جز از طریق ثروت و به نمایش گزاردن آن و فخر فروشی امکان تحصیل ندارد و به همین جهت وی با نمایاندن ثروت هایش فخر فروشی می‌کند که در آیه ۷۹ همین سوره گزارشش آمده است. مهم‌ترین علت این تکبر نیز گسستن رشته تعلق انسان از خداوند است و این که وی خود را بی‌نیاز از خدا ببیند و از او غافل شود و در این صورت است که کسی جز خویش را شایسته پرستش و ستایش نبیند.

عواقب بسیاری نیز گریبان متکبران را می‌گیرد از جمله آنکه رحمت عام الهی گرچه شامل حال همه می‌شود ولی تکبر موجب محرومیت از رحمت خاص الهی و رانده شدن از درگاه خداوند می‌گردد، چنان که شیطان بر اثر تکبر، از مقام قرب الهی رانده و مشمول لعن و غضب الهی شد.

در برخی آیات نیز این واقعیت را با عنوان دوری از محبت الهی مطرح نموده است.

«... إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتَالًا فَخُورًا».

همچنین عذاب و خواری در دنیا و آخرت، دیگر اثر این عمل جنون آمیز است: «... لَهُ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَنُذِيقُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَذَابَ الْحَرِيقِ»؛ «و يَوْمَ الْقِيَامَةِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اللَّهِ وُجُوهُهُم مُّسْوَدَّةٌ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْمُتَكَبِّرِينَ»؛ «ادخلوا ابوابَ جَهَنَّمَ خِلْدِينَ فِيهَا فَبِئْسَ مَثْوًى لِّلْمُتَكَبِّرِينَ».

و همین امر است که باعث می‌شود خداوند بشارت بهشت را به کسانی می‌دهد که در زمین در پی تکبر و برتری طلبی نباشند: «تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ...».

گفتار سوم: محرومیت از هدایت الهی

دنیا پرستی و گرایش افراطی به تجملات باعث می‌شود که انسان هدفش دنیا شده و از خدا غافل و نسبت به او بی‌توجه باشد و سعادت را رسیدن به بیشترین حد لذات ناشی از مصرف کالا و خدمات می‌بیند حال آنکه اسلام هدف زندگی را عبادت و تقرب به خداوند می‌داند و سعادت را در کسب رضایت الهی می‌بیند و آن را بزرگ‌ترین رستگاری‌ها می‌داند: «...وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرَ ذَٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ».

از طرفی همان‌طور که خداوند بارها وعده داده هر کس او را فراموش کند خدا نیز او را فراموش کرده است: «...نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ...». و در واقع منظور از فراموش نمودن انسان‌ها توسط خدا همان دور نمودن رحمت و نعمت و بهره خویش از این افراد است چراکه رحمت و نعمت عامه شامل همگان می‌شود.

در آیات ۳۱ سوره اعراف و ۱۴۱ انعام خداوند پس از آنکه به بیان نعمات خویش و نیز سفارش به زینت نمودن و استفاده از نعماتش را می‌نماید به عدم اسراف و افراط در امورات مادی همچون تجملات توصیه نموده و افرادی را که مسرف و افراطی باشند را از دایره حُب خویش خارج می‌داند: «وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ».

و پُر واضح است کسانی که از دایره حُب خداوند خارج گردند شایسته غضب او شده‌اند و از رحمت و نعمت ویژه اش بی‌نصیب می‌گردند: «كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَلَا تَطْغَوْا فِيهِ فَيَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبِي وَمَنْ يَحِلِّ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوَى».

طغیان در نعمت‌ها آن است که انسان به جای اینکه از آن‌ها در راه اطاعت خدا و طریق سعادت خویش استفاده کند، آن‌ها را وسیله‌ای برای گناه، ناسپاسی و کفران و گردنکشی قرار دهد، همانگونه که بنی اسرائیل چنین کردند، این همه نعمت‌های الهی را دریافت داشتند و سپس راه کفر و طغیان و گناه را پیمودند.

مراد از غضب الهی عذاب است نه اینکه حالت غضب بر خدا دست دهد چون محلّ حوادث نیست و تغییر در ساحت قدس او روا نیست و مراد از هوی، سقوط از علوّ است به طرف اسفل و اشاره به هلاکت است.

از حضرت امام باقر علیه السلام درباره معنای غضب در این آیه سؤال شد ایشان فرمودند: آن عقاب می‌باشد.

بنابر این، عذاب و عقاب دنیوی و اخروی شامل حال این افراد است و خداوند آنان را از نعمت هدایت خویش محروم می‌فرماید: «... وَلَا تَطْعَمَنَّ مِنْ أَغْلَانَا قَلْبُهُ عَنْ ذِكْرِنَا...»؛ «...كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُرْتَابٌ».

افرادی که از نعمت حب و رحمت و هدایت الهی محروم گشتند و گمراه شدند دیگر راهی برای سعادت آن‌ها باقی نمی‌ماند و به همین جهت چنین افرادی در قیامت عذاب الهی را خواهند چشید و اهل شقاوت هستند. «... وَأَنَّ الْمُسْرِفِينَ هُمْ أَصْحَابُ النَّارِ»؛

گفتار چهارم: افول ثروت و سرمایه

گرایش افراطی به تجملات و استفاده بی‌هدف از نعمات دنیوی و سوء تدبیر و مدیریت درباره منابع مالی باعث می‌گردد تا از میزان سرمایه و ثروت در اختیار انسان روز به روز کاسته شود.

اهمیت بسیاری که تدبیر در مصرف و مال دارد را می‌توان از فرمایشات ائمه بزرگوار در روایات مختلف مشاهده نمود که عمدتاً با الفاظ اقتصاد و تقدیر معیشت و اعتدال بدان اشاره شده است.

تدبیر امر حیاتی در زندگی انسان‌ها است که همراه باهدف مشخص است. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و السلام تدبیر کردن را نیمی از زندگی دانسته و بد تدبیری را آفت زندگی و عامل نابودی مال و اموال می‌دانند.

امام علی علیه السلام فرمودند: آفت زندگی بد تدبیر کردن است. و نیز در حدیث دیگری می‌فرمایند: حسن تدبیر مال اندک را رشد می‌دهد و سوء تدبیر، مال فراوان را نابود می‌کند.

امام باقر علیه السلام نیز در این باره می‌فرمایند:

«بقای اسلام و مسلمانان در این است که اموال و سرمایه‌های جامعه نزد کسانی قرار گیرد که راه مصرف پسندیده آن اموال را بشناسند و آن‌ها را در راه پسندیده مصرف کنند. فنا و نابودی اسلام و مسلمانان نیز در این است که اموال و سرمایه‌ها نزد افرادی باشد که راه مصرف پسندیده را در اموال نشناسند و آن‌ها را در مسیر و جهت مطلوب مصرف نکنند».

امام باقر علیه السلام در فرمایشی تقدیر معیشت را یکی از سه رکن کمال دانسته اند و فرموده اند: «همه‌ی کمال در سه چیز است: خوب فهمیدن دین، صبر نمودن بر مصیبت و تقدیر معیشت».

در قرآن کریم به دقت در مصرف و عدم سپردن اموال به دست سفیهان یعنی افراد نادان از تدبیر مصرف اموال اشاره و تأکید شده است.

«وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا».

در این آیه خداوند سرمایه و ثروت را مایه قوام زندگی و جامعه می‌داند که وجودش امری ضروری است و از طرفی تأکید بر تدبیر مصرف آن می‌ورزد.

به یقین عدم تدبیر صحیح مال و سرمایه موجب افول ثروت شده و حتی به فقر منتهی می‌شود.

پیامبر صلی الله علیه و آله و السلام می‌فرمایند: کسی که مالش را بیهوده هدر دهد خدا او را فقیر می‌سازد.

هدردهی و بیهوده مصرف نمودن مال نیز به همان عدم تدبیر صحیح و هدف‌گزار منطقی برای مصرف اموال اشاره دارد.

ابن خلدون، در این باره می‌نویسد:

تجمل پرستی و تجمل خواهی برای مردم تباهی آور است و در نهاد آدمی، انواع بدی‌ها و فرومایگی‌ها و عادات زشت را پدید می‌آورد.

آورد و فضایل و نیکی‌ها را از میان می‌برد. تجمل خواهی و اعیان منشی مایه بدبختی و انقراض جوامع است. جوامع هر اندازه بیشتر در تجمل خواهی و اعیان منشی فرو روند، به همان اندازه به مرز سقوط نزدیک تر می‌شوند. روند سقوط نیز به این صورت است که اسراف گری و تجمل طلبی به تدریج، سبب فقر و تهی دستی جوامع و حکومت‌ها می‌شود و هر قدر تجمل و اسراف زیاد شود، به همان اندازه تهی دستی نیز افزایش می‌یابد تا جایی که ثروت موجود دیگر جواب گوی اسراف و تجمل نخواهد بود. بدین ترتیب، قومی که به این کار عادت کرده‌اند، به تدریج ضعیف و زبون می‌گردند و تا مرز نابودی پیش می‌روند. در روایات فراوانی به رابطه بین تجمل گرایی افراطی و ابتلا به فقر و تباهی اموال پرداخته شده است.

پیامبر صلی الله علیه و آله و السلام فرموده‌اند: هر کس در (اموالش) ریخت و پاش کند، خداوند وی را فقیر سازد. علی علیه السلام می‌فرمایند: میانه روی، فزاینده ثروت و اسراف نابودکننده آن است.

امام کاظم علیه السلام به مقایسه میان قناعت پیشگی و اسراف می‌پردازند و می‌فرمایند: کسی که میانه روی داشته باشد و قناعت کند، نعمت‌ها (واموال) خود را از دست نخواهد داد. در مقابل کسی که اسراف و تبذیر کند، نعمت‌ها را از دست می‌دهد. باری، در تجمل گرایی افراطی به علت آن که فرد سعی می‌کند به حداکثر لذات دنیوی برسد و از آن جا که لذات دنیوی هیچ گاه اغناکننده او نیست، تمام مساعی خود را به کار می‌بندد تا خود را راضی نماید حال آنکه به این خواسته نمی‌رسد و نیز چون در تجمل خواهی افراط گونه، رقابت در نمایاندن این تجملات وجود دارد هر فردی سعی می‌کند تا نسبت به دیگری از این منظر برتر باشد که این نیز مایه مصروف نمودن اموال در یک بعد زندگی آن هم با افراط می‌شود و با صرف بیشتر اموالش مایه افول ثروتش می‌شود و به فقر منتهی می‌گردد که اثرات و تبعات سوء آن نیز بسیار است.

یکی دیگر از اثرات نامطلوب فقر منبعث از تجمل گرایی افراطی را می‌باید روی آوردن به درآمدهای نامشروع دانست یعنی کسی که خواهان تجملات فراوان است و خانواده‌ای که چنین گرایش و تفکری دارد فشار بسیاری بر نان آور خانواده معطوف می‌شود که او نیز برای پاسخ گویی به این نیازها و رفع فشار راهی جز سوق پیدا کردن به درآمدهای غیر مشروع ندارد.

در روایتی عبد الله بن مسعود از پیامبر صلی الله علیه و آله و السلام نقل می‌کند: زمانی فرا رسد که دین دین دار سالم نمی‌ماند اصحاب پرسیدند: ای پیامبر چه زمانی چنین خواهد شد؟ پیامبر جواب داد زمانی که زندگی مردم از طریق طبیعی و مشروع اداره نمی‌شود، جز اینکه به راه‌های خلاف متوسل شوند! در آن عصر هلاکت شخص از طریق پدر و مادر یا همسر و فرزندان صورت می‌گیرد اصحاب با تعجب بیشتر عرض کردند چگونه؟ فرمود: او را در اثر فقر و ندادن سرزنش نموده و به زندگی مافوق توانش مجبور می‌سازند و این گونه وی را به هلاکت واقعی می‌رسانند.

یکی دیگر از اثرات تجمل گرایی افراطی و فقر و افول سرمایه آسیب به چرخه تولید ملی و وابستگی اقتصادی است و این امری ثابت شده است همان گونه که امام سجاد علیه السلام می‌فرمایند: «کسی که نصیبش از اموال دنیا بیشتر باشد، نیاز او به دیگران بیشتر است».

البته در این میان نباید فراموش نمود که انسان‌ها اجتماعی بوده و نیازهایشان در تعامل با یکدیگر بر طرف می‌گردد اما آنچه مهم است رعایت نمودن حد و مرز آن است که به وابستگی مفرط منجر نشود چرا که وقتی جامعه مصرف گرا شد دیگر سهم تولید در آن چون گذشته جایگاهی نخواهد داشت و رقابت‌های اقتصادی از تولید به سمت مصرف منتهی می‌شود و این امری است تباهی آور است و جامعه‌ای که سهم تولید در آن فرو نهاد دیگر نمی‌تواند استقلال اقتصادی خود را حفظ کند و فرد و جامعه تجمل گرا آن هنگام که تلاششان برای فراهم آوردن وسایل و امکانات تجملی باشد، به سبب محدودیت‌هایی که در شناخت، تهیه و تولید انواع وسایل و امکانات دارد، ناچار هستند برای تهیه هر نوع از این وسایل، دست نیاز به سوی دیگران دراز کنند و به دنبال کالاهای لوکس و با مدل‌های جدیدتر هستند که در این میان بیشتر سهم بازار را بلوک غرب از آن خود می‌کنند و باید بخش کلان سرمایه

ملی شان، صرف واردات کالاها و لوازم مدل جدید کشورهای خارج شود و کارخانه‌های داخلی به خاطر نبود بازار مصرف، چاره ای جز تعطیلی نخواهد داشت.

در این میان اسلام، جامعه تولید کنندگان را به تولید کالاهایی موظف کرده است که مورد نیاز عمومی جامعه باشد و میزان آن را تا حد اشباع نیازمندی های حیاتی؛ تعیین کرده است، یعنی تا جایی که نیازهای ضروری هر کس برآورده شود. تا هنگامی که حجم کالاهای ضروری به حد تکافوی احتیاج عمومی نرسیده، به صرف نیرو برای تولید دیگر کالاها اجازه داده نشده است.

آن زمان که جامعه دچار وابستگی شد، این وابستگی صرفاً به اقتصاد محدود نمی شود بلکه تمام ساحت ها را در بر می گیرد و در فرهنگ، سیاست داخلی و خارجی، امنیت، سلامت جسمی و روانی جامعه و... اثر می گذارد و بیگانگان در آن جوامع مسلط می گردند و همین خطر است که قرآن شریف اشاره می نماید که خداوند راهی را برای تسلط کافران بر مسلمانان قرار نداده است. «...وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلاً». این بدان معنی است که خطر سلطه کافران بر جوامع مسلمان جدی بوده و اگر مسلمانان و دولت های آنان نتوانند از این موهبت و کمک الهی استفاده کنند و در واقع با رویکرد هایشان نخواهند که از چنین مدد الهی بهره برند باعث می شود که پشتوانه کمک الهی را از دست داده و وابسته گردند.

امام خمینی رحمه الله علیه در این باره می فرماید:
اگر مملکت شما در اقتصاد نجات پیدا نکند و وابستگی اقتصادی داشته باشد، همه جور وابستگی به دنبالش می آورد و وابستگی سیاسی هم پیدا می کنیم، وابستگی نظامی هم پیدا می کنیم.

امام خمینی رحمه الله علیه وابستگی اقتصادی را یکی از آسیب های انقلاب دانسته و آن را عامل رجعت به وضعیت پیش از انقلاب می داند.

امام خمینی رحمه الله علیه با احساس نمودن خطر وابستگی اقتصادی و نیز تسری آن به دیگر ساحت های اجتماع نسبت به دفاع از تولیدات اقتصادی جوامع اسلامی تأکید نموده و آن را واجب می داند و می فرماید:

«اگر بر قلمرو اسلام از استیلای سیاسی و اقتصادی منجر به اسارت سیاسی و اقتصادی و وهن اسلام و مسلمین و ضعف آنان [از ناحیه کفار و اجانب] خوفی باشد، دفاع واجب است با وسایل مشابه آنان و مقاومت های منفی مانند: نخریدن کالاهای آنان و مصرف نکردن آن ها و به طور کلی، معامله و رفت و آمد با ایشان را ترک کنند».

نتیجه: بنابر این، روی آوردن افراطی به تجملات و وسایل دنیوی علاوه بر فرو نشانیدن حس ایمان و معنویت در افراد، مایه افول ثروت و سرمایه آن ها نیز می شود، از همین رو فرد تجمل پرست پس از چندی در می یابد که نه تنها چیزی به دست نیاورده بلکه زندگی سعادت مندانه اخروی اش را از دست داده و نیز زندگی دنیوی اش با شکست و ضرر مواجه است، این حقیقت درباره جوامع و دولت ها نیز صادق است و بسیاری از حکوت ها بعد از گذر مدتی متوجه می شوند که دچار خسران شده و سرمایه مالی و انسانی ملتشان مصروف به تجملات گشته و بازار تجملات و عرضه آن ها نیز در اختیار جریان سلطه اقتصادی بلوک غرب قرار گرفته و آنان سرمایه های ایشان را به تاراج برده اند و کشوری که وابسته اقتصادی شود یعنی استقلال خویش را در همه امور از دست داده و اجیر و مفلوک جوامع سلطه گر می شود.

حاصل سخن

۱- زیبایی که داری قرابت مفهومی با تجملات و زینت است بلکه اعم از آن است و زینت همان زیبایی عرضی است، و زیبایی امری قابل درک بوده و می توان با سنجش میزان موافقت یک شیء با غایت و هدفش از تناسب و زیبایی آن با خبر شد و درک نمود؛ که به علت ذوقی بودنش قابل توصیف و تعریف نمی باشد و به دو گونه عینی و ذهنی و نیز نسبی و مطلق قابل پی جویی

است.

۲- خداوند زیبای مطلق است و هر چه که از زیبا صنع گردد قطعاً زیبا است و حال آنکه او آفریننده و صاحب همه موجودات است پس تمام آفرینش زیبا می باشند و مایه زینت این عالم هستند. یکی از صفات خداوند زیبایی دوستی است و از طرفی هر صفتی از حق به مخلوق تسری می یابد، و هر موجودی جزئی از آن صفات را دارا می باشد و آن را به نمایش می گذارد که در این میان انسان به عنوان اشرف مخلوقات دارای گرایش بیشتری به زیبایی و تجملات است و همواره تاریخ به دنبال پاسخگویی به این نیاز خویش است که در مرتبه نهایی می باید به خداوند که اجمل است تمام نگاهش را معطوف نماید که این امر از رهگذر ستایش و پرستش آن زیبا و تعالی ایمانی و قرب به او حاصل می گردد گرچه بسیاری از انسان ها به حدودی کمتر از آن قانع شده و خود را از فیض تعالی بی نصیب می کنند.

۳- افراط در تجمل گرایی به معنای دل بستن شدید به تجملات و زخارف دنیوی و بی توجهی به خداوند و سرای پسین است و انتخاب دنیا به عنوان هدف غایی خویش.

۴- در این میان دین اسلام با ارائه سبک و مدلی از زندگی پیش روی انسان ها سعی می کند تا راه اعتدال و صحیح را در گراییدن به تجملات ارائه دهد که در این سبک به طور کلی گرایش به تجمل مورد پسند است.

بدین معنا که این دین از طرفی به منظور پاسخ گویی به برخی تفکرات نسبت به تحریم و تمانع از به کارگیری زینت ها و تجملات در زندگی و پیشه نمودن رهبانیت، اشاره به عدم تحریم زینت ها و کاربرت آن ها در زندگی می کند و این مهم را با جمله ای استفهامی به کار می برد تا بفرماید که چنین تحریمی جز ساخته اذهان عده ای خشک مغز نیست و به منظور تکمیل و تأکید بر این موضوع به سفارش کاربرستن زینت در زندگی بالأخص در عبادات می کند که این نکته می رساند که استفاده از زینت ها و تجملات به قدری در این آئین ارزش مند است که در عبادات و عالی ترین آن ها یعنی نماز مورد توجه است.

۵- در سوی دیگر مردم را به زهد پیشگی و پرهیز از تجمل پرستی دعوت می نماید و نیز با ملحوظ نمودن گرایش شدیدتر زنان به زینت ها و تجملات در مجموعه دستوراتی آنان را از خودآرایی و خود نمایی در برابر نامحرمان بر حذر داشته و به ارائه محدوده برای آن می پردازد که این شیوه قرآن تأکیدی است بر عدم افراط و تفریط بلکه اعتدال پیشگی در سبک زندگی .

۶- دین اسلام به منظور کامل نمودن هشدار خود به انسان ها درباره خطر تجمل گرایی افراطی، به زمینه های گرفتار آمدن به این خطر از جمله غفلت از گفتمان الهی، ضعف شخصیتی و خود نمایی، فزونی ثروت و عدم نگرش خدا محور به آن و محیط اجتماعی فاسد و تجمل پرست اشاره می کند و نیز آثار چنین خطری را نیز یادآور می شود که طی می توان مواردی چون به خطر افتادن سلامت روانی، برتری جویی، محرومیت از هدایت الهی و عذاب اخروی، افول ثروت و سرمایه را بر شمرد.

با امید به نهادینه گشتن سبک زندگی اسلامی و به تبع آن پیاده سازی تمدن نوین اسلامی که این مهم زمانی به طور کامل برقرار می شود که دولت کریمه با ظهور منجی عالم بشریت به روی کار آید و در این میان نظام جمهوری اسلامی ایران سعی می نماید با ترسیم نقشه راهی جامع مقدمات اجرایی شدن تمدن مذکور را فراهم آورد. والحمدلله وسلام علی عباده

کتابنامه

قرآن کریم

۱. ابن ابی جمهور، محمد بن زین الدین، عوالی اللئالی العزیزیه فی الأحادیث الدینیة، تصحیح: عراقی، مجتبی، چاپ: اول، قم: دار سید الشهداء للنشر، ۱۴۰۵ ق.

۲. ابن اثیر جزیری، مبارک بن محمد، النهایه فی غریب الحدیث والأثر، چاپ چهارم، قم: انتشارات اسماعیلیان، ۱۳۶۷ ش.

۳. ابن بابویه، محمد بن علی، الأمالی، چاپ ششم، تهران: کتابچی، ۱۳۷۶ ش.
۴. الخصال، تصحیح: غفاری، علی اکبر، چاپ اول، قم: جامعه مدرسین، ۱۳۶۲ ش.
۵. عیون أخبار الرضا علیه السلام، تصحیح: لاجوردی، مهدی، چاپ اول، تهران: نشر جهان، ۱۳۷۸ ق.
۶. من لا یحضره الفقیه، تصحیح: غفاری، علی اکبر، چاپ دوم، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۳ ق.
۷. ابن جوزی، ابوالفرج عبدالرحمن بن علی، زاد المسیر فی علم التفسیر، تحقیق: عبدالرزاق المهدی، چاپ اول، بیروت: دار الکتب العربی، ۱۴۲۲ ق
۸. ابن خلدون، عبد الرحمن بن محمد بن خلدون، دیوان المبتدأ و الخبر فی تاریخ العرب و البربر و من عاصرهم من ذوی الشأن الأكبر (تاریخ ابن خلدون)، تحقیق: خلیل شحاده، چاپ دوم، بیروت: دار الفکر، ۱۴۰۸ ق.
۹. ابن شعبه حرانی، حسن بن علی، تحف العقول، تصحیح: غفاری، علی اکبر، چاپ دوم، قم: جامعه مدرسین، ۱۴۰۴ ق.
۱۰. ابن عاشور، محمد بن طاهر، التحریر و التنویر، بی نا، بی جا، بی تا.
۱۱. ابن عطیه اندلسی، عبدالحق بن غالب، المحرر الوجیز فی تفسیر الکتب العزیز، تحقیق: عبدالسلام عبدالشافی محمد، چاپ اول، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۲ ق.
۱۲. ابن فارس، احمد بن فارس بن زکریا، معجم مقاییس اللغه، محقق: عبدالسلام محمد هارون، چاپ اول، قم: مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۴ ق.
۱۳. ابن ماجه، سنن ابن ماجه، تحقیق: محمد فواد عبد الباقي، بیروت: دارالفکر، بی تا.
۱۴. ابن منظور، ابی الفضل جمال الدین محمد بن مکرم، لسان العرب، چاپ سوم، بیروت: دارصادر، ۱۴۱۴ ق.
۱۵. ابوالفتوح رازی، حسین بن علی، روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، تحقیق: دکتر محمد جعفر یاحقی - دکتر محمد مهدی ناصح، مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۴۰۸ ق.
۱۶. افراسیاب پور، علی اکبر، زیبایی پرستی در عرفان اسلامی، تهران: انتشارات طهموری، ۱۳۸۰ ش.
۱۷. انصاری (ابن دباغ)، عبدالرحمن، عشق اصطربلاب اسرار خداست، ترجمه: قاسم انصاری، تهران: انتشارات طهموری، ۱۳۷۸ ش.
۱۸. انوری، حسن، فرهنگ بزرگ سخن، بی نا، تهران: انتشارات سخن، ۱۳۸۱ ش.
۱۹. ایروانی، جواد، اخلاق اقتصادی در مصرف از دیدگاه قرآن و حدیث، مشهد: دانشگاه علوم اسلامی رضوی، ۱۳۸۴ ش.
۲۰. آلوسی، سید محمود، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، چاپ اول، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ ق.
۲۱. الهی قمشه ای، محیی الدین مهدی، حکمت الهی عام و خاص، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۵ ش.
۲۲. آملی، سیدحیدر، شرح فصوص الحکم، ترجمه: محمد رضا جوزه، تهران: انتشارات روزنه، ۱۳۷۷ ش.
۲۳. بحرانی، سید هاشم، البرهان فی تفسیر القرآن، چاپ اول، تهران: بنیاد بعثت، ۱۴۱۶ ق.
۲۴. بیات، محمد حسین، مبانی عرفان و تصوف، تهران: انتشارات دانشگاه علامه طباطبائی، چاپ اول، ۱۳۷۴ ش.
۲۵. بیضاوی، عبدالله بن عمر، أنوار التنزیل و أسرار التأویل، تحقیق: محمد عبد الرحمن المرعشلی، چاپ اول، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۸ ق
۲۶. پسندیده، عباس، کانون مهرورزی، تهران: ریاست مرکزی امور زنان و خانواده. ۱۳۸۹ ش.
۲۷. تامس، آلن، «ارزش چیست؟» ترجمه عزت الله فولادوند، نشریه بخارا، شماره ۳۷، ص ۴۵ - ۴۸، مرداد و شهریور ۱۳۸۳ ش.
۲۸. تمیمی آمدی، عبد الواحد بن محمد، غرر الحکم و درر الکلم، چاپ دوم، قم: دار الکتب الإسلامی، ۱۴۱۰ ق.

۲۹. تهانوی، محمدعلی، موسوعه کشف اصطلاحات الفنون والعلوم، بی نا، بیروت: مکتبه لبنان ناشرون، بی تا.
۳۰. تهرانی، آقابزرگ، الذریعه الی تصانیف الشیعه، بیروت: انتشارات دارالاضواء، بی تا.
۳۱. جعفری، محمدتقی، زیبایی و هنر از دیدگاه اسلام، چاپ هفتم، تهران: موسسه تدوین و نشر آثار علامه جعفری، ۱۳۸۹ ش.
۳۲. —، —، عرفان اسلامی، انتشارات صنعتی شریف، چاپ اول، ۱۳۷۳ ش.
۳۳. جمهوری، افلاطون، ترجمه: کاویانی، تهران: نشر لطفی، ۱۳۵۳ ش.
۳۴. جوادی آملی، عبدالله، تبیین براهین اثبات وجود خدا، نشر اسراء، قم، چاپ اول، بی تا.
۳۵. —، —، تفسیر تسنیم، چاپ هشتم، قم: انتشارات اسراء، ۱۳۸۸ ش.
۳۶. —، —، زن در آینه جلال و جمال، چاپ دهم، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۸۴ ش.
۳۷. —، —، هنر و زیبایی از منظر دین، تنظیم: مسعود ترقی جاه، تهران: بنیاد سینمایی فارابی، ۱۳۷۵ ش.
۳۸. جوهری الفارابی، اسماعیل بن حماد، الصحاح، بی نا، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۹ ق.
۳۹. جویباری، ولی الله رستگار، اسراف از دیدگاه اسلام، چاپ اول، تهران: بنیاد پژوهش های علمی و فرهنگی، نور الاصفیا، ۱۳۷۹ ش.
۴۰. حسینی خامنه ای، سیدعلی، برگرفته از بیانات مقام معظم رهبری (ایده بروح القدس) بیانات در دیدار با جوانان استان خراسان شمالی، (همراه با تلخیص) دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت الله العظمی سیدعلی خامنه ای (موسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی).
۴۱. —، —، سید محمد، «خلافت/ خلافت انسان» در فلسفه و عرفان اسلامی، خردنامه صدرا، ش ۱۳۸۱، ۲۸ ش.
۴۲. حسینی کوهساری، سید اسحاق، نگاهی قرآنی به فشار روانی، چاپ ششم: تهران، کانون اندیشه جوان، ۱۳۸۹ ش.
۴۳. حسینی شاه عبدالعظیمی، حسین بن احمد، تفسیر اثنا عشری، چاپ اول، تهران: انتشارات میقات، ۱۳۶۳ ش.
۴۴. حسینی همدانی، سید محمد حسین، انوار درخشان، تحقیق: محمد باقر بهبودی، چاپ اول، تهران: کتابفروشی لطفی، ۱۴۰۴ ق.
۴۵. حقی بروسوی، اسماعیل، تفسیر روح البیان، بی نا، بیروت: دارالفکر، بی تا.
۴۶. حکیمی، محمدرضا، جامعه سازی قرآنی، چاپ اول، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۸ ش.
۴۷. حلی، ابن فهد، عده الداعی، چاپ اول، قم: دارالکتاب الاسلامی، ۱۴۰۷ ق.
۴۸. حنبل، احمد، مسند احمد، بیروت: دار صادر، بی تا.
۴۹. خالقی فر، مجید، بررسی عوامل اجتماعی موثر بر نگرش به جنگ، پایان نامه کارشناسی، دانشگاه تبریز، ۱۳۷۷ ش.
۵۰. خرقانی، حسن، قرآن و زیبایی شناسی، چاپ اول، مشهد: انتشارات دانشگاه علوم اسلامی رضوی، ۱۳۹۱ ش.
۵۱. —، —، قرآن کریم چشمه ساز زیبایی شناسی، فصلنامه تخصصی پژوهش های میان رشته ای قرآن، سال اول، شماره سوم، ۱۳۸۸ ش.
۵۲. خرمشاهی، بهاءالدین؛ دانش نامه قرآن و قرآن پژوهی، چاپ اول، تهران: ناھید، ۱۳۷۷ ش.
۵۳. خلجی، محمدتقی، اسرار خاموشان (شرح صحیفه سجادیه)، قم: پرتوی از خورشید، ۱۳۸۵ ش.
۵۴. دخیل، علی بن محمد علی، الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز، نوبت چاپ دوم، بیروت: دار التعارف للمطبوعات، ۱۴۲۲ ق.
۵۵. دشتی، محمد، مسئولیت تربیت، قم: جامعه مدرسین، ۱۳۶۴ ش.
۵۶. دورانت، ویل، لذات فلسفه، ترجمه: دکتر عباس زریاب، بی نا، تهران: انتشارات علمی فرهنگی، ۱۳۹۱ ش.
۵۷. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، چاپ اول: دمشق - بیروت: دارالعلم - دارالشامیه، ۱۴۱۲ ق.
۵۸. رائد بن بصری، ابن ابی علقمه، معجم البدع، بی نا، ریاض: دارالعاصمه، ۱۴۱۷ ق.

۵۹. ربانی گلپایگانی، علی، فطرت ودین، چاپ اول، تهران: مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، ۱۳۸۰ ش.
۶۰. رزاقی، ابراهیم، الگوی مصرف و تهاجم فرهنگی، تهران، چاپخس، ۱۳۷۴ ش.
۶۱. رشید رضا، محمد تفسیر القرآن الحکیم (المنار)، چاپ دوم، القاهره: دارالمنار، ۱۳۶۶ ق.
۶۲. رضایی، غلامحسین، افقهای فکری، نگرش کوتاه بر فرهنگ و ارزشهای اسلامی، پاسخ شبهات دینی، اجتماعی و عقیدتی، قم، ۱۳۸۱ ش.
۶۳. رضوی، مرتضی، انسان و چیستی زیبایی، چاپ اول، تهران: انتشارات مولف، ۱۳۸۴ ش.
۶۴. رفیع پور، فرامرز، کند و کاوها و نداشته ها، تهران، سهامی انتشار، ۱۳۸۰ ش.
۶۵. زمخشری، محمود، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، چاپ سوم، بیروت: دارالکتب العربی، ۱۴۰۷ ق.
۶۶. سایپینگتون، اندرو، بهداشت روانی، ترجمه: حمید رضا حسین شای براواتی، تهران: نشر روان، ۱۳۷۹ ش.
۶۷. ستاری، جلال، جان های آشنا، بی نا، تهران: انتشارات طوس، ۱۳۷۰ ش.
۶۸. سجادی، سیدجعفر، فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، بی نا، تهران: انتشارات طهموری، ۱۳۷۵ ش.
۶۹. سید بن قطب، ابراهیم شاذلی، فی ظلال القرآن، چاپ هفدهم، بیروت - قاهره: دارالشروق، ۱۴۱۲ ق.
۷۰. سیوطی، جلال الدین، الدر المنثور فی تفسیر المأثور، قم: کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ ق.
۷۱. شاله، فلیسین، شناخت زیبایی، ترجمه: علی اکبر بامداد، بی نا، تهران: انتشارات طهموری، ۱۳۷۵ ش.
۷۲. شریعتمداری، جعفر، شرح و تفسیر لغات قرآن، انتشارات آستان قدس رضوی، چاپ اول، ۱۳۷۱ ش.
۷۳. شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، تصحیح: صالح، صبحی، چاپ اول، قم: انتشارات هجرت، ۱۴۱۴ ق.
۷۴. شریف لاهیجی، محمد بن علی، تفسیر شریف لاهیجی، چاپ اول، تهران: دفتر نشر داد، ۱۳۷۳ ش.
۷۵. شعرانی، سید عبد الوهاب، لوائح الأنوار القدسیه فی بیان العهود المحمديه، چاپ دوم، مصطفی البابی الحلبي و اولاده، ۱۳۹۳ ق.
۷۶. شعرانی، میرزا ابو الحسن، نثر طوبی، چاپ دوم، تهران: انتشارات اسلامی، ۱۳۹۸ ق.
۷۷. شفیعی، سید محمد، پژوهشی پیرامو فطرت مذهبی در انسان، انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه اسلامی، قم، ۱۳۶۷ ش.
۷۸. شوشتری، عباس، فرهنگ کامل قرآن، چاپ سوم، تهران: انتشارات علامه طباطبایی، بی تا.
۷۹. شوکانی، محمد بن علی، فتح القدر، چاپ اول، دمشق: دار ابن کثیر، ۱۴۱۴ ق.
۸۰. شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، چاپ اول، قم: مؤسسه آل البيت عليهم السلام، ۱۴۰۹ ق.
۸۱. صادقی تهرانی، محمد، الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن، چاپ دوم، قم: انتشارات فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۵ ش.
۸۲. صدر الدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، مفاتیح الغیب، بی نا، تهران: انتشارات مولی، ۱۳۶۳ ش.
۸۳. صدر، سید محمد باقر، اقتصاد ما، ترجمه: محمد کاظم موسوی، انتشارات اسلامی، بی تا.
۸۴. صدرا، علیرضا، طرح تحقیقات ارزشگرایی در جامعه ایرانی، مرکز تحقیقات استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت نظام، ۱۳۸۵ ش.
۸۵. صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، المبداء و معاد، چاپ اول، بیروت: دارالهدی، ۱۴۲۰ ق.
۸۶. صدر المتألهین شیرازی، الحکمه المتعالیه فی الأسفار العقلیه الاربعه، بی نا، بیروت: دارالاحیاء التراث العربی، بی تا.
۸۷. طباطبایی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، چاپ پنجم، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۷ ق.
۸۸. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، چاپ سوم، تهران: انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۷۲ ش.

۸۹. طبرسی، فضل بن حسن، جوامع الجامع، چاپ اول، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۷ ش.
۹۰. طبرسی، حسن بن فضل، مکارم الأخلاق، چاپ چهارم، قم: انتشارات الشریف الرضی، ۱۴۱۲ ق.
۹۱. طبری، ابو جعفر محمد بن جریر، جامع البیان فی تفسیر القرآن، چاپ اول، بیروت: دار المعرفه، ۱۴۱۲ ق.
۹۲. طریحی، فخرالدین، مجمع البحرین، تحقیق: سیداحمد حسینی، چاپ سوم، تهران: انتشارات مرتضوی، ۱۳۷۵ ش.
۹۳. طوسی، ابی جعفر محمد بن حسن، الفهرست، چاپ اول، بی جا: انتشارات الفقاهه، ۱۴۱۷ ق.
۹۴. طوسی، محمد بن حسن، التبیان فی تفسیر القرآن، بی نا، بیروت: دار احیاء التراث العربی، بی تا.
۹۵. طوسی، خواجه نصیرالدین؛ اخلاق ناصری، تهران: انتشارات خوارزمی، بی تا.
۹۶. طبیب، سید عبد الحسین، اطیب البیان فی تفسیر القرآن، چاپ دوم، تهران: انتشارات اسلام، ۱۳۷۸ ش.
۹۷. عاملی، معروف به «شیخ بهایی»، محمد بن حسن، کشکول، بی نا، تهران: انتشارات رجبی، ۱۳۳۹ ش.
۹۸. عبده، مصطفی، المدخل الی فلسفه الجمال، بی نا، قاهره: مکتبه مدبولی، ۱۹۹۹ م.
۹۹. عروسی حویزی، عبد علی بن جمعه، تفسیر نور الثقلین، تحقیق: سید هاشم رسولی محلاتی، چاپ: چهارم، قم: انتشارات اسماعیلیان، ۱۴۱۵ ق.
۱۰۰. علیخانی، علی اکبر، «ویژگی های جامعه مطلوب از دیدگاه امام علی (ع)» فصلنامه دانشگاه اسلامی، ۱۳۷۱ ش.
۱۰۱. علی، جواد، المفصل فی تاریخ العربی قبل الاسلام، بیروت: دارالعلم للملایین، ۱۹۷۶ م.
۱۰۲. عماره، محمد، اسلام و هنرهای زیبا، ترجمه: مجید احمدی، بی نا، تهران: نشر احسان، ۱۳۸۱ ش.
۱۰۳. عیاشی، محمد بن مسعود، کتاب التفسیر، تحقیق: سید هاشم رسولی محلاتی، تهران: چاپخانه علمیه، ۱۳۸۰ ق.
۱۰۴. غزالی، محمد؛ احیاء علوم الدین، چاپ اول، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۶ ق.
۱۰۵. غلامعلی، خسرو؛ شناخت انواع اجتماعات از دیدگاه فارابی و ابن خلدون، چاپ اول، تهران: مؤسسه اطلاعات، بی تا.
۱۰۶. فارابی، ابونصر، سیاست مدینه، ترجمه: جعفر سجادی، تهران: انجمن فلسفه ایران، ۱۳۵۸ ش.
۱۰۷. فاضل مقداد، جمال الدین مقداد بن عبدالله، کنز العرفان فی فقه القرآن، تحقیق: سید محمد قاضی، چاپ اول، تهران: مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی، ۱۴۱۹ ق.
۱۰۸. فخرالدین رازی، ابو عبدالله محمد بن عمر، مفاتیح الغیب (تفسیر کبیر)، چاپ سوم، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ ق.
۱۰۹. فخرالدین رازی، ابو عبدالله محمد بن عمر، مفاتیح الغیب (تفسیر کبیر)، چاپ سوم، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ ق.
۱۱۰. فرانکنا، ویلیام کی، فلسفه اخلاق، ترجمه هادی صادقی، قم، کتاب طه، ۱۳۸۳ ش.
۱۱۱. فراهانی فرد، سعید، نگاهی به فقر و فقر زدایی از دیدگاه اسلام، تهران: انتشارات باشگاه اندیشه، ۱۳۸۴ ش.
۱۱۲. فراهیدی، خلیل بن احمد، کتاب العین، چاپ دوم، قم: انتشارات هجرت، ۱۴۰۹ ق.
۱۱۳. فروم، اریک، هنر عشق ورزیدن، ترجمه: پوری سلطانی، چاپ بیست و پنجم، تهران: مروارید، بی تا.
۱۱۴. فضل الله، سید محمد حسین، تفسیر من وحی القرآن، چاپ دوم، بیروت: دار الملائک للطباعه و النشر، ۱۴۱۹ ق.
۱۱۵. فعال عراقی نژاد، حسین؛ داستانهای قرآن و تاریخ انبیاء در المیزان، چاپ اول، تهران: سبحان، ۱۳۷۰ ش.
۱۱۶. فقیه، نظام الدین، سریان عشق در هستی، بی نا، شیراز: انتشارات نوید، ۱۳۷۶ ش.
۱۱۷. فیروزآبادی، مجدالدین محمد بن یعقوب، بصائر ذوالتمیز فی لطائف الكتاب العزیز، بی نا، مصر: مجلس اعلى الشؤون الإسلامیه، ۱۴۱۶ ق.
۱۱۸. فیروزآبادی، محمد بن یعقوب، قاموس المحيط، بی نا، بیروت: انتشارات دار الجبل، ۱۳۷۴ ش.

۱۱۹. فیض کاشانی، محسن، الصافی، چاپ دوم، تهران: انتشارات صدرا، ۱۴۱۵ق.
۱۲۰. فیومی، احمد بن محمد، المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر، چاپ دوم، قم: موسسه دارالهجره، ۱۴۱۴ق.
۱۲۱. قرشی، سیدعلی اکبر، قاموس قرآن، چاپ ششم، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۱ش.
۱۲۲. قرطبی، محمد بن احمد، الجامع لأحكام القرآن، چاپ اول، تهران: انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۶۴ش.
۱۲۳. قطب الدین، سعید بن هبه الله، فقه القرآن فی شرح آیات الاحکام، چاپ دوم، قم: کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۵ق.
۱۲۴. قطبی، محمد یوسف، تحقیق در تعریف هنر، بی نا، تهران: انتشارات زوار، ۱۳۵۲ش.
۱۲۵. قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر قمی، تحقیق: سید طیب موسوی جزایری، چاپ چهارم، قم: دار الکتب، ۱۳۶۷ش.
۱۲۶. قمی، عباس، مفاتیح الجنان، چاپ سوم، قم: انتشارات افق فردا، ۱۳۷۹ش.
۱۲۷. قمی مشهدی، محمد بن محمد رضا، تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب، چاپ اول، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، ۱۳۶۸ش.
۱۲۸. کاشانی، کمال الدین عبدالرزاق، لطائف الاعلام فی اشارات اهل الالهام، تصحیح: مجید هادی زاده، تهران: مرکز نشر میراث مکتوب، ۱۳۷۹ش.
۱۲۹. کانت، ایمانوئل، نقد فقه حکم، ترجمه: عبدالکریم رشیدیان، تهران: انتشارات نی، ۱۳۸۱ش.
۱۳۰. کلانتری، علی اکبر، اسلام والگویی مصرف. قم: مؤسسه بوستان کتاب، ۱۳۷۱ش.
۱۳۱. کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، الکافی، تصحیح: غفاری علی اکبر و آخوندی، محمد، چاپ چهارم، تهران: دار الکتب الإسلامیه، ۱۴۰۷ق.
۱۳۲. گاستالا، پیر، زیباشناسی تحلیلی، ترجمه: علینقی وزیری، بی نا، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۶ش.
۱۳۳. گنابادی، سلطان محمد، بیان السعاده فی مقامات العبادة، چاپ دوم، بیروت: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۸ق.
۱۳۴. گئورگیو، کنستان ویرژیل، محمد صلی الله علیه وآله والسلم پیامبری که از نو باید شناخت، ترجمه: ذبیح الله منصور، تهران: انتشارات زرین، ۱۳۸۸ش.
۱۳۵. لمبروزو، جینا، روح زن، ترجمه پری حسام شه رئیس، تهران: دانش، ۱۳۶۹ش.
۱۳۶. الماوردی، النکت والعیون، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۲ق.
۱۳۷. مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، چاپ دوم، بیروت: داراحیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ق.
۱۳۸. محمد عمر، چیرا، اسلام و چالش اقتصادی، انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، بی تا.
۱۳۹. محمدی، مریم، تجمل گرایی زنان از دیدگاه اسلام، مجموعه مقالات زن و خانواده، ۱۳۸۹ش.
۱۴۰. مدرسی، سید محمد تقی، تفسیر هدایت، ترجمه: عبدالحمید آیتی، بی نا، مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۷۷ش.
۱۴۱. مراغی، احمد بن مصطفی، تفسیر المراغی، بیروت: داراحیاء التراث العربی، بی تا.
۱۴۲. مزلو، آبراهام، انگیزش و شخصیت، ترجمه احمد رضوانی، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۹ق.
۱۴۳. المزی، یوسف، تهذیب الکمال، تحقیق: دکتر بشار عواد معروف، چاپ چهارم، بیروت: موسسه رساله، بی تا.
۱۴۴. مصباح یزدی، محمد تقی، دروس فلسفه اخلاق اسلامی، تهران: انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۳ش.
۱۴۵. _____، _____، فلسفه اخلاق، نگارش و تحقیق احمد حسین شریفی، تهران: چاپ و نشر بین الملل، ۱۳۸۰ش.
۱۴۶. _____، _____، اخلاق در قرآن، تحقیق و نگارش: محمد حسین اسکندری، چاپ پنجم، قم: موسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی، ۱۳۹۱ش.

۱۴۷. _____، _____، به سوی خودسازی، قم: انتشارات موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی رحمه الله علیه، ۱۳۸۰ ش.
۱۴۸. _____، _____، پرسش ها و پاسخ ها، چاپ هشتم، قم: موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۹۱ ش.
۱۴۹. مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، چاپ اول، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۸ ش.
۱۵۰. مصطفوی، حسن، تفسیر روشن، چاپ اول، تهران: مرکز نشر کتاب، ۱۳۸۰ ش.
۱۵۱. مطهری، مرتضی، مجموعه آثار شهید مطهری، بی نا، انتشارات صدرا، ۱۳۶۸ ش.
۱۵۲. _____، _____، تعلیم و تربیت در اسلام، چاپ چهلم، تهران: انتشارات صدرا، ۱۳۸۲ ش.
۱۵۳. _____، _____، گفتارهای معنوی، چاپ چهاردهم، تهران: انتشارات صدرا، ۱۳۷۳ ش.
۱۵۴. _____، _____، امدادهای غیبی در زندگی بشر، انتشارات صدرا، ۱۳۶۹ ش.
۱۵۵. مطهری، مرتضی، انسان در قرآن، چاپ بیست و پنجم، انتشارات صدرا، ۱۳۸۵ ش.
۱۵۶. _____، _____، آشنایی با قرآن ۲، چاپ شانزدهم، تهران: انتشارات صدرا، ۱۳۸۱ ش.
۱۵۷. _____، _____، تکامل اجتماعی انسان، چاپ هفتم، تهران: انتشارات صدرا، ۱۳۷۲ ش.
۱۵۸. _____، _____، جاذبه و دافعه علی علیه السلام، چاپ هفتاد و پنجم، انتشارات صدرا، ۱۳۹۰ ش.
۱۵۹. _____، _____، جامعه و تاریخ، چاپ هجدهم، انتشارات صدرا، ۱۳۸۵ ش.
۱۶۰. _____، _____، فلسفه اخلاق، چاپ بیستم، تهران: انتشارات صدرا، ۱۳۷۷ ش.
۱۶۱. _____، _____، مساله حجاب، چاپ پنجاه و دوم، تهران: صدرا، ۱۳۷۹ ش.
۱۶۲. مطیع، مهدی، مبانی زیبایی شناسی در قرآن، فصلنامه هنر، ش ۷۰.
۱۶۳. معاروله، کاپلان، و سادوک، بنیامین، خلاصه روان پزشکی، علوم رفتاری و روان پزشکی بالینی، ترجمه: نصرت الله پورافکاری، تهران: آزاده، ۱۳۷۳ ش.
۱۶۴. مغنیه، محمد جواد، تفسیر الکاشف، چاپ اول، تهران: دار الکتب الإسلامیه، ۱۴۲۴ ق.
۱۶۵. مقدس اردبیلی، احمد بن محمد، زبده البیان فی أحكام القرآن، چاپ اول، تهران: کتابفروشی مرتضوی، بی تا.
۱۶۶. کاظمی، جواد بن سعید، مسالک الأفهام الی آیات الأحکام، چاپ دوم، تهران: کتابفروشی مرتضوی، ۱۳۶۵ ش.
۱۶۷. مقدس نیا، سید محمد تقی و محمدی، محمد مهدی، آداب معاشرت، مشهد: پیک جلال، ۱۳۷۹ ش.
۱۶۸. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، چاپ اول، تهران: انتشارات دارالکتب الإسلامیه، ۱۳۷۴ ش.
۱۶۹. _____، _____، پیام قرآن، چاپ نهم، تهران: دار الکتب الإسلامیه، ۱۳۸۶ ه. ش.
۱۷۰. منتظری، دراسات فی ولایة الفقیه، قم: مرکز العالمی للدراسات، ۱۴۰۹ ق.
۱۷۱. موسوی خمینی، روح الله، تحریر الوسیلة، چاپ دوم، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی رحمه الله علیه، ۱۳۸۴ ش.
۱۷۲. _____، _____، چهل حدیث، چاپ چهارم، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی رحمه الله علیه، ۱۳۸۸ ش.
۱۷۳. _____، _____، سرالصلوه، مقدمه و تصحیح: سیداحمدفرهی، تهران: پیام آزادی، بی تا.
۱۷۴. _____، _____، شرح دعای سحر، بی نا، تهران: انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۱ ش.
۱۷۵. _____، _____، صحیفه نور، چاپ چهارم، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، ۱۳۸۶ ش.
۱۷۶. _____، _____، طلب و اراده، تهران: انتشارات علمی فرهنگی، ۱۳۶۲ ش.
۱۷۷. موسوی اصفهانی، سیدجمال الدین؛ پیام های اقتصادی قرآن، چاپ اول، قم: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، بی تا.
۱۷۸. مونتسکیو، روح القوانین، ترجمه: علیاکبر مهتدی، بی نا، تهران: چاپخانه مجلسی، ۱۳۲۲ ش.

۱۷۹. النجاشی، ابوالعباس احمد بن محمد رجال نجاشی، چاپ اول، قم: انتشارات جامعه مدرسین، ۱۴۰۷ق. معین، محمد، فرهنگ فارسی، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۱ش.
۱۸۰. نراقی، مهدی بن ابی ذر، علم اخلاق اسلامی: ترجمه کتاب جامع السعادات، مترجم: مجتبیوی، جلال‌الدین، تهران: حکمت، ۱۳۷۷... ش.
۱۸۱. نراقی، احمد، معراج السعاده، قم: هجرت، ۱۳۷۸ش.
۱۸۲. نوری، حسین بن محمد تقی، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، چاپ اول، قم: مؤسسه آل‌البیت علیهم السلام، ۱۴۰۸ق.
۱۸۳. نیکزاد، عباس، سریان درک و شعور و عشق در همه موجودات، قم: رواق اندیشه، تیر ۱۳۸۴، شماره ۴۳.
۱۸۴. نیوتن، اریک، معنی زیبایی، ترجمه: پرویز مرزبان، چاپ دوم، تهران: نشر علمی، ۱۳۶۶ش.
۱۸۵. ورام بن ابی فراس، مسعود بن عیسی، مجموعه ورام، چاپ: اول، قم: مکتبه فقیه، ۱۴۱۰ق.
۱۸۶. وزیر، علی نقی، زیباشناسی در هنر و طبیعت، تهران: انتشارات هیرمند، ۱۳۶۳ش.
۱۸۷. هاسپرز، جان واسکراتن، راجر، فلسفه هنر و زیبایی شناسی، ترجمه: یعقوب آژند، چاپ اول، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۷۹ش.
۱۸۸. هاشمی رفسنجانی، اکبر، و برخی از محققان، تفسیر راهنما، چاپ سوم، قم: انتشارات دفتر تبلیغات، ۱۳۷۹ش.
۱۸۹. هربرت، رید، معنی هنر، ترجمه: نجف دریابندری، بی‌نا، تهران: انتشارات علمی فرهنگی، ۱۳۷۴ش.
۱۹۰. هگل، فردریش، مقدمه برزیباشناسی، ترجمه: محمود عابدیان، بی‌نا، تهران: انتشارات آواز، ۱۳۶۳ش.
۱۹۱. الهواری، هودبن محکم، تفسیر کتاب الله العزیز، به کوشش حاج بن سعید شریفی، بیروت: دالغرب الاسلامی، ۱۹۹۰م.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به

محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:

www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور

کاربران (۰۳۱۱)۲۳۳۳۰۴۵

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: -۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-۰۹۰ IR

۰۶۰۹-۵۳ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است،

هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، اما تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می‌دارد و با حجت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گام‌ها

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

